



☀ سرمقاله - «ابحرکت ملی و ضد استبدادی جاری (شهریور - مهر ماه ۱۴۰۱) جامعه بزرگ ایران»...

☀ سخن روز - وظایف و مسئولیت کنشگران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران...

☀ تیتر اول - حرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری...

آگاهی، آزادی و برابری

«ابرحرکت ملی و ضد استبدادی جاری (شهریور - مهر ماه ۱۴۰۱) جامعه بزرگ ایران»، با «پیوند به جنبش‌های دموکراتیک، دینامیک و مطالباتی» (زنان، دانشجویی، معلمان، دانش‌آموزی و کارگری و...) بدل به «عظیم‌ترین حرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی مردم ایران (در طول ۴۳ سال گذشته) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است»

۱۴۰۱/۰۶/۲۶ تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) صورت خیزشی داشته است» و در «فرایند دوم آن (از ۱۴۰۱/۰۷/۰۹ تا ۱۴۰۱/۰۶/۲۶ با ورود جنبش‌های دانشجویی و دانش‌آموزی و معلمان ایران در کنار جنبش زنان ایران که از آغاز شرکت میدانی همه جانبه داشتند) به عرصه میدانی آن، جوهر جنبشی این ابرحرکت عظیم اعتراضی، پر رنگ‌تر از جوهر خیزشی فرایند اول آن (از ۱۴۰۱/۰۶/۲۶ تا ۱۴۰۱/۰۷/۰۹) گردید»، بنابراین در این نوشتار در تعریف این ابرحرکت اعتراضی با عنوان «ابرحرکت اعتراضی ملی خیزشی - جنبشی تعریف می‌کنیم» که البته خود این عنوان معرف «دو مؤلفه‌ای بودن (خیزشی و جنبشی) ساختار تکوینی این ابرحرکت اعتراضی ملی جامعه بزرگ ایران می‌باشد». باز هم تاکید کنیم که «همین عنوان نشانگر وجه تمایز

ابرحرکت ملی اعتراضی جاری که «طولانی‌ترین و گسترده‌ترین و رادیکال‌ترین حرکت اعتراضی، اجتماعی - سیاسی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هست و در ادامه حرکت حلزونی خیزش‌های مردمی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و اردیبهشت ۱۴۰۱ و همچنین در ادامه اعتلای جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک و مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران، به ویژه در پنج سال گذشته (از تابستان ۹۶ الی الان) می‌باشد»، از روز شنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۶/۲۶ پس از مراسم تشییع و خاک سپاری مهسا (ژینا) امینی در شهر سقز (در استان کردستان و در اعتراض به قتل او توسط نیروهای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به صورت تجمع و تظاهرات خیابانی تکوین پیدا کرد؛ که در اندک مدتی این حرکت اعتراضی مردم سقز، توسط حرکت اعتراضی مردم سنجند، تهران، اصفهان، رشت، مشهد، همدان، کرمانشاه، تبریز، شیراز، قم، کرمان، زنجان، قزوین، اراک، ارومیه و گوهردشت به بیش از ۱۰۰ شهر در ۳۰ استان کشور (توسط مردم جان به لب رسیده ایران) گسترش پیدا کرد؛ که البته از نهم مهرماه با بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس، با پیوستن جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان (در کنار جنبش زنان ایران که از آغاز به این جنبش پیوسته بودند) باعث گردید که این حرکت عظیم اعتراضی بدل به ابرحرکت اعتراضی ملی خیزشی - جنبشی جامعه بزرگ ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود. باری، از آنجائیکه «فرایند اول این ابرحرکت اعتراضی ملی (از تاریخ

قابل توجه خویشاوندان

به علت شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران و کثرت مطالب جنبشی مربوطه از ادامه مقالات سریال در شماره ۱۶۰ نشر مستضعفین ایران (ارگان عقیدتی - جنبشی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) معذوریم. امید آن داریم که در شماره‌های آینده به این مهم بپردازیم.

اولیه این ابرحرکت اعتراضی ملی با خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و همچنین با جنبش بزرگ توده‌ای سبز سال ۸۸ نیز می‌باشد» چراکه، «در تحلیل نهائی تمامی این خیزش‌ها و جنبش‌های قبلی به لحاظ ساختاری تک مؤلفه‌ای، خیزشی و یا جنبشی بوده‌اند، در صورتی که ابرحرکت ملی اعتراضی جاری برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، صورت دو مؤلفه‌ای «خیزشی» و «جنبشی» پیدا کرده است که همین «دیالکتیک خیزشی - جنبشی ساختاری، مهم‌ترین پایه دینامیسم این ابرحرکت عظیم اعتراضی مردم ایران شده است.»

از اینجاست که باید از این ابرحرکت ملی اعتراضی «خیزشی - جنبشی» جاری «به عنوان یک فرایند نوین در پروسس حرکت‌های اعتراضی اجتماعی جامعه بزرگ ایران در طول ۴۳ سال گذشته بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکنیم». آنچه‌آنکه بر سنگ قبر مهسا (ژینا) امینی هم نوشته شده است، قتل مهسا امینی (به علت شرایط خودویژه عینی و ذهنی در تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران) به عنوان رمز و نماد و استارت اولیه این ابرحرکت اعتراضی ملی خیزشی - جنبشی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آمده است. بیافزایم که آنچه که باعث گردید تا قتل مهسا امینی (توسط دستگاه سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در قتلگاه آپارتاید جنسیتی) در این شرایط خودویژه عینی و ذهنی تندپیچ جامعه بزرگ ایران بدل به رمز و نماد و استارت این ابرحرکت اعتراضی ملی بشود، عظمت فاجعه نیست، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته عمر خود و به خصوص در دهه ۶۰ هزاران هزار جنایت بزرگتر از این انجام داده است و زن‌های حامله با جنین زنده (زنان سیاسی در دهه ۶۰ با فتوای خمینی به قتل رسانیده است) که قتل مهسا امینی در برابر آنها تنها مشتی نمونه خروار می‌باشد، بنابراین، در این رابطه است که داوری نهائی ما بر این

امر قرار دارد که «رمز استارت شدن قتل مهسا امینی به خاطر شرایط خودویژه عینی - ذهنی جامعه بزرگ امروز ایران است، نه عظمت فاجعه.»

باری، از آنجائیکه بالاخره و بالاخره و بالاخره، قتل مهسا امینی (به دست دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) جنایت و فاجعه‌ای بود که باعث گردید (تا در تندپیچ شرایط عینی - ذهنی امروز جامعه بزرگ ایران) در حداقل زمان ممکن، وجدان جامعه انسانی و جامعه بزرگ ایران را به درد بیاورد و از آنجائیکه قتل مهسا امینی باعث گردید تا جنبش زنان ایران، در حداقل زمان ممکن با تغییر رویکرد نافرمانی مدنی فردی گذشته خود (در مبارزه با حجاب تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در راستای دستیابی به حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران و در مسیر مبارزه با آپارتاید جنسیتی تحمیلی ۴۳ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در راستای دستیابی به عدالت جنسیتی و عدالت اجتماعی و عدالت حقوقی برای همه مردم ایران) آن جنبش نافرمانی مدنی فردی خود را به جنبش عظیم آکسیونی و خیابانی استحاله نماید و از آنجائیکه قتل دردناک مهسا امینی باعث گردید تا جنبش زنان ایران برای اولین بار در طول سال ۴۳ گذشته، مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی خود را با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در رهبری ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری به نمایش درآورد و از آنجائیکه قتل دردناک مهسا امینی باعث گردید که شعار محوری ابرحرکت ملی اعتراضی جاری بدل به شعار: «ژن، ژیان، آزادی» یا «ژن، زندگی، آزادی» بشود (لازم به ذکر است که مهسا نام شناسنامه‌ای، مهسا امینی می‌باشد که در خانه نامش ژینا بوده است که ژینا به زبان کردی به معنای زندگی است، لذا در همین رابطه است که در طرح شعار محوری ابرحرکت اعتراضی ملی جاری شهریور - مهر ۱۴۰۱ که برای اولین بار توسط جنبش زنان کرمانشاه مطرح گردیده است،

این شعار بدو صورت مطرح شده است، یکی «زن، ژیان، آزادی» و دیگری «زن، زندگی، آزادی» که هر دو به یک معنی می‌باشند) و از آنجائیکه قتل دردناک مهسا امینی (توسط نیروهای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) باعث گردیده است که در هزارتویی بحران‌های به بن‌بست رسیده نظم حاکم بر جامعه امروز ایران، بحران سرکوب (بحران آپارتاید جنسیتی و تبعیض ۴۳ سال جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر) زنان ایران در رأس این هزارتویی بحران‌های به بن‌بست رسیده حاکم بر نظم موجود قرار بگیرد و از آنجائیکه قتل دردناک مهسا امینی باعث گردید که در اندک مدتی ابرسونامی حرکت ملی اعتراضی اجتماعی- سیاسی جامعه بزرگ ایران (برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مانند جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) به صورت دو مؤلفه‌ای خیزشی و جنبشی در چارچوب رهبری جنبش زنان ایران مادیت پیدا کند و از آنجائیکه قتل دردناک مهسا امینی توسط نیروهای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث گردید که شعار «لغو حجاب اجباری و حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران در بستر مبارزه ضد استبدادی، کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (با شعار «این آخرین پیامه - هدف خود نظام است» و «از کردستان تا تبریز - صبر ما گشته لبریز»، «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه چه رهبر»، «مهسا امینی بهانه است - اصل نظام نشانه است») به چالش کشیده شود» و از آنجائیکه قتل مهسا امینی (توسط نیروهای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) علاوه بر همبستگی بین حرکت‌های اعتراضی، اجتماعی - سیاسی، خیزشی - جنبشی و علاوه بر همبستگی بین حرکت دینامیک و دموکراتیک سه مؤلفه صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های اجتماعی مختلف جامعه بزرگ ایران و علاوه بر همبستگی بین حرکت‌های اعتراضی با بی‌عدالتی (بر علیه فقر و فلاکت و بیکاری با شعار «نان»)

و حرکت‌های اعتراضی بر علیه استبداد مطلقه حاکم (با شعار «آزادی و رهائی زن») و علاوه بر همبستگی بین اقلیت‌های قومی (از کرد، بلوچ، ترک، عرب تالر، فارس) و علاوه بر همبستگی بین گروه‌های مختلف مذهبی (از سنی تا شیعه و غیره) از همه مهمتر اینکه، قتل مهسا امینی به عنوان پرچمی گردید که «برای اولین بار جامعه ایرانی به صورت رنگین‌کمانی واحد توانستند وحدت و یکپارچگی خود را در مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به نمایش بگذارند.» در این رابطه است که برای آنالیز و کالبد شکافی و فهم این ابرحرکت ملی اعتراضی جاری جامعه بزرگ ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مجبوریم این آنالیز و کالبد شکافی را از ماجرای قتل مهسا امینی توسط نیروهای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی آغاز بکنیم.

باری، مهسا (ژینا) امینی زن جوان ۲۲ ساله کرد اهل سقز که به عنوان مهمانی پس از بازگشت از سفر شمال به تهران سفر کرده بود، روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۶/۲۲ ساعت شش عصر پس از پیاده شدن از مترو ایستگاه حقانی تهران توسط نیروهای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (تحت عنوان گشت ارشاد یا پلیس امنیت اخلاقی تهران) به بهانه بد حجابی بازداشت می‌شود، البته در آنجا این گزمه‌های حکومتی به برادرش که همراه او بوده است، می‌گویند پس از برگزاری یک ساعت کلاس توجیهی او را آزاد می‌کنیم، لذا او را به بازداشتگاه این نهاد سرکوبگر در خیابان وزرا منتقل می‌کنند که بر اساس گزارش پدرش و برادرش و زنان دستگیر شده همراه او در «ون» گشت ارشاد، به علت اعتراض مهسا از دستگیری او با او برخورد فیزیکی با او شروع می‌کنند، در نتیجه ساعاتی بعد مهسا با وضعیت وخیم جسمانی توسط آمبولانس به بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان کسری منتقل می‌شود. از آنجائیکه کسانی که از بازداشتگاه خارج می‌شدند، مسئله انتقال مهسا به بیمارستان کسری برای خانواده او که بیرون از

بازداشتگاه قرار داشتند، تعریف می‌کنند، همین امر باعث می‌گردد که ناگهان جو بیرون بازداشتگاه متشنج بشود تا آنجائی که ماموران برای سرکوب خانواده‌های منتظر بیرون بازداشتگاه که همگی آنها نگران تر شده بودند با استفاده از اسپری فلفل و گاز اشک‌آور اقدام به رفتارهای خشونت‌آمیزی می‌کنند. البته روز چهارشنبه ۲۳ شهریور ۱۴۰۱ خبر دستگیری و ضرب و شتم و به کما رفتن مهسا امینی در شبکه‌های مجازی به صورت گسترده (توسط همان خانواده‌هایی که در شب سه‌شنبه مورد خشونت نیروهای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی قرار گرفته بودند) پخش می‌شود. مع الوصف، روز جمعه ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ (پس از سه روز در کما بودن مهسا امینی در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان کسری در تهران) خبر مرگ دردناک مهسا امینی منتشر می‌گردد؛ و در ادامه آن دستگاه‌های امنیتی و سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و مسئولان حکومتی از بالا تا پائین (مانند فاجعه ساقط کردن هواپیمای مسافربری اوکراینی در ۱۸ دی‌ماه سال ۹۸ توسط موشک‌های سپاه که باعث مرگ ۱۷۶ نفر سرنشین آن شد) تاکتیک‌های جنایتکارانه خود اعم از امنیتی کردن و پنهانکاری و دروغگوئی آشکار شروع می‌کنند. ولی از آنجائیکه جامعه بزرگ ایران برای مدت ۴۳ سال است که جوهر و ماهیت این رژیم سرکوبگر مطلقه فقهاتی را تجربه کرده‌اند (مانند جنبش دانشجویی تهران در دی‌ماه ۱۳۹۸ در واکنش به سرنگونی هواپیمای مسافربری اوکراینی و پنهانکاری و دروغگوئی و دغل‌بازی مسئولان حکومتی) سونامی‌وار حرکت اعتراضی خودشان را در بستر استراتژی «خیابان» در بیش از ۱۰۰ شهر از ۳۰ استان کشور از سر می‌گیرند. در روز شنبه ۱۴۰۱/۶/۲۶ جنازه مهسا امینی تحت شرایط امنیتی در سقز در شرایطی خاکسپاری می‌گردد که طبق گفته پدرش او تنها اجازه دیدن صورت و پاهای کبودش را داشته است. البته در ادامه آن ماشین جعل و دروغ دست‌ساز حکومتی جهت

مهار کردن سونامی اعتراض خیابانی توده‌های جامعه بزرگ ایران (که مرگ مهسا امینی مانند کبریتی در انبار باروت خشم و نفرت آنها نسبت به رژیم مطلقه فقهاتی شده بود) از پزشک قانونی حکومتی تا پخش قطعات بریده‌ای از فیلم مهسا امینی در بازداشتگاه رژیم مطلقه فقهاتی و تا سناریوهای نخ‌نما مثل عمل تومور مغزی و یا خودکشی و غیره مطرح می‌گردد، که البته با هشیاری و بصیرت مردم ایران همه این‌ها تاثیری برعکس آنچه رژیم مطلقه فقهاتی می‌پنداشت، به بار می‌آورد. با اعتلای فراگیر و گسترده حرکت‌های اعتراض خیابانی مردم ایران، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از بعد از ظهر روز چهارشنبه (۱۴۰۱/۰۶/۳۰) دست به قطعی گسترده شبکه اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، اینستاگرام، واتس‌آپ و بسیاری از فیلترشکن‌ها می‌زند به طوری که دیگر امکان دسترسی به سامانه‌های پیام‌رسان پرکاربرد مثل اینستاگرام و واتس‌آپ غیر ممکن می‌گردد. برای آنالیز و کالبد شکافی ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری جامعه بزرگ ایران لازم است که به این موارد عنایت داشته باشیم:

۱ - توجه داشته باشیم که قتل دردناک مهسا (ژینا) امینی نه اولین و نه آخرین جنایت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، زیرا در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم انجام اینگونه جنایات امری روتین و طبیعی بوده است. برای فهم این موضوع تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که تنها در سال ۱۳۶۰ تعداد ۱۸۷ دختر زیر هیجده سال به حکم دادگاه‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اعدام شدند؛ و همچنین کافی است که عنایت داشته باشیم که تنها در سال ۱۳۶۰ به حکم همین دادگاه‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، طاهره آقاخان مقدم با جنین هشت ماهه‌ای که در شکم داشت، تیرباران می‌شود؛ و لذا در همین رابطه است که خامنه‌ای در پیام خود در ۷ تیر ماه ۱۴۰۱ اعلام کرد که «خدای سال ۱۳۶۰، همان خدای امسال است.»

۲ - بدون تردید یکی از خودویژگی‌های جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی، حضور فراگیر زن سیاسی و مبارز با ظلم و ستم ایرانی بود که البته همین خودویژگی ابرجنش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران باعث برتری ساختاری جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ نسبت به جنبش مشروطیت و ابرجنش ملی کردن صنعت نفت تحت رهبری دکتر محمد مصدق بود. یادآوری می‌کنیم که «یکی از حفره‌ها و عواملی که باعث شکست مشروطیت گردید، همین غیبت زن ایرانی در آن جنبش به صورت فراگیر بود» بنابراین، در این رابطه بود که «گرچه بزرگترین کار انقلاب مشروطیت این بود که دوگانگی دو نوع قانون فقهی و قانون عرفی در جامعه ایران را از بین برد و تنها بر قانون عرفی مصوبه مجلس شورای ملی منتخب مردم تکیه می‌کرد» به عبارت دیگر، گرچه «جنبش مشروطیت حق قانون‌گذاری از روحانیت حوزه فقهی (در چارچوب اسلام دگماتیست فقهی و روایتی) سلب کرد و حق قانون‌گذاری زمینی توسط نمایندگان منتخب مردم را جایگزین آن کرد» (یادآوری می‌کنیم که قبل از مشروطیت فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی به عنوان قوانین جامعه بزرگ ایران بودند و دلیل این امر هم آن است که ۷۰ درصد فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی، امور عمومی هستند و تنها ۳۰ درصد از فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی مربوط به امور فردی و خصوصی می‌باشند) بنابراین در همین رابطه بود که «موضوع قانون‌گذاری مجلس منتخب مردم را باید به عنوان محور اصلی مشروطیت تعریف بکنیم» و همچنین «اگرچه مشروطیت دوگانگی حکومت یعنی حکومت آسمان و حکومت زمین را از بین برد و تنها بر حکومت زمینی منتخب مردم تکیه کرد» و گرچه «اصول بنیادین مشروطیت عبارت بودند از مجلس قانون‌گذاری، برابری همه شهروندان کشور ایران در برابر قانون، آزادی» و با اینکه در اصل هشتم قانون اساسی مشروطیت می‌گوید:

«اهالی ایران در برابر قوانین دولتی متساوی الحقوق هستند»؛ و با اینکه «مشروطیت توانست مطبوعات را به رکن چهارم بدل کند»؛ و همچنین با اینکه «مشروطیت برای اولین بار مردم ایران را با ملت صدا کرد» و با اینکه مشروطیت «ملت را جایگزین رعیت قبلی کرد» و به همین ترتیب با اینکه «مشروطیت بر مشارکت مردم ایران در امور سیاسی - اجتماعی تکیه می‌کرد» و باز با اینکه «مشروطیت به لحاظ جوهر و هدف غیر از اینکه نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا بود، یک انقلابی بود که به دنبال ایجاد مدرنیته در جامعه ایران از عرصه سیاسی تا عرصه اجتماعی و عرصه اقتصادی بود» و با اینکه «گفتمان مشروطیت سنتز جدیدی بر پایه سه گفتمان (الف - گفتمان مدرن‌سازی امثال عباس میرزا تا قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر، ب - گفتمان قانون‌گرائی امثال میرزا یوسف خان مستشارالدوله تا میرزا ملکم خان، ج - گفتمان اصلاحات اجتماعی - سیاسی از میرزا آقاخان کرمانی تا طالبوف) بود، یعنی «مشروطیت سنتز جدیدی حاصل پیوند گفتمان مدرن‌سازی و قانون‌گرائی و اصلاحات اجتماعی - سیاسی بود»، ولی با همه اینها متأسفانه باید بگوئیم که در همین اولین دوره مجلس مشروطیت در متمم قانون اساسی که در مهرماه ۱۲۸۶ به تصویب همین مجلس رسید، با دخالت روحانیت حوزه‌های دگماتیست فقهی «زنان ایران در ردیف کودکان، مجرمان و دیوانگان قرار گرفتند» و «از حق رأی دادن و انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم شدند».

بی‌شک مهمترین عامل این فاجعه (که مهمترین عامل شکست مشروطیت نیز شد) چیزی «جز غیبت فراگیر حضور زن ایرانی در صحنه پراکسیس سیاسی - اجتماعی نبود» که البته بالاخره و بالاخره، پس از ۷۲ سال تأخیر در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ زن ایرانی به خودآگاهی سیاسی و اجتماعی سترگ خود دست یافت و با حضور تمام‌قد در جنبش ضد استبدادی

سال ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی، جنبش مدنی در جامعه ایران را از صورت تک پایه‌ای مردانه خارج کرد و به صورت دو مؤلفه‌ای زنانه و مردانه درآورد. با حضور «جامعه زنان در جنبش مدنی از سال ۵۷ علاوه بر اینکه این امر باعث گردید که بیش از نیمی از جمعیت ایران به عنوان فاعل اجتماعی وارد پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه ایران بشوند» و علاوه بر اینکه این امر باعث گردید که «انقلاب ۵۷ بزرگ‌ترین انقلاب توده‌ای در تاریخ بشر (نسبت به جمعیت آن روز ایران) بشود» از همه مهمتر اینکه حضور فراگیر و همگانی زن ایرانی در جنبش مدنی ضد استبدادی سال ۵۷ باعث گردید که: اولاً روند هم‌گرایی در میان شاخه‌های جنبش اجتماعی (از جنبش کارگران تا جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و جنبش زنان) سرعت پیدا کند.

ثانیاً باعث هم‌تنیدگی دو مؤلفه پیکار برای کسب حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی (بر پایه آزادی) و پیکار برای نان بشود.

ثالثاً حضور فراگیر زنان در آن ابرجنبش مدنی و سیاسی سال ۵۷ باعث گردید که ریشه‌های استحمار کهنه زن‌ستیزانه اسلام دگماتیست فقهاتی و اسلام دگماتیست روایتی حوزه‌های فقهی (که از سال ۴۱ توسط موضع زن‌ستیزانه خمینی در جنبش مذهبی ۱۵ خرداد نهادینه شده بود) به چالش کشیده شود و زن ایرانی توانست تنها با حضور خود در پراکسیس سیاسی - اجتماعی یا مدنی - سیاسی جامعه بزرگ ایران بنیان‌های زن‌ستیزانه اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی حوزه‌های دگماتیست فقهی را به لرزه درآورد.

رابعاً البته و صد البته و هزار البته خمینی در جریان جنبش ضد استبدادی ۵۷ برای اینکه بتواند هژمونی خودش را با موج‌سواری بر جنبش ضد استبدادی ۵۷ تثبیت و نهادینه بکند، در چارچوب همان سیاست پوپولیستی که داشت، در زمانی که در نوفل لوشاتو فرانسه بود خود را مدافع حقوق زنان اعلام کرد و مدعی

شد که او به دنبال حکومتی بر مثال حکومت لیبرال دموکراسی فرانسه و آمریکا است و لذا توسط همین رویکرد پوپولیستی بود که او توانست حمایت جامعه زنان ایران را در تائید هژمونی خودش بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جذب نماید؛ اما از فردای انقلاب ۵۷ خمینی اولین کاری که کرد، «اعلام ابطال قانون حمایت خانواده دوران قبل بود و با این ابطال بود که او رسماً جنگ با حقوق زنان در جامعه ایران را شروع کرد» به بیان دیگر «به مجرد اینکه خمینی دریافت که دیگر صاحب قدرت سیاسی شده است، پرچم فقهاتی کردن حکومت (در چارچوب هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه خودش با به چالش کشیدن «حق آزادی زن ایرانی در انتخاب پوشش خودش») به اهتزاز درآورد». از اینجا بود که «از فردای انقلاب ۵۷ حق و حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی زن ایرانی در پای نهادینه کردن قدرت توسط خمینی ذبح گردید»؛ و بی‌شک همین امر باعث گردید که «جنبش زنان ایران کمتر از یک ماه بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ (از ۱۷ اسفند سال ۵۷) به عنوان نخستین شاخه جنبش اجتماعی و مدنی و دموکراتیک و دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ ایران مادیت پیدا کند»؛ به عبارت دیگر «جنبش دینامیک و دموکراتیک زن ایرانی توانست به عنوان پیشگامان و پیشقراولان جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و مطالبه‌محور جامعه بزرگ ایران مادیت پیدا کند». همان جنبش دموکراتیک و دینامیکی که مدت ۴۳ سال است که بی‌امان ادامه دارد و زن ایرانی اکنون پس از ۴۳ مبارزه بی‌امان خود، در راه کسب حق و حقوق اجتماعی و سیاسی و صنفی خودش (در بستر این ابرحرکت اعتراضی ملی جاری شهریور - مهر ماه ۱۴۰۱) توانسته است رهبری خودش را بر حرکت‌های اعتراضی اجتماعی - سیاسی و مطالباتی جامعه ایران نهادینه بکند. بی‌شک، آنچه که باعث گردید «تا زن ایران در جریان حضور همه جانبه

خودش در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ نتواند به حق و حقوق تاریخی و اجتماعی و سیاسی خود دست پیدا کند، این بود که زن ایرانی در آن جنبش ضد استبدادی نتوانست (چه در سطح سازماندهی اجتماعی و چه به لحاظ سیاسی) بر رهبری و هژمونی آن انقلاب دست پیدا کند» لذا با قبول هژمونی خمینی آنها اراده جمعی خودشان را در پای خمینی ذبح کردند؛ اما و هزار اما اکنون پس از ۴۳ سال، بالاخره زن ایرانی با شعار: «زن، زندگی، آزادی» به این خودآگاهی دست پیدا کرده است که: «إِذَا الشَّعْبُ يَوْمًا أَرَادَ الْحَيَاةَ. فَلَا بُدَّ أَنْ يَشْتَجِبَ الْقَدْرُ - روزی که مردم زندگی را برگزینند، سرنوشت باید به خواسته‌هایشان گردن بنهد.»

از اینجاست که باید بگوئیم که شعار امروز جنبش زنان ایران، یعنی شعار: «ژن، ژیان، آزادی» یا شعار: «زن، زندگی، آزادی» مفهومی غیر از این ندارد زن ایرانی با طرح این شعار در جریان ابرحرکت اعتراض ملی جاری (شهریور - مهرماه ۱۴۰۱) به ما می‌آموزند که «عامل شکست انقلاب ۵۷ این بود که در شعار خمینی (استقلال، آزادی، حکومت اسلامی) آزادی در پای حکومت اسلامی (در کادر هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه او) ذبح شد». لذا در شعار آلترناتیوی امروز زن ایرانی (در برابر شعار خمینی در سال ۵۷) «آزادی بر پایه حقوق زن و هدف زندگی او استوار است» طبیعی است که زن ایرانی با شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» دموکراسی با معنای سوسیالیستی (نه دموکراسی با معنای لیبرالیستی) برای ما تعریف می‌نماید؛ و با این شعار، «معنای آزادی را برای مردم ایران بازتعریف می‌کنند که آزادی و دموکراسی بدون مادیت پیدا کردن حقوق اجتماعی و سیاسی زن ایرانی یک دروغ بزرگ است.»

یادمان باشد که در طول ۴۳ سال گذشته، «بزرگ‌ترین فاجعه‌ای که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ادبیات و دیسکورس سیاسی و اجتماعی و انسانی جامعه بزرگ

ایران وارد کرده است، واژگون کردن مفاهیم از صورت اصلی خود، در خدمت تبیین رویکرد دگماتیست و ارتجاعی فقه‌ای بوده است» که از مهمترین مصداق این واژگون کردن جوهر مفاهیم، «مفهوم آزادی می‌باشد» که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از فردای انقلاب ۵۷ «آزادی را در خدمت نهادینه کردن رویکرد مطلقه فقه‌ای در کادر هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه درآورد». اینجاست که باید داوری کنیم که با این فرایند از ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، زن ایرانی به دنبال آن است که با شعار: «زن، زندگی، آزادی»، «خود آزادی را از حصر ادبیات دگماتیست فقه‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای نجات بدهند» چرا که زن ایرانی پس از ۴۳ سال گرفتاری در ستم مضاعف رژیم مطلقه فقه‌ای و گرفتار شدن در زندان تبعیض و آپارتاید جنسیتی این رژیم، امروز دریافته است که «با شعار حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران، او نه دفاع از حجاب اجباری رژیم مطلقه فقه‌ای می‌کند و نه دفاع از بی‌حجابی و کشف حجاب اجباری رضاخانی می‌نماید» بلکه برعکس «شعار حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایرانی او، به معنای شعار اجرای عدالت جنسیتی در چارچوب عدالت اجتماعی اعم از عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت آموزشی و عدالت حقوقی می‌باشد». اینجا است که همراه با فریاد امروز زن ایرانی با شعار: «زن، زندگی، آزادی» باید داوری کنیم که آنچنانکه امام علی می‌گوید: «يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ» و یا آنچنانکه برتولد برشت می‌گوید: «پس از ستمگران، ستم‌دیدگان سخن خواهند گفت»، شعار امروز زن ایرانی (زن، زندگی، آزادی) همان سخن گفتن ستم‌دیدگان ۴۳ سال گذشته جامعه ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد؛ چرا که دیگر «زن ایرانی در چارچوب این شعار هرگز حاضر نمی‌شود که در زیر نارون فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی را به اجبار بخواند» آن هم

به آن صورتی که سهراب سپهری می‌گوید: «من به اندازه یک ابر دلم می‌گیرد / وقتی از پنجره می‌بینم حوری / دختر بالغ همسایه / پای کمیاب‌ترین نارون روی زمین / فقه می‌خواند» بنابراین از اینجا است که می‌توانیم در چارچوب شعار: «زن، زندگی، آزادی» زن امروز ایرانی داوری کنیم که بدون تردید در جامعه امروز ایران دیگر «دموکراسی یک امر ناب سیاسی (آنچنانکه کارل مارکس بر طبل آن می‌کوبید) نیست، بلکه دموکراسی در جامعه امروز ایران یک رخداد بزرگ فرهنگی است»، یا به عبارت دیگر «دموکراسی در جامعه امروز ایران یک مبحث فرهنگی است و بحث در باره آن هم بحث در باره فرهنگ است»؛ بنابراین، مطابق این شعار جنبش زنان ایران (زن، زندگی، آزادی) «در جامعه امروز ایران، زن و زندگی و آزادی (دموکراسی) در پیوند با یکدیگر معنی پیدا می‌کند» لذا هرگز نمی‌توانیم «بدون تکیه بر عدالت اجتماعی (که عدالت جنسیتی تنها مؤلفه‌ای از عدالت اجتماعی می‌باشد، نه همه آن) در راستای دموکراتیزاسیون کردن جامعه ایران حرکت نمائیم».

۳- اگر در کالبد شکافی و آنالیز ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری بین «خیزش توده‌ای و جنبش توده‌ای» تفاوت قائل بشویم و «جنبش توده‌ای را بسیج مردمی بر پایه هدایت‌گری رهبری مشخص و در کادر یک مانیفست مشخص تعریف بکنیم» لذا، در برابر آن «خیزش توده‌ای را باید بسیج خود به خودی مردم بر پایه شرایط عینی (نه شرایط ذهنی) تعریف بکنیم» به عبارت دیگر «در تبیین تفاوت بین خیزش توده‌ای با جنبش توده‌ای» باید بگوئیم که «در خیزش توده‌ای شرایط عینی تعیین کننده است» در صورتی که «در جنبش توده‌ای شرایط ذهنی (برخاسته از شرایط عینی) نقش تعیین کننده دارد». اضافه کنیم که «آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی در کادر شرایط ذهنی قابل تعریف می‌باشد» به بیان دیگر در تحلیل نهائی «در حرکت جنبشی شرایط ذهنی واقعیت خودش

را در آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی به نمایش می‌گذرد» آنچنانکه «در حرکت خیزشی، این عوامل عینی هستند که به صورت موتور حرکت می‌توانند واقعیت خودشان را مادیت ببخشند». در این رابطه اگر بخواهیم با رویکرد دیالکتیکی به آنالیز و کالبد شکافی ابرحرکت ملی اعتراضی و خیزشی - جنبشی جاری بپردازیم از آنجائیکه در تحلیل نهائی «این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، سنتز دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی جامعه امروز ایران می‌باشد» بنابراین، «شرایط متقابل عوامل عینی و عوامل ذهنی حاصل بن بست هزار تویی بحران‌های نظم حاکم بر جامعه امروز ایران به صورت سنتز جدیدی در نماد این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری مادیت پیدا کرده است» بدون تردید اگر «در تکوین بخش خیزشی ساختار این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، عوامل عینی یا هزار تویی بحران‌های به بن بست رسیده نظم حاکم بر جامعه امروز ایران نقش تعیین کننده داشته باشند و عوامل ذهنی نقشی حاشیه‌ای، در تکوین بخش جنبشی ساختار این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، این عوامل ذهنی (مولود دیالکتیکی همین هزار تویی بحران‌های به بن بست رسیده نظم حاکم بر جامعه امروز ایران) هستند که در نماد جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از جناح‌های درونی قدرت (در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و کارگزاران و غیره) و جریان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) به صورت جنبش زنان و جنبش دانشجویی و جنبش کارگری و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی و غیره، مادیت پیدا می‌کند».

برای مثال، اگر به جایگاه جنبش زنان ایران در هدایت‌گری و رهبری و تبیین مانیفست این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری تکیه بکنیم، از

آنجائیکه «جنبش زنان ایران از بدو تکوین این ابرحرکتی ملی اعتراضی حضور کامل میدانی داشته‌اند و توسط آن ۴۳ سال فشار آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را فریاد زده‌اند، بی‌شک، حداقل در فرایند اولیه این ابرحرکت ملی اعتراضی (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهرماه ۱۴۰۱ قبل از ورود فراگیر جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی و غیره به عرصه میدانی این ابرحرکت ملی اعتراضی جاری) باید، نقش راهبری و رهبری و هدایت‌گری جنبش زنان ایران را عمده بکنیم و حداقل مانیفست این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی، در فرایند اول (که با شعار: «زن، زندگی، آزادی» مادیت پیدا کرد) را باید در کادر مانیفست رهایی‌بخش جامعه زنان ایران از نظام آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکنیم». باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم که «جوهر حرکت جنبش زنان ایران در فرایند اول این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، خود مولود استحاله جنبش زنان ایران از فرایند جنبش نافرمانی مدنی فردی گذشته به فرایند جنبشی جمعی میدانی بر پایه استراتژی «خیابان» می‌باشد». اضافه کنیم که در این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، مانند خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و اردیبهشت ۱۴۰۱ و مانند جنبش‌های تیرماه ۷۸ و خرداد ۸۸ استراتژی «خیابان» به یک نقطه کانونی در حرکت‌های اعتراضی کنش‌گران عظیم این ابرخیزش - جنبشی ملی تبدیل شده است؛ که البته این موضوع یک شمشیر دو لبه است، یعنی آنچنانکه استراتژی خیابان می‌تواند آس برنده کنش‌گران میدانی بر علیه دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی بشود، همچنین می‌تواند چشم اسفندیار کنش‌گران میدانی در عرصه ضربه‌پذیری توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم بشود؛ زیرا «استراتژی خیابان برعکس استراتژی اعتصاب، اگر به صورت تک مؤلفه‌ای انجام بگیرد (آن هم در شرایطی

که بخش خیزشی به صورت متمیزه عمل می‌نماید و بخش جنبشی فاقد آلترناتیو واحد و فاقد سازمان‌یابی سراسری می‌باشند) یک آفت است، نه یک آس برنده» (که اینگونه استراتژی کنش‌گران حرکت‌های خیزشی و جنبشی قبلاً آن را آزمایش کرده‌اند) بنابراین، «استراتژی خیابان تنها در شرایطی می‌تواند به عنوان یک آس برنده در دست کنش‌گران میدانی قرار بگیرد که در طول استراتژی اعتصاب نیروی کار (کارگری و کارمندی) شکل بگیرد، نه به عنوان جایگزین استراتژی اعتصاب». یادمان باشد که بر پایه استراتژی «خیابان»: اولاً هزینه مبارزه برای کنش‌گران جنبشی و خیزشی (برعکس استراتژی اعتصاب نیروی کار) بالا می‌رود. ثانیاً پس از گذشت نزدیک به یک ماه از عمر این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، هنوز استراتژی خیابان به صورت تک مؤلفه‌ای به عنوان استراتژی کنش‌گران میدانی می‌باشد و پس از یک ماه هنوز استراتژی خیابان، به صورت فراگیر نتوانسته است با استراتژی اعتصاب پیوند پیدا کند که خود این امر یک آفت بزرگ برای این ابرحرکت ملی اعتراضی می‌باشد؛ زیرا آنچنانکه در خیزش‌های فرایند اول (از نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ماه ۱۳۷۴) و در جنبش‌های فرایند دوم (از تیرماه ۱۳۷۸ تا خرداد ۱۳۸۸) و در حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی فرایند سوم (از تابستان ۱۳۹۶ الی الان) تجربه کرده‌ایم، تکیه تک مؤلفه‌ای بر استراتژی «خیابان» (در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت می‌باشد و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا بن دندان مسلح و سازماندهی شده؛ توان سرکوب دارد و کنش‌گران این حرکت اعتراضی فاقد هرگونه تشکیلات و سازماندهی سراسری می‌باشند) می‌تواند کنش‌گران خیزشی و جنبشی هر چند هم که گسترده باشند، به زانو درآورد» به بیان دیگر، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند اینگونه حرکت‌های اعتراضی با استراتژی تک مؤلفه‌ای خیابان (هر چند هم

که در سطح ملی باشند) سرکوب نماید. لازم به ذکر است که در چنین شرایطی «اینگونه خیزش‌ها و جنبش‌ها حتی در پروسس خود به خودی طولانی هم نمی‌توانند به سازماندهی سراسری تکوین یافته از پائین و رهبری خودجوش یا درون جوش سراسری و پیوند با استراتژی اعتصاب دست پیدا کنند.»

پر پیداست، در چنین شرایطی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (آنچنانکه در خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ شاهد بوده‌ایم و در طول یک ماه گذشته عمر ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری شاهد هستیم) می‌تواند با قطع شبکه اینترنت و شبکه‌های اجتماعی اینستاگرام و واتساپ و اختلال در ۱۰۴ میلیون گوشی تلفن همراه کنش‌گران و اختلال در فیلترشکن‌ها در رابطه با پیوند بین کنش‌گران ایجاد شکاف و اختلال بکند. فراموش نکنیم که در این رابطه است که در پروسه ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ادامه حرکت مردم که از روز شنبه پس از مراسم خاکسپاری مهسا امینی در سقز (که استارت این ابرحرکت ملی اعتراضی با حرکت اعتراضی مردم سقز زده شد) و در روزهای یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه، این جرقه اولیه حرکت اعتراضی مردم سقز و سنندج کردستان بدل به آتشفشانی در سرتاسر ایران گردید و بیش از ۱۰۰ شهر در ۳۰ استان کشور را به حرکت درآورد، از روز چهارشنبه (۱۴۰۱/۰۶/۳۰) دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم برای قطع رابطه بین کنش‌گران (این ابرحرکت ملی اعتراضی) اقدام به قطع گسترده اینترنت و شبکه‌های اجتماعی اینستاگرام و واتساپ و فیلترشکن‌ها کردند که توسط این قطع رابطه بین آنها بود که (در غیبت سازماندهی سراسری و خلاء رهبری درون جوش سراسری) شرایط برای سرکوب آنها فراهم گردید.

ثالثاً آنچه بیش از هر چیز در عرصه استراتژی «خیابان» حائز اهمیت می‌باشد، «جایگاه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی

و اطلاع‌رسانی کنش‌گران در عرصه میدانی است» زیرا بدون تردید منهای اینکه «آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و اطلاع‌رسانی بسترساز گسترش حرکت اعتراضی کنش‌گران به لحاظ افقی و عمودی می‌شود» و منهای اینکه این امر باعث «تداوم حرکت می‌شود» و منهای اینکه این امر «عامل تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی می‌گردد» از همه مهمتر اینکه این امر باعث می‌گردد «تا شرایط برای پیوند استراتژی خیابان با استراتژی اعتصاب» یا به عبارت دیگر «شرایط برای پیوند حرکت اعتراضی خیابانی با حرکت اعتراضی اعتصابی کارگری و کارمندی فراهم می‌گردد». بی‌شک با پیوند بین دو استراتژی «خیابان» و «اعتصاب»، «حرکت غیر قابل سرکوب تمام عیار توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی می‌شود.»

رابعاً از آنجائیکه شعار محوری مشترک کنش‌گران جنبش سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی، مطالباتی، دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین در این شرایط عبارتند از: «تنها کف خیابان - بدست می‌آید حق‌مومن» و با عنایت به اینکه کلاً در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های توده‌ای چه در سطح محدود آن و چه در سطح ملی آن تنها محدود به عرصه خیابان بوده است» و همچنین از آنجائیکه «حتی جنبش‌های کارگری هم در کنار حرکت اعتصابی محدود و کارگاهی خودشان، همراه با خانواده‌های خودشان بر حرکت اعتراضی خیابان نیز تکیه می‌کنند» و به علت اینکه «عدم سازمان‌یابی فراگیر طبقه کارگر، انجام حرکت اعتصابی فراگیر کارگری (مانند سال ۵۷) غیر ممکن ساخته است» در نتیجه همین امر باعث شده که «حتی خود جنبش کارگری هم نقش حرکت اعتراض خیابانی را بر حرکت اعتصابی بیشتر بدانند» اما نکته قابل توجه در این رابطه اینکه،

«جنبش کارگری ایران در طول ۴۳ سال گذشته نه در عرصه حرکت اعتراضی اعتصابی توانسته حرکت خودش را در چارچوب طبقه کارگر ایران (مانند سال ۵۷) فراگیر بکند (به طوری که در این رابطه متاسفانه باید بگوئیم در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم طبقه کارگر ایران حتی نتوانسته است یک حرکت اعتصابی فراگیر فلج کننده در چارچوب مطالبات صنفی و طبقه‌ای خودش انجام بدهد) و نه در عرصه حرکت اعتراض خیابانی توانسته است به حرکت اعتراضی فراگیر توده‌ای دست پیدا کند» و اوج فاجعه آنجاست که «طبقه کارگر ایران حتی در عرصه مبارزه مطالباتی صنفی خودش نتوانسته در پیوند افقی با جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین (مثل جنبش معلمان یا جنبش زنان و یا جنبش بازنشستگان و یا جنبش دانشجویی و غیره) قرار بگیرد». البته همین امر در خصوص «عدم مشارکت طبقه کارگر در خیزش‌های محدود و ملی معیشتی مردم ایران هم صادق می‌باشد». به طوری که در این رابطه می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که «غایب بزرگ در تمامی خیزش‌ها و جنبش‌های سیاسی و مطالباتی (از خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ تا جنبش سبز ۸۸ و دیگر جنبش‌های مدنی و سیاسی) جامعه بزرگ ایران طبقه کارگر و یا جنبش کارگری بوده است.»

عنایت داشته باشیم که این داوری ما مشمول حضور فردی کارگران در اینگونه جنبش‌ها و خیزش‌ها نمی‌شود، چراکه بر این باوریم که «کارگران به صورت فردی قطعاً در این خیزش‌ها و جنبش‌ها شرکت داشته‌اند» سخن ما در اینجا در خصوص «حضور سازمان یافته طبقه کارگر به صورت طبقه‌ای و فراگیر است» که همین امر باعث گردیده است که «تمامی خیزش‌های و جنبش‌های مطالبه‌محور معیشتی و صنفی و مدنی و سیاسی در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم فقهاتی حاکم نتوانند

به خواسته‌های حداکثری خودشان دست پیدا کنند» و همچنین نتوانند «توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند» و نتوانند «قدرت سرکوب ماشین سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را کاهش بدهند». یادمان باشد که در این رابطه حتی نباید «عدم سازماندهی فراگیر طبقه کارگر ایران را عمده و مطلق بکنیم» چرا که خود «سازماندهی طبقه کارگر هم می‌بایست در بستر پراکسیس صنفی و اجتماعی و سیاسی‌اش به انجام برسد و قطعاً خودسازماندهی کنش‌گران جنبش کارگری هم صورت پرورس‌های در چارچوب آزمون و خطا یا تجربه عملی دارد نه صورت پدیده‌ای تزریق شده از بالا»، آنچنانکه جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین بر طبل آن می‌کوبند و توسط رویکرد مکانیکی به سازماندهی کارگری از بالا به دنبال دستیابی حزب کمونیست آن هم توسط جریان خاص خود برای کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم می‌باشند. لازم به ذکر است که در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) این رویکرد مکانیکی حزب - دولت مارکسیست‌های وطنی که محصول تاسی انطباقی و دگماتیستی (نه تطبیقی) از رویکرد حزب - دولت لنین می‌باشد، به بن‌بست کامل رسیده است تا آنجا که باید بگوئیم حرکت جریان‌های مارکسیستی چه در فرایند حزب - دولت حزب توده و چه در فرایند استراتژی چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ از آغاز تا به امروز به بن‌بست کامل رسیده است، لذا، در این شرایط تمامی تبلیغات این مارکسیست‌های خارج‌نشین وطنی تنها محدود به مذهب‌ستیزی و به چالش کشیدن اعتقادات مردم ایران شده است که بی‌شک خود این مذهب‌ستیزی و به بازی گرفتن اعتقادات مردم ایران هم معلول سکتاریست و بیگانگی آنها از مردم ایران می‌باشد. فراموش نکنیم که این رویکرد آنها هم در دوره رضا شاه توسط حلقه تقی ارانی (از آنجائیکه مارکسیست گروه ۵۳ نفری تقی ارانی مارکسیست آلمانی بود نه مارکسیست روسی یا

مارکسیست لنینیسم استالین) یک بار در جامعه ایران تجربه شده و شکست خورده است.

باری، از اینجا است که باید بگوئیم «بزرگ‌ترین سوالی که در آسیب‌شناسی و یا کالبد شکافی و آنالیز خیزش‌ها و جنبش‌های مطالباتی و معیشتی و صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح می‌باشد، همین چرایی غیبت جنبش و طبقه کارگر به صورت فراگیر در پیوند با این خیزش‌ها و جنبش‌های مطالباتی و صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران می‌باشد؟» باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم و از این تاکید و تکرار خود خسته نمی‌شویم که «منظور ما در اینجا حضور فراگیر طبقه کارگر ایران است، نه حضور فردی و یا حضور کارگاهی آنها» همچنین «داوری ما در این رابطه مشمول خود حرکت‌های اعتراضی و اعتصابی و کارگاهی کارگران نمی‌شود، بلکه داوری ما در اینجا مربوط به پیوند افقی جنبش کارگری ایران با دیگر حرکت‌های اعتراضی خیزشی دینامیک و جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین می‌باشد». بر این مطلب بیافزائیم که پس از گذشت یک ماه از عمر این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، هنوز طبقه کارگر ایران به صورت فراگیر و جمعی به این حرکت عظیم اعتراضی نپیوسته و لذا به همین دلیل این ابرحرکت اعتراضی مردم ایران مانند حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه فرایند اول و دوم و سوم در محدوده استراتژی «خیابان» باقی مانده است و نتوانسته با استراتژی اعتصاب نیروی کار جامعه بزرگ ایران اعم از کارگری و کارمندی پیوند پیدا کند. البته در دو مرحله در کردستان این حرکت اعتراضی توانسته است با اعتصاب عمومی اقشار میانی و بازار همراه بشود، ولی هرگز با یک گل بهار نمی‌شود. در همین رابطه است که باید بگوئیم که «یکی از آفت‌های جدی که این حرکت عظیم خیزشی - جنبشی جاری تهدید می‌نماید، همین

استراتژی تک مؤلفه‌ای خیابانی آن (در غیبت استراتژی فراگیر و گسترده اعتصاب) است». بیافزائیم که همین جایگاه سکتاریستی طبقه کارگر ایران در طول ۴۳ سال گذشته در عرصه خیزش‌ها و جنبش‌های دینامیک مردم ایران، علاوه بر اینکه باعث ناکامی همه این خیزش‌ها و جنبش‌ها شده است و علاوه بر اینکه این همه باعث شده که مطالبات کارگران ایران هنوز در سطح همان مطالبات حداقلی اولیه باقی بماند، از همه مهمتر اینکه این امر باعث گردیده که «جنبش کارگری ایران حتی نتواند به پیوند عمودی در چارچوب طبقه کارگر ایران هم دست پیدا کند». معنای دیگر این حرف آن است که «غیبت طبقه کارگر ایران (به صورت سراسری و فراگیر مانند سال ۵۷) در عرصه پراکسیس فراگیر جنبشی دینامیک، مطالباتی و صنفی و مدنی و سیاسی و افقی و همچنین در خیزش‌های معیشتی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران، باعث گردیده که نه تنها این طبقه نتواند به صورت طبقه‌ای از فرایند در خود، وارد فرایند برای خود بشوند، بلکه نتوانسته حتی به صورت عمودی از فرایند حرکت کارگاهی خود وارد فرایند عمودی سراسری و طبقه‌ای (و در بستر آن به آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی فراگیر طبقه‌ای عمودی) دست پیدا کند». شاید بهتر باشد که اینچنین داوری کنیم که «ناتوانی طبقه کارگر ایران در دستیابی به سازمان‌یابی فراگیر و سراسری یک معلول است، نه یک علت»؛ زیرا این «ناتوانی طبقه کارگر ایران معلول غیبت این طبقه در پراکسیس عمودی و افقی دینامیک خیزشی و جنبشی مطالباتی و معیشتی و مدنی و سیاسی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین گروه‌های مختلف) جامعه ایران می‌باشد»؛ که البته دود این فاجعه قبل از همه به چشم خود طبقه کارگر ایران می‌رود؛ چراکه این امر باعث گردیده است که «در تحلیل نهائی جنبش کارگری ایران حتی در عرصه حرکت کارگاهی و مطالباتی و صنفی خودش در برابر کسب حمایت توده‌ای و دیگر

کنش‌گران خیزش‌ها و جنبش‌های دینامیک جامعه ایران در انزوا و سکتاریسم قرار بگیرد. برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که «تمامی حرکت خیابانی کارگران با خانواده‌شان در ادامه حرکت اعتصابی‌شان (از کارگران هفت تپه تا هپکو و آذرب و فولاد اهواز و تا معادن کرمان و غیره و غیره) در جذب نیروهای مردمی و دیگر گروه‌های اجتماعی شکست خوردند. به طوری که باید بگوئیم، متأسفانه تعداد افراد آنها در حرکت‌های اعتراضی خیابانی که با خانواده‌های آنها صورت می‌گرفت، در طول حرکت خیابانی آنها هرگز افزایش کمی قابل توجهی نداشته است و فقط محدود به همان تعداد خودشان و خانواده‌شان می‌شد». بی‌شک در اینجا و در این رابطه پیام جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به طبقه کارگر ایران و کنش‌گران جنبش کارگری این است که «جهت نجات خود طبقه کارگر ایران از این آسیب و آفت کارگاهی و طبقه‌ای، قبل از همه (مانند سال ۵۷) باید خود طبقه کارگر ایران با حضور فعالانه در پراکسیس مطالباتی - معیشتی - صنفی، مدنی و سیاسی گروه‌های دیگر اجتماعی، مسیر رهائی این طبقه از استثمار و استبداد و استحمار نظام حاکم تعریف نکنند»؛ زیرا تنها در این مسیر است که طبقه کارگر ایران می‌تواند در عرصه میدانی توازن قوا به سود خود تغییر بدهد و می‌تواند به جایگاه تاریخی خود در هدایت‌گری و رهبری دیگر جریان‌ها در عرصه پراکسیس خیزشی و جنبشی دست پیدا کند و می‌تواند در راستای رشد سطح مطالبات خود حرکت بکند و می‌تواند در کوتاه‌مدت به مطالبات حداقلی خود دست پیدا کند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در برابر قبول مطالبات طبقه کارگر وادار به عقب‌نشینی سازد و می‌تواند به سازمان‌یابی عمودی و افقی آن هم به صورت فراگیر و سراسری و گسترده دست پیدا کند و می‌تواند «از طبقه‌ای در خود»، «به طبقه‌ای برای خود» بدل بشود و می‌تواند به آگاهی‌یابی طبقه‌ای

دست پیدا کند و می‌تواند نه تنها در عرصه استراتژی حرکت اعتصابی اعتراضی خود موفق بشود، بلکه می‌تواند در عرصه استراتژی «خیابان» هم موفق بشود و می‌تواند در حرکت خیابانی و آکسیونی خودش با جذب کنش‌گران دیگر جنبش‌ها و خیزش‌ها توده‌ای، حتی جنبش خیابانی خودش را در کنار جنبش اعتصابی‌اش نهادینه بکند و می‌تواند استراتژی «خیابان» در پیوند و در ادامه طولی (نه موازی) استراتژی «اعتصاب» درآید و می‌تواند پراکسیس اعتصابی در کارگاه و در کارخانه و در اداره، بدل به مدرسه آموزشی آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی بکند و می‌تواند حتی از پراکسیس اعتراضی «خیابان» برای خود مدرسه آموزشی در جهت آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی بسازد و می‌تواند نقش انقلابی و تحول‌خواهانه ساختاری خود را در عرصه خیزش‌ها و جنبش‌های مختلف اجتماعی، در راستای به چالش کشیدن ساختاری مناسبات سرمایه‌داری نفتی و رانتی و وابسته و فاسد و فقهاتی حاکم به نمایش بگذارد و می‌تواند به عنوان گردان عظیم تحول‌خواهانه ساختاری جامعه بزرگ ایران، در مقابله با قدرت سازمان‌یافته و تا بن دندان مسلح حاکم تعریف بشود و می‌تواند شرایط برای دستیابی به دموکراسی تکوین یافته از پائین بر پایه ایجاد توازن قوا با قدرت حاکم در جامعه بزرگ ایران فراهم نماید و می‌تواند به لحاظ ساختاری و به صورت سلبی و ایجابی سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم را به چالش بکشد و می‌تواند در راستای هدف نهائی که امامت و وراثت مستضعفین بر زمین است، گام بردارد.

اگر در طول حداقل دو سال گذشته شاهدیم که در جامعه امروز ایران، این جنبش معلمان ایران است که توانسته است به جای طبقه کارگر ایران رهبری جنبش‌های مطالباتی دینامیک و دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی را در دست بگیرد، به خاطر آن است که: الف - جنبش معلمان ایران هم به لحاظ آگاهی‌یابی و هم

به لحاظ سازمان‌یابی به مرحله فراگیر کشوری رسیده است.

ب - جنبش معلمان ایران نه تنها در عرصه عمودی سازمان‌یابی به مرحله فراگیر کشوری رسیده است، بلکه در عرصه افقی هم (در شرایط امروز جامعه ایران) در پیوند با دیگر جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور که به دنبال کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران هستند) هم در جایگاه هژمونیک قرار دارد.

ج - جنبش معلمان ایران حداقل در یک دهه گذشته توانسته است که استقلال خودش از جناح‌های درون حکومت و جریان‌های خارج‌نشین (که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم هستند) از راست راست تا چپ چپ حفظ نماید.

د - جنبش معلمان ایران به خصوص در یک دهه گذشته توانسته است جوهر دینامیک و دموکراتیک خود را حفظ نماید.

ه - جنبش معلمان ایران حداقل در یک دهه گذشته توانسته است به صورت دو مؤلفه استراتژی اعتصابی و استراتژی خیابانی حرکت اعتراضی خود را در پیوند طولی با هم به انجام برساند.

و - جنبش معلمان ایران توانسته است به خصوص در دو سال گذشته در طرح مطالبات خودش علاوه بر خواسته‌های صنفی از مطالبات عمومی مردم ایران اعم از آموزش رایگان و مخالفت با خصوصی‌سازی و عدالت آموزشی دفاع و حمایت همه جانبه بکند.

ز - جنبش معلمان ایران حداقل در دو سال گذشته توانسته است اهمیت آگاهی‌یابی و سازمان‌دهی و سازمان‌یابی به همه گروه‌های اجتماعی از جمله جنبش کارگران، آن هم در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی

- مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی آموزش بدهد.
ح - جنبش معلمان ایران پیوسته بر شکل دموکراتیک و خشونت‌پرهیزی پراکسیس سیاسی - اجتماعی و مطالباتی خودش تاکید داشته است.

ط - جنبش معلمان ایران به خصوص در طول دو سال گذشته توانسته است، در چارچوب سازمان‌یابی سراسری و آگاهی‌یابی روزافزون خود و پیوند افقی با جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی و در رأس آنها جنبش دانش‌آموزی و جنبش بازنشستگان و جنبش زنان و جنبش دانشجویی، با تغییر توازن قوای میدانی به سود خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رانسبت به قبول مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی سازد.

ی - جنبش معلمان ایران توانسته است توسط حرکت در کادر مانیفست و برنامه و اهداف از پیش هماهنگی شده‌اش، از هرگونه حرکت‌های خود به خودی، خیزشی و اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک خودداری کند.
ک - جنبش معلمان ایران توانسته است با تکیه بر شعارهای مشخص و کنکرت حداقلی و حداکثری‌اش علاوه بر ایجاد وحدت درونی حتی پشتیبانی ۱۶ میلیون خانواده دانش‌آموزان ایرانی را هم جذب نماید.

ل - جنبش معلمان ایران با طرح خواسته نظام دموکراتیک و عادلانه آموزشی در کشور ایران توانسته است علیه یکی از آشکارترین تبعیض‌های اجتماعی ۴۳ سال گذشته تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی بر جامعه بزرگ ایران، یعنی تبعیض آموزشی یا طبقاتی کردن آموزش و یا کالائی کردن آموزش، مبارزه بکند.

م - جنبش معلمان ایران توانسته است با یک حرکت جمعی و بر دینامیسمی که این جنبش دموکراتیک داشته است، حداقل در یک دهه گذشته از محدوده مبارزه صنفی و مطالباتی حداقلی خودش خارج بشود و نابرابری و ناکارآمدی و طبقاتی شدن آموزش در مناسبات سرمایه‌داری نفتی و رانتی و فاسد و فقهاتی حاکم را به چالش بکشد و جوهر فرهنگی مبارزه سلبی

و ایجابی با مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته و دستیابی به دموکراسی در جامعه ایران، با ابعادی اجتماعی و طبقاتی و سیاسی را به عنوان یک گفتمان درآورد.

ن - جنبش معلمان ایران پیوسته بر این امر تاکید داشته است که بی‌عدالتی آموزشی در جامعه ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث بیشتر شدن شکاف طبقاتی شده است، لذا پیوسته بر شعار «لغو کالائی و طبقاتی شدن آموزش» و همچنین بر شعار «همگانی و فراگیر کردن آموزش برای همه مردم ایران فارغ از هر گونه تبعیض طبقاتی، تبعیض مذهبی، تبعیض جنسیتی، تبعیض قومیتی، تبعیض سیاسی و تبعیض اجتماعی در راستای به چالش کشیدن ساختاری مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم تاکید داشته است.»

ع - جنبش معلمان ایران در کادر مانیفست و برنامه و اهداف خود، پیوسته با افت کیفیت آموزش و کاهش بودجه سرانه آموزش و افزایش بیسوادی و خصوصی‌سازی مدارس و لغو آموزش رایگان و ایدئولوژیک کردن سیستم آموزشی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مبارزه کرده است.

۴ - برای آنالیز و کالبد شکافی و آسیب‌شناسی ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، باید عنایت داشته باشیم که برعکس خیزش‌های متمایز و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی گذشته جامعه بزرگ ایران (چه در سطح محدود و چه در سطح ملی آن) که تأثیر منفی بر اعتلای جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین داشته‌اند و باعث به محاق رفتن آنها در کوتاه‌مدت می‌شدند (در ابرحرکت ملی اعتراضی جاری) به علت «حضور میدانی جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی نه تنها این ابرحرکت ملی اعتراضی مانع از به محاق

رفتن جنبش‌های دینامیک مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی شده است، بلکه برعکس، باعث اعتلای بیشتر مطالبات این جنبش‌های دینامیک (صنفی و مدنی و سیاسی) هم شده است» و البته همین امر باعث گردیده است که «جنبش‌های زنان و معلمان و دانشجویی بتوانند در جایگاه رهبری بخش خیزشی این ابرحرکت ملی اعتراضی جاری قرار بگیرند» لذا، به علت همین جایگاه رهبری جنبش‌های زنان و معلمان و دانشجویی است که باعث گردیده که «برعکس حرکت‌های خیزشی گذشته که حداکثر عمر ادامه آنها ۵ تا ۱۰ روز بوده است، این ابرحرکت ملی اعتراضی تا کنون بیش از یک ماه عمر کرده است». برای فهم بیشتر این موضوع به لحاظ تئوریک، لازم است که در عرصه ساختاری جنبش‌های اجتماعی و سیاسی را به دو قسمت تقسیم کنیم.

جنبش‌های که با هدایت‌گری و رهبری و راهبری از بالا در جامعه بوجود می‌آیند مثل جنبش مدنی - اجتماعی - سیاسی سبز در سال ۸۸ که از بالا توسط رهبری میرحسین موسوی و حواریونش تکوین پیدا کرد و آنچنانکه در تظاهرات توده‌ای ۲۵ خرداد سال ۱۳۸۸ شاهد بودیم، «این جنبش توده‌ای (بعد از سی و یک سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) حتی توانست نخستین حرکت اعتراضی سیاسی - مدنی مردم ایران در چارچوب دفاع از حقوق شهروندی در ابعاد میلیونی مردم را بسیج نماید»، به طوری که در شهر تهران (طبق گفته محمد باقر قالیباف شهردار وقت تهران که از جناح مخالف میرحسین موسوی هم بود) در تظاهرات خیابانی ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ که بنابه دعوت میرحسین موسوی در اعتراض به نتیجه انتخابات دولت دهم با شعار «رأی من کو؟» آمده بودند، بیش از چهار میلیون نفر شرکت داشتند. بی‌تردید «در اینگونه جنبش‌ها که از طریق بالا تکوین و راهبری و هدایت می‌شوند، این نقش رهبری است که تعیین‌کننده جنبش‌ها می‌باشد» و شاید بهتر باشد که بگوئیم که «این رهبری است که جنبش‌ها را

می‌سازد». برای فهم بیشتر این موضوع کافی است که به عنوان یک مثال دیگر به موضوع فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی و شکست مارکسیسم و سوسیالیسم حزب - دولت قرن نوزدهم و بیستم اشاره بکنیم که متأسفانه پس از گذشت بیش از سه دهه از این ماجرا هنوز که هنوز است یک تحلیل مشخص علمی و مارکسیستی و طبقاتی توسط نظریه پردازن مارکسیستی چه در داخل کشور و چه توسط خارج‌نشین‌های ایرانی و حتی نظری پردازان مارکسیستی جهانی در این رابطه عرضه نشده است و هنوز نتوانسته‌اند به این سؤال فربه تاریخی مارکسیستی پاسخ بدهند که «چه شد که مارکسیسم در روند تکاملی - اجتماعی خود پس از بیش یک قرن پراکسیس طبقاتی از دل خودش به عنوان یک سنتز جدید دیالکتیکی، هیولای سرمایه‌داری و بازار آزاد و امپریالیسم‌های هار روسیه و چین زایش کرده است؟» و «پس از ۱۵۰ سال پروسه مارکسیسم به اصطلاح علمی و سوسیالیسم دولتی و سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی و مائوئیستی، تنها دستاورد آنها هیولای کمونیست پادگانی در کره شمالی می‌باشد؟»

یادمان باشد که این مارکسیست‌های وطنی و مارکسیست‌های جهانی در قرن بیستم پایان تاریخ بشر را در چارچوب ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم فلسفی مارکسیستی و تحلیل‌های دگماتیست تک بعدی و مکانیکی و یک جانبه طبقاتی تحلیل می‌کردند و با آن تحلیل‌های کذائی خود علاوه بر اینکه تمامی حرکت‌ها و جنبش‌های غیر مارکسیستی چه در داخل کشور ایران و چه در عرصه جهانی به صورت جنبش‌های خرده بورژوائی و جنبش‌های بورژوازی تحلیل می‌کردند، تنها خودشان را رهبر و نماینده پرولتاریای جهان و جامعه و کشور می‌دانستند و از همه مهمتر اینکه با رویکرد دوگانه یک بام و دو هوا، تمامی مخالفین رادیکال و انقلابی خودشان را با اتهام روحیه و خصلت خرده بورژوازی و طبقاتی محکوم می‌کردند و می‌کوبیدند و حتی بر این

باور دگماتیستی بودند که می‌توان «جهان‌بینی افراد را هم با کار کارگری عوض کرد». آنچنانکه در بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک محمد تقی شهرام که در مهر ماه سال ۱۳۵۴ در رابطه با کودتاگران اپورتونیستی درون سازمان مجاهدین خلق انتشار پیدا کرده است، علاوه بر اینکه محمد تقی شهرام پرچمدار این کودتای درون تشکیلاتی خود را به عنوان قهرمان پرولتاریای ایران تعریف می‌نماید و علاوه بر اینکه کودتای اپورتونیستی درون سازمان مجاهدین را اعتلای تکاملی مارکسیسم بر اسلام تعریف می‌شود و علاوه بر اینکه با خرده بورژوا خواندن ماهیت طبقاتی مجاهدین خلق (از بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق تا به ادعای خود محمد تقی شهرام در این بیانیه بیش از ۵۰ درصد اعضاء و کادرهای سازمان مجاهدین خلق مسلمان باقیمانده در زمان کودتای آنها) و علاوه بر اینکه در این بیانیه اسلام رادیکال مجاهدین خلق را نمایش ذهنی خرده بورژوازی جامعه ایران آن هم بخش سنتی آن می‌داند و مارکسیسم پادگانی و حزب - دولت استالینی مورد ادعای خودشان را نمایش ذهنی پرولتاریائی می‌داند و علاوه بر اینکه در این بیانیه کودتای اپورتونیستی درون سازمان مجاهدین خلق را محصول پرولتریزه شدن و استحاله خرده بورژوازی جامعه ایران تبیین می‌نماید و منهای اینکه در ادامه این بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک محمد تقی شهرام بود که تمامی مخالفین کودتا در سازمان تحت عنوان آموزش به کارگری فرستاده شدند (آنهم توسط محمد تقی شهرام که در طول عمرش حتی برای یکساعت هم کارگری نکرده بود) و منهای اینکه در ادامه این بیانیه بود که رهبری کودتاگر (محمد تقی شهرام و بهرام آرام) توسط عوامل خود (حسین سیاه کلاه و وحید افراخته) در ساعت ۳/۵ بعد از ظهر، یازده اردیبهشت ۱۳۵۴ یکی دیگر از اعضاء رهبری سازمان (که کودتای محمد تقی شهرام را قبول نکرده بود) به نام شریف واقفی ترور کردند و علاوه بر اینکه محمد تقی شهرام در این

بیانیه تلاش وافر می‌کند که ابتدا ریشه بحران استراتژی سازمان مجاهدین خلق را به بحران ایدئولوژی سازمان ارتباط بدهد و بحران ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق را در اسلامی بودن این ایدئولوژی تعریف می‌کند و استحاله شدن ایدئولوژی اسلامی و توحیدی سازمان به مارکسیسم تنها راه حل بحران استراتژی و ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق می‌داند و علاوه بر اینکه در این بیانیه محمد تقی شهرام به عنوان پرچمدار تغییر مواضع ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق تلاش می‌کند که منشاء همه اشتباهات تاکتیکی و استراتژی و حتی سیاسی گذشته رهبری و کادرهای سازمان مجاهدین خلق را به منشاء طبقاتی افراد و ایدئولوژی اسلامی و توحیدی مجاهدین خلق گذشته منسوب نماید و منهای اینکه در این بیانیه اشتباه مارکسیست‌ها را ناشی از عدم درک جهان بینی مارکسیستی می‌داند و منهای اینکه محمد تقی شهرام (رهبر کودتاگران اپورتونیستی درون تشکیلات مجاهدین خلق) در مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را بر افراشته سازید که در آذر ماه ۱۳۵۳ در نشریه سبز داخل تشکیلاتی منتشر کرد»، مخالفین درون تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق، با کودتای آنها را به سه جریان تقسیم می‌کند (که عبارتند از: جریان دگماتیسم مذهبی، جریان نهیلیستی، جریان سلطه طلب چپ‌نما) و علاوه بر اینکه در این بیانیه محمد تقی شهرام، ابهام و بحران استراتژی سازمان مجاهدین خلق را بهانه بر توجیه کودتای ایدئولوژیک می‌داند، از همه مهمتر اینکه کودتاگران اپورتونیستی درون سازمان مجاهدین خلق، این جنبش تغییر ایدئولوژیک سازمان را از بالا (به صورت تزریقی و تحمیلی و یک جانبه) شروع کردند و لذا از رهبری تا بدنه و تا قاعده سازمان هر کس که به جنبش تحمیلی تغییر ایدئولوژیک آنها تن نمی‌داد با ترور و کشتار و اخراج و تبعید به کار اجباری (استالین‌وار) برخورد می‌کردند تا این جنبش تکوین یافته از بالای خود را بر سازمانی تحمیل و تزریق

کنند که طبق گفته خودشان در آن بیانیه بیش از ۵۰ درصد از رهبری تا کادر و اعضاء سازمان مجاهدین در همان زمان با آن مخالف بودند. در این رابطه است که در باب «کالبد شکافی جنبش کودتائی تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در سال‌های ۵۳ تا ۵۵ تحت رهبری محمد تقی شهرام را باید بر پایه عمده کردن نقش رهبری تحلیل بکنیم»؛ بنابراین، بدین ترتیب است که باید داوری کنیم که «در جنبش‌های تکوین یافته از بالا (برعکس جنبش‌های تکوین یافته از پائین) این نقش شخصیت‌ها است که عمده می‌شود». البته معنای دیگر این حرف آن است که «در جنبش‌های تکوین یافته از بالا، این رهبران هستند که جنبش‌ها را می‌سازند یا به عبارت دیگر جنبش‌ها را منحرف می‌کنند» برعکس «در جنبش‌های تکوین یافته از پائین (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر) این توده‌های پائینی هستند که جنبش را می‌سازند و این جنبش تکوین یافته از پائین توسط توده‌ها است که رهبری خود را به صورت دیالکتیکی و دینامیک در دل خود می‌پروراند».

باری در این رابطه است که می‌توانیم در خصوص جنبشی که در دهه آخر قرن بیستم باعث فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق و شکست مارکسیسم شد، داوری کنیم که:

الف - جنبش زوال بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی و مارکسیسم در دهه آخر قرن بیستم بی‌تردید «یک جنبش تکوین یافته از بالا بود» که بر جوامع بلوک شرق از اتحاد جماهیر شوروی تا کشورهای شرقی اروپائی تحمیل و تزریق شد.

ب - در این جنبش تحمیلی از بالا گورباچف نقش محوری داشته است.

ج - جنبش تحمیلی از بالای گورباچف، با شعار سه مؤلفه‌ای صلح در جهان و پروسترویکا (بازسازی سیاسی) و گلاسنوست (بازسازی اقتصادی) شکل

گرفت.

د - در جنبش تکوین یافته از بالای گورباچف، هرگز طبقه کارگر در کشورهای بلوک شرق از اتحاد جماهیر شوروی تا آلمان شرقی در اعتراض به فروپاشی سوسیالیسم حزب - دولت و جایگزین شدن مناسبات هار سرمایه‌داری در این کشورها اعتراضی نکردند و شاید بهتر باشد که بگوئیم که اصلاً «پرولتاریای صنعتی این کشورها با موضع بی تفاوتی فعال در برابر جنبش تحمیلی گورباچف، موافقت خودشان با زوال سوسیالیسم حزب - دولت و جایگزین شدن بازار آزاد و حاکمیت مناسبات سرمایه توسط الیگارشی مالی اعلام کردند.»

ه - علت اینکه (برعکس ادعای گورباچف) جنبش به اصطلاح دموکراسی خواهانه او نتوانست در اتحاد جماهیر شوروی به دموکراسی بیانجامد (و حتی باعث فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق هم گردید) این بود که «جنبش تحمیلی از بالای گورباچف هرگز نتوانست بستر ساز اعتلای جنبش دموکراسی خواهانه از پائین در جوامع بلوک شرق و مناطق مختلف اتحاد جماهیر شوروی بشود» که البته همین «عدم اعتلای جنبش دموکراسی خواهانه از پائین باعث گردید که شرایط برای ایجاد توازن قوا بین پائینی‌های قدرت با بالائی‌های قدرت (که لازمه تکوین دموکراسی در جامعه می‌باشد) بوجود نیاید». لازم به ذکر است که آنچنانکه در سلسله مقالات تئوریک تحت عنوان سنگ‌هایی از فلاخن در شماره‌های مختلف نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، جنبشی و سیاسی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم، «علت تکوین و قوام یافتن دموکراسی در هر جامعه‌ای ایجاد توازن قوا بین نیروهای پائینی جامعه با بالائی‌های قدرت می‌باشد»، لذا تا زمانی که این توازن قوا بین پائینی‌های جامعه با بالائی‌های قدرت شکل نگیرد، امکان قوام و تکوین دموکراسی در جامعه وجود ندارد.

باری، از اینجاست که باید داوری کنیم که بدون جنبش تکوین یافته از پائین (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر) که بستر اصلی آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی پائینی‌های جامعه می‌باشد، امکان ایجاد توازن قوا بین پائینی‌های جامعه با بالائی‌های قدرت وجود ندارد، چرا که «عامل قدرت‌یابی توده‌های پائینی جامعه برای ایجاد توازن قوا با بالائی‌های قدرت دو امر آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی توده‌های پائینی جامعه می‌باشد» و این دو مهم، جز با تکوین و اعتلای جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی با پیوند جبهه عظیم اردوگاه عدالت و برابری خواهانه کار و زحمت و اردوگاه آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری امکان پذیر نمی‌باشد.

و - گورباچف حتی آلمان شرقی را به مبلغ ۲۰۰ میلیارد دلار به آلمان غربی فروخت و باز در همین رابطه است که باید بگوئیم که خروج ارتش سرخ توسط گورباچف از افغانستان و تسلیم کردن کشور افغانستان به جنگ‌سالاران عیناً مانند خروج ارتش ناتو توسط امپریالیسم آمریکا در سال ۲۰۲۱ - ۲۰۲۰ بود. توجه داشته باشیم که در سال ۲۰۲۰ رئیس جمهور وقت آمریکا (ترامپ) با طالبان قرارداد صلح امضاء کرد و در سال ۲۰۲۱ بایدن ارتش ناتو را از افغانستان بیرون برد و امپریالیسم آمریکا پس از دو دهه اشغال نظامی افغانستان، کشور را دو دستی تحویل طالبان دادند. ماحصل اینکه جنبش‌های سیاسی - اجتماعی را باید به دو شاخه تقسیم کنیم:

نخست - جنبش‌های تکوین یافته از بالا.

دوم - جنبش‌های تکوین یافته از پائین.

تفاوت کیفی بین این دو نوع جنبش‌ها در این است که «در جنبش‌های تکوین یافته از بالا این رهبران هستند که جنبش را از بالا می‌سازند، در صورتی که در جنبش‌های تکوین یافته از پائین این توده‌های کنش‌گر

جنبشی هستند که در پروسس مبارزه خودرهبی یا رهبران جنبش خود را بوجود می‌آورند». البته «در جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی، تلفیقی از این دو بود»؛ چراکه اگرچه جوهر پروسه خیزشی - جنبشی سال‌های ۵۶ - ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی صورتی دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین داشت، ولی به علت کوتاهی پروسس آن حرکت عظیم اعتراضی خیزشی - جنبشی، آن حرکت نتوانست به رهبری درون‌زاد و دینامیک دست پیدا کند. هرچند که از نیمه اول سال ۵۷ و به خصوص در فرایند پسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور میدان ژاله «با سونامی ورود جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین (اعم از جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش دانش‌آموزان، جنبش دانشجویی تا جنبش کارگری و کارمندی در چارچوب استراتژی اعتصاب) به عرصه میدانی، آن حرکت عظیم توده‌ای خیزشی - جنبشی ضد استبدادی تکوین یافته در سال ۵۶ با خاستگاه اجتماعی حاشیه‌نشینان شهری، آن خیزش وارد فرایند جنبشی شد، ولی در خلاء عوامل مناسب ذهنی از جمله آگاهی‌یابی ایجابی (نه سلبی زیرا کنش‌گران می‌دانستند چه نمی‌خواهند اما نمی‌دانستند که چه می‌خواهند) و سازمان‌یابی سراسری گروه‌های مختلف اجتماعی و خلاء جامعه سیاسی هدایت‌کننده، شرایط برای موج‌سواری رهبری برون از جنبش آماده شد. لهذا در همین رابطه بود که خمینی و حواریونش توانستند با تکیه بر تشکیلات سنتی روحانیت و مساجد و حسینیه‌ها این شکاف و خلاء رهبری را (با جایگاه کاریزماتیک خمینی) پر کنند و عکس خمینی را تا سطح ماه بالا ببرند و موی خمینی را در لای قرآن‌های توده‌نگون بخت ایران تعریف بکنند و در ادامه آن با نهادینه کردن رهبری خمینی بر جنبش ضد استبدادی ۵۷ توانستند در خلاء گفتمان‌های

مترقیانه، گفتمان ارتجاعی و دگماتیست ولایت فقیه استبدادساز خمینی را به عنوان گفتمان مسلط درآوردند و در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ مردم ایران، آن گفتمان ارتجاعی و دگماتیست ولایت فقیه استبدادساز خمینی را توسط قانون اساسی، بدل به قانون و مانیفست رژیم مطلقه فقهاتی بکنند.

در همین رابطه است که در عرصه آنالیز و کالبد شکافی ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری و در مقایسه این ابرحرکت ملی اعتراضی دینامیک با دیگر حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی دینامیک فرایند اول (که از نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ به صورت خیزشی مادیت پیدا کرده است) و فرایند دوم (که از تیرماه ۱۳۷۸ تا خرداد ۱۳۸۸ به صورت جنبشی تکوین یافته از بالا مادیت پیدا کرده است) و فرایند سوم (که از تابستان ۹۶ الی الان به صورت دو مؤلفه‌ای خیزشی و جنبشی دینامیک و خودجوش، تکوین یافته از پائین مادیت پیدا کرده است) باید بگوئیم که «این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری به علت عوامل عینی و ذهنی برتری که نسبت به عوامل عینی و ذهنی خیزش‌های دینامیک معیشتی فرایند اول و فرایند سوم و حتی دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ داشته است، در طول یک ماه گذشته عمر خود توانسته است از همان آغاز تحت راهبری و رهبری جنبش‌های دینامیک اعم از جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی ایران حرکت کند». در این رابطه شاهد هستیم که «در طول یک ماه گذشته (برعکس خیزش‌های گذشته) در این ابرحرکت اعتراضی حتی برای یک بار هم شعار موردی و حاشیه‌ای در حمایت از رژیم کودتائی و مستبد پهلوی داده نشده است». همچنین این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی برعکس خیزش‌های معیشتی گذشته (فرایند اول و فرایند سوم) «روندی هم‌گرایانه با جنبش‌های خودجوش و دینامیک تکوین یافته از

پائین و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از جناح‌های قدرت حاکمیت و مستقل از جریان‌های مختلف جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) داشته است». بیافزائیم که «این روند هم‌گرایی بین بخش ساختار خیزشی این ابرحرکت ملی اعتراضی با بخش جنبشی ساختاری آن صورت پروسه‌ای دارد (نه صورت پدیده‌ای و دفعی) زیرا به علت عدم سازمان‌یابی فراگیر کنش‌گران جنبش زنان و جنبش دانشجویی، بخش جنبشی این ابرحرکت ملی اعتراضی حتی پس از یک ماه که از عمر آن می‌گذرد هنوز نتوانسته است رهبری و راهبری خود را بر این ابرحرکت ملی اعتراضی تا قاعده آن نهادینه نکند»، به طوری که اکنون پس از یک ماه که از عمر این ابرحرکتی ملی اعتراضی می‌گذرد باید داوری کنیم که «همچنان کنش‌گران اتمیزه و بی‌سر خیزشی در قاعده این حرکت عظیم خیزشی - جنبشی فعال هستند». در نتیجه همین امر باعث شده است که پس از یک ماه، با گستردگی فراگیری که این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی دارد، نتواند توازن قوا در عرصه میدانی به سود کنش‌گران آن تغییر بدهد. تاکید کنیم که اگر چه در این مدت «جنبش‌های سازمان یافته منطقه‌ای (مثل کردستان، بلوچستان) تلاش کرده‌اند که رهبری این ابرحرکت ملی اعتراضی، به صورت منطقه در خدمت اهداف خود درآورند، به خاطر رویکرد آنتاگونیستی و مسلحانه و منطقه‌ای آنها تاکنون پس از یک ماه این جنبش‌های منطقه‌ای نتوانسته‌اند در رهبری و راهبری این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند»؛ زیرا «پیوند و حمایت جریان‌های آنتاگونیستی و مسلحانه منطقه‌ای با این ابرحرکت ملی خیزشی - جنبشی، شرایط برای ظهور آنتاگونیست و قهرآمیز شدن سریع آن فراهم می‌کند که خود همین امر، در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد و

در شرایطی که کنش‌گران این ابرخیزش ملی در خلاء سازمان‌یابی فراگیر و همگانی هستند، بستر ساز سرکوب قهرآمیز توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که از حداکثر سازماندهی نیروهای گسترده امنیتی و نظامی و انتظامی تا بن دندان مسلح برخوردار می‌باشند) می‌شود.

باری، از اینجاست که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش می‌کند تا «دخاله جریان‌های مسلح منطقه‌ای در کردستان و بلوچستان پر رنگ نماید و برای پر رنگ کردن آن است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اقدام به حمله نظامی به پایگاه‌های این جریان‌های منطقه‌ای در اقلیم خودمختار کردستان عراق کرد» به عبارت دیگر، در همین رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از دهمین روز عمر این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی با حمله نظامی به پایگاه‌های این جریان‌های منطقه‌ای در اقلیم خودمختار کردستان عراق، به تحریک این گروه‌های مسلح منطقه‌ای جهت رویارویی مسلحانه پرداخت. یادمان نرود که «رویکرد سرکوب‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی در رابطه با جنبش‌ها و خیزش‌های داخلی (در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم) پیوسته و علی‌الدوام بر پایه عمده کردن تضاد برون‌ی برای بسترسازی جهت سرکوب جنبش‌های داخلی بوده است»؛ که به صورت مشخص در این رابطه بوده است که «از ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ حواریون خمینی (طبق سناریوی مشخص تحت هدایت‌گری موسوی خوئینی‌ها و سرانگشت‌های اجرائی به اصطلاح دانشجویان پیرو خط امام) به اشغال سفارت آمریکا پرداختند و با عمده کردن تضاد رژیم با آمریکا (نه با امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) توانستند در ظل این پروژه دست‌ساز ضد آمریکائی تکوین یافته از بالا (نه جنبش ضد امپریالیسم و ضد سرمایه‌داری جهانی که عوام‌فریبانه حزب توده و اکثریت سازمان فدائیان خلق به نفع رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح می‌کردند) به سرکوب جنبش‌های داخلی

بپردازند؛ که البته «اولین سنگر فتح شده و قتل این رویکرد خمینی و حواریونش سرکوب جنبش دانشجویی ایران بوده است که توسط پروژه کودتای فرهنگی از بهار ۵۹ آغاز شد و در ظل این کودتای فرهنگی بود که رژیم مطلقه فقهاتی توسط دو نظریه پرداز کودتای فرهنگی ۵۹ (حسین حاجی فرج معروف به عبدالکریم سروش و حسن آیت که هر دو از مریدان محمد تقی مصباح یزدی تئوریسین خشونت در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بودند) توانستند برای ۲۰ سال (از اردیبهشت ۵۹ تا ۱۸ تیر ۱۳۷۸) جنبش دانشجویی ایران را به محاق مطلق از پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه بزرگ ایران بکشانند؛ و باز در همین رابطه بود که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب جنگ با رژیم بعث عراق و صدام حسین، از این جنگ جهت بسیج نیروهای هوادار خود در کشور در راستای سرکوب جنبش‌های داخلی استفاده کرد»؛ که برای فهم بیشتر این مهم تنها کافی است که بدانیم که «پروژه هولناک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت سرکوب جنبش‌های داخلی از ۳۰ خرداد تا قتل و عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ برای مدت ۸ سال در چارچوب همین جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم بعث عراق و صدام حسین صورت گرفت».

متأسفانه «این فاجعه‌ای است که هنوز پس از چهار دهه سازمان مجاهدین خلق نتوانسته است به باور آن دست پیدا کند و دریابد که پروژه ۳۰ خرداد سال ۶۰ تحمیل استراتژی و سناریوی رژیم مطلقه فقهاتی بر سازمان مجاهدین خلق جهت نابودی جنبش‌های درونی و در رأس آنها خود سازمان مجاهدین خلق بوده است که از ۳۰ خرداد تا عملیات فروغ جاویدان تابستان سال ۶۷ و تا به امروز ادامه دارد» بنابراین، از اینجا است که باید نتیجه‌گیری کنیم که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت بسترسازی برای سرکوب این ابرحرکت ملی خیزشی - جنبشی جاری، به دنبال آن است که با تبلیغ پیوند بین جنبش‌های مسلحانه منطقه از کردستان تا بلوچستان

و همچنین همراه با تبلیغات دروغین و سوء خود برای نمایش به اصطلاح پیوند بین کنش‌گران این ابرخیزش ملی با حکومت‌های ارتجاعی منطقه (از رژیم آپارتاید اسرائیل گرفته تا رژیم ارتجاعی عربستان سعودی) و جهان سرمایه‌داری، بسترهای سرکوب هولناک آن مانند خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ را آماده بکند.»

در مقایسه بین عوامل عینی و عوامل ذهنی این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، با عوامل عینی و ذهنی خیزش‌های معیشتی فرایند اول و فرایند سوم و به خصوص دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ لازم است که به صورت کیسولی در این رابطه به شناخت حداقلی از خیزش‌های معیشتی قبل از آن دست پیدا کنیم:

الف - خیزش‌های معیشتی به عنوان یک پروسه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از اوایل دهه ۷۰ یعنی از زمان دولت پنجم و ششم اکبر هاشمی رفسنجانی (از نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین سال ۷۴) به علت اجرای پروژه نئولیبرالیستی کردن اقتصاد ایران (توسط دولت اکبر هاشمی رفسنجانی) در چارچوب نسخه تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، در بیش از ۱۰ شهر بزرگ و کوچک ایران (اعم از شهرهای مشهد، اراک، شیراز، اسلامشهر، زاهدان، زنجان، ارومیه، مبارکه، قزوین و غیره) تکوین پیدا کردند. فراموش نکنیم که اولین خیزش فراگیر معیشتی توده‌ای در دولت اکبر هاشمی رفسنجانی در اوایل دهه ۷۰ از کوی طلاب مشهد شروع شد که منطقه‌ای محرومی در مشهد بود که تا قبل از دهه ۷۰ یعنی در دهه ۶۰ ساکنین همین کوی طلاب مشهد از حامیان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بودند ولی به علت محرومیت حاصل رویکرد نئولیبرالیستی دولت اکبر هاشمی رفسنجانی تحت هدایت‌گری صندوق بین‌المللی و بانک جهانی، کوی طلاب مشهد بخشی از جامعه ایران گردید که در فقر مطلق قرار گرفتند و لذا به همین دلیل بود که در جریان خیزش اوایل دهه

هفتاد (در نهم خرداد ماه ۱۳۷۱) کوی طلاب مشهد به عنوان سر سلسله جنبان پروسس خیزش‌های معیشتی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار گرفت که طبق گفته خود اکبر هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران این خیزش کوی طلاب مشهد آنچنان توفنده و آنتاگونیستی و قهرآمیز و خشونت‌آمیز بود که در عرض دو ساعت توانستند بیش از دو کیلومتر از مسیر حرکت خود در شهر مشهد (به هر نهاد حکومتی از مساجد تا بانک‌ها که می‌رسیدند) به آتش بکشند؛ و باز در همین رابطه بود که دولت اکبر هاشمی رفسنجانی پس از سرکوب هولناک خیزش کوی طلاب مشهد جهت حرکت ضد انگیزه‌ای در کنش‌گران محروم کوی طلاب با توزیع موقتی مرغ و بعضی کالا‌های اساسی به قیمت ارزان به صورت موقت و فرصت‌طلبانه آتش فقر و محرومیت آنها را فرو نشاند. در این رابطه است که باید بگوئیم «کنش‌گران این خیزش‌ها به لحاظ پایه اجتماعی از محروم‌ترین و فرودست‌ترین افراد جامعه شهری ایران بودند که اکثریت آنها در حاشیه شهرها زندگی می‌کردند» و از اینجا بود که «حرکت اعتراضی خیزشی آنها به صورت متمایز و بی‌استراتژی و بی‌سر و بی‌تاکتیک و بی‌برنامه و حتی بدون مطالبات روشن بود و هویت طبقاتی شفافی هم نداشتند». تا آنجا که باید بگوئیم که «غیر از خیزش قزوین و خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، نه تنها در این خیزش‌های معیشتی، طبقه کارگر ایران مشارکت جمعی و طبقه‌ای نداشته است، حتی طبقه متوسط شهری هم شرکت فعال گروهی نداشته‌اند». از اینجا است که باید داوری کنیم که آنچه که «باعث کریستالیزه شدن اجزای متمایز کنش‌گران این خیزش‌های معیشتی (در بستر خیزش‌های خودجوش و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌استراتژی و بی‌تاکتیک) شده است، شرایط عینی یا محرومیت و فقر مطلق ناشی از اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی در کادر نسخه صندوق بین‌المللی پول

و بانک جهانی می‌باشد»؛ که البته معنای دیگر این حرف آن است که «آنچنانکه در تکوین جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی) بر شرایط عینی برتری داشته است، در تکوین خیزش‌های معیشتی (خودجوش و تکوین یافته از پائین و متمایز و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌استراتژی و بی‌تاکتیک) این شرایط عینی است که بر شرایط ذهنی برتری داشته است» و باز در همین رابطه است که باید بگوئیم که «جغرافیای خیزشی (برعکس جغرافیای جنبشی) عمدتاً حاشیه‌نشین‌های شهری می‌باشند که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جمعیت آنها از ۵۰۰ هزار نفر سال ۱۳۵۷ به ۲۲ میلیون نفر امروز رسیده است» بی‌تردید، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «از خودویژگی‌های جغرافیای خیزش‌های معیشتی در جامعه بزرگ ایران در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، وجود پتانسیل بالا برای توسل به خشونت و آنتاگونیست شدن جوهر حرکت‌های خیزشی می‌باشد که این موضوع کاملاً برعکس جوهر حرکت‌های دموکراتیک و دینامیک جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و سیاسی می‌باشد». البته «تخریب و تهاجم کنش‌گران خیزشی در حرکت‌های اعتراضی خود فقط محدود به نمادهای قدرت و ثروت و مذهب حکومتی می‌شده است»، به بیان دیگر هرگز نهادهای مردمی و اجتماعی و اقتصادی مربوط به مردم در تهاجمات و حرکت آنتاگونیستی اعتراضی آنها تخریب نشده است. البته دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر حکومت در جریان پروسه سرکوب کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی خیزشی، برای جوسازی و تحریک به خشونت آن کنش‌گران اعتراضی خیزشی گاه‌ها و بعضاً

حتی اقدام به تخریب و آتش زدن نهادهای اجتماعی و اقتصادی مردم هم کرده‌اند که در این رابطه هشیاری کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی خیزشی می‌تواند مانع از اجرای این پروژه سرکوب‌گرانه توسط نیروهای امنیتی و سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی بشود.

ب - از تیرماه ۱۳۷۸ تا خرداد ۱۳۸۸ این جنبش‌های تکوین یافته از بالا بودند که جایگزین خیزش‌های معیشتی اوایل دهه هفتاد (از نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴) شدند. در خصوص فرایند جنبشی دهه ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۸ باید عنایت داشته باشیم که:

اول - در طول این ده سال دو جنبش دانشجویی و جنبش مدنی طبقه متوسط شهری توانستند با اعتلای حرکت اعتراضی خودشان فرایند نوینی در پروسس حرکت‌های اعتراضی جامعه بزرگ ایران ایجاد نمایند، چرا که «در تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی پس از ۲۰ سال در کمای پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه بزرگ ایران بودند (از اردیبهشت ۵۹ تا تیرماه ۷۸ به علت کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) آن‌ها توانستند برای اولین بار حرکت اعتراضی خودشان را در چارچوب مسئولیت اجتماعی - سیاسی خودشان بازتولید نمایند؛ و در «جنبش سبز سال ۸۸ کنش‌گران این جنبش توانستند توسط بزرگترین جنبش مدنی طبقه متوسط شهری، جنبش سیاسی - اجتماعی نوینی را در جامعه بزرگ ایران به نمایش بگذارند». قابل ذکر است که این جنبش مدنی - سیاسی کنش‌گران جنبش سبز، اگر چه در خرداد ۸۸ پس از انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای، با شعار حداقلی: «رأی من کو؟» شروع شد در عاشورای ۸۸ (در ششم دی ماه ۸۸) با شعار «مرگ بر دیکتاتور» کل هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشیدند.

دوم - در فرایند جنبشی دهه ۷۸ تا ۸۸ طبقه متوسط شهری ایران توانست روند رادیکالیزه شدن بر علیه حاکمیت مطلقه فقهاتی را طی نماید. هر چند که

«رهبری این جنبش‌ها در این دهه تلاش می‌کردند تا با طلائی کردن دهه ۶۰ خمینی، در مردم انگیزه بازگشت به گذشته شوم و سیاه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را زنده کنند، اما روند رادیکالیزه شدن کنش‌گران جنبش مدنی - سیاسی طبقه متوسط شهری، راه بی‌برگشت به گذشته شوم و سیاه برای رهبران جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی از جنبش خرداد ۷۶ تا جنبش خرداد ۸۸ تعریف کردند. سوم - در فرایند جنبشی دهه ۷۸ تا ۸۸ حرکت‌های اعتراضی کنش‌گران این جنبش‌ها به لحاظ پایه اجتماعی و به لحاظ محرک اولیه و نحوه بسیج و هدایت‌گری و حتی آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و جغرافیای حرکت با فرایند خیزشی ماقبل و مابعد آن تفاوت کیفی داشتند؛ چرا که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، به لحاظ پایه اجتماعی، خاستگاه کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی خیزشی اکثراً حاشیه‌نشینی اطراف شهرها بودند، اما پایه اجتماعی جنبش‌ها طبقه متوسط شهری بودند. همچنین به لحاظ محرک‌های اولیه در فرایند خیزشی عوامل عینی به عنوان محرک اولیه حرکت اعتراضی کنش‌گران بودند، اما در فرایند جنبشی محرک اولیه کنش‌گران جنبشی عوامل ذهنی بودند؛ و در خصوص نحوه بسیج در خیزش‌های معیشتی نحوه بسیج به صورت خود به خودی و تصادفی بود، اما در حرکت جنبش‌های دهه ۷۸ تا ۸۸ نحوه بسیج کنش‌گران توسط دعوت رهبری آنها صورت می‌گرفته است. از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «در فرایند جنبشی دهه ۷۸ تا ۸۸ طبقه متوسط شهری بدنه اصلی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی جنبشی تشکیل می‌دادند و مطالبات‌شان هم عمدتاً حول حقوق مدنی و سیاسی بوده است»، در صورتی که «در فرایند خیزشی (نهم خرداد ۷۱ تا ۱۵ فروردین ۷۴) توده‌های فرودست‌تر حاشیه‌نشینان شهری بدنه اصلی حرکت‌های اعتراضی خیزش تشکیل می‌داده‌اند؛ و مطالبات آنها هم رفع محرومیت و فقر و گرانی و تورم و بیکاری بوده است.»

چهارم - در فرایند جنبشی دهه ۷۸ تا ۸۸ به علت جوهر مدنی - سیاسی حرکت اعتراضی کنش‌گران، علاوه بر رهبری متمرکز و تکوین حرکت از بالا و بسیج سازماندهی شده آنها، کنش‌گران آن جنبش‌ها در چارچوب ایجاد شکاف بین جناح‌های درون حکومت حرکت می‌کردند و تقریباً به دنبال اصلاح حکومت توسط خود جناح‌های درونی حکومت با حفظ چارچوب حکومت و رژیم مطلقه فقهاتی بودند، در صورتی که در خصوص حرکت اعتراضی خیزشی موضوع عکس این بود چرا که منهای اینکه در حرکت اعتراضی خیزشی از رهبری متمرکز برخوردار نبودند و منهای اینکه در حرکت‌های خیزشی، حرکت آنها از بسیج سازماندهی شده برخوردار نبودند، از همه مهمتر اینکه در حرکت‌های اعتراضی خیزشی، به علت پتانسیل آنتاگونیستی که داشتند، آن‌ها بر پایه تقدم شرایط عینی در حداقل زمان ممکن هسته سخت حکومت با شعار «مرگ بر دیکتاتور» را به چالش می‌کشیدند و هرگز به دنبال تغییر وضع موجود از طریق جناح‌های درون حکومتی و یا از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای نبوده و نیستند.

ج - از دی ماه ۱۳۹۶ تا آبان ماه ۱۳۹۸ با شکست و سرکوب هولناک حرکت جنبشی دهه ۷۸ تا ۸۸ توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی یا حزب پادگانی خامنه‌ای، شرایط برای بازتولید حرکت‌های اعتراضی خیزشی (فرایند اول نهم خرداد ۷۱ تا ۱۵ فروردین ۷۴) فراهم گردید. البته با این تفاوت که «در این فرایند برعکس فرایند اول (نهم خرداد ۷۱ تا ۱۵ فروردین ۷۴) حرکت‌های اعتراضی خیزشی شکل محدود منطقه‌ای نداشتند بلکه به صورت خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ مادیت پیدا کردند». خودویژگی‌های حرکت‌های اعتراضی خیزشی در فرایند سوم یعنی در فرایند پسا حرکت‌های اعتراضی جنبشی (از تیرماه ۷۸ تا خرداد ۸۸) عبارت بودند از اینکه، «این فرایند از بسیاری جنبه‌ها بازگشتی به فرایند اول حرکت‌های

اعتراضی خیزشی (نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴) بودند» یعنی منهای اینکه پایه اجتماعی کنش‌گران این خیزش‌ها فرودستان و یا محرومین و مستضعفین بالنده پائینی جامعه می‌باشند و منهای اینکه حرکت کنش‌گران این خیزش‌ها، به صورت متمایز و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی می‌باشند و منهای اینکه برعکس جنبش سبز ۸۸ (که طبقه متوسط شهری در آن نقش فعالی داشتند) اقشار میانی در این خیزش‌ها نقش محوری ندارند و منهای اینکه این حرکت‌های اعتراضی خیزشی حتی در نطفه‌بندی اولیه آن از بسیج سازماندهی و رهبری متمرکز برخوردار نیستند و منهای اینکه کنش‌گران این خیزش‌ها در راستای تغییر شرایط موجود چشم‌اندازی به جناح‌های درون قدرت اعم از اصلاح‌طلب یا اصول‌گرا ندارند و منهای اینکه در تحلیل نهائی حرکت آنها دارای جوهر آنتاگونیستی همراه با خشونت است و منهای اینکه در چارچوب اصلاحات سیاسی به شکل خیزشی در حداقل زمان ممکن کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش می‌کشیدند و منهای اینکه عمده جغرافیای خیزشی آنها حاشیه‌نشینان شهری هستند و منهای اینکه محرک اولیه این خیزش‌ها سقوط ناگهانی سطح زندگی و کوچک شدن سفره معیشتی آنها همراه با گسترش فقر مطلق و بیکاری و گرانی به علت شک‌های ناشی از رویکرد نئولیبرالیستی تجویز شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌باشد و منهای اینکه جوهر حرکت اعتراضی خیزشی آنها از همان بدو تکوین صورت سیاسی با شعارهای سرنگون‌طلبانه دارد و کنش‌گران خیزشی مشروعیت و موجودیت ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش می‌کشند و منهای اینکه تمامی این حرکت‌های اعتراضی خیزشی به صورت تکوین یافته از پائین بوده‌اند و هرگز حرکت خیزشی حتی در چارچوب رویکرد پوپولیستی تکوین یافته از بالا وجود ندارد و منهای اینکه حداقل ارتباط ارگانیک

درونی کنش‌گران خیزشی در بستر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و تلفن‌های همراه مادیت پیدا می‌کند و منهای اینکه هویت طبقاتی کنش‌گران این خیزش‌ها صورت طیفی دارد و منهای اینکه در عرصه دیالکتیک تکوین آنها نقش عوامل عینی بر عوامل ذهنی غلبه تمام عیار دارد و منهای اینکه پروسه حرکت آنها به علت اتمیزه بودن و رویکرد خشونت‌گرا و آنتاگونیستی عمر کوتاهی دارند و نمی‌توانند به صورت فرسایشی حرکت اعتراضی خودشان را با رژیم مطلقه فقهاتی ادامه بدهند و حداکثر این حرکت‌های خیزشی در ده روز توانسته‌اند دوام پیدا کنند و منهای اینکه (برعکس حرکت‌های جنبشی تکوین یافته از بالا و یا حرکت‌های جنبشی دینامیک تکوین یافته از پائین) تکوین آنها از قبل قابل پیش‌بینی نیست و به صورت سونامی‌وار مادیت پیدا می‌کنند و منهای اینکه کنش‌گران حرکت‌های خیزشی پیوند عمودی و افقی به صورت جمعی و گسترده با جنبش‌های دینامیک مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی ندارند و منهای اینکه حرکت اعتراضی خیزشی آنها تنها در عرصه «خیابان» مادیت پیدا می‌کنند و لذا حرکت اعتراضی آکسیونی آن‌ها هرگز نمی‌تواند صورت «اعتصابی» پیدا کند و منهای اینکه از همان آغاز تکوین این حرکت‌های اعتراضی خیزشی، کنش‌گران از پتانسیل بالائی جهت توسل به خشونت برخوردار می‌باشند و همراه با این خشونت در حداقل زمان ظهورشان مراکز نمادهای قدرت و ثروت و حتی مذهب حکومتی را هدف تخریب و تهاجم همه جانبه خود قرار می‌دهند، از همه این‌ها مهم‌تر اینکه «غیبت طبقه کارگر یا جنبش کارگری به صورت جمعی و گروهی و طبقه‌ای وجه مشترک همه این خیزش‌ها می‌باشد که بی‌شک همین خلاء باعث می‌گردد تا این خیزش‌ها، به علت غیبت دو طبقه متوسط شهری و کارگری، نتوانند روند استحاله جنبشی پیدا کنند.»

یادآوری می‌کنیم که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم،

«تنها با حضور طبقه متوسط شهری در این خیزش‌ها که این خیزش‌ها می‌توانند امکان استحاله جنبشی از بالا (مثل جنبش سبز سال ۸۸) پیدا کنند؛ و همچنین تنها با حضور طبقه کارگر به صورت طبقه‌ای و گروهی و جمعی است که امکان استحاله جنبشی از پائین (مثل جنبش‌های دینامیک مطالباتی و اجتماعی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی) می‌تواند مادیت پیدا کند.» پر پیداست که «در غیبت طبقه متوسط شهری و طبقه کارگر ایران در این حرکت‌های اعتراضی خیزشی خیابانی، نه امکان استحاله جنبشی از بالا وجود دارد و نه امکان استحاله جنبشی از پائین». لذا همین امر باعث می‌گردد تا «این خیزش‌ها بهترین بستر جهت یارگیری و سربازگیری برای جریان‌های سیاسی معتقد به استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم از چپ تا راست راست از خارج‌نشین‌ها تا داخل‌نشین‌های کشور بشود»، بنابراین از اینجا است که «بوق‌های تبلیغاتی جریان‌های سیاسی خارج‌نشین از راست تا چپ چپ، پیوسته از تکوین حرکت‌های اعتراضی خیزشی دفاع می‌کنند، نه از تکوین حرکت‌های اعتراضی دینامیک جنبشی مطالباتی و اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران»؛ زیرا «این جریان‌های سیاسی خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی به وضوح نشان داده‌اند که در چارچوب استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران برای جریان خاص خودشان هرگز و هرگز نمی‌توانند جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین را دنباله‌رو اهداف قدرت‌طلبانه خود بکنند»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است به صورت مصداقی «بر عدم حمایت تمامی جریان‌های سیاسی از راست راست تا چپ چپ از جنبش دینامیک و دموکراتیک زنان ایران در اسفند ماه سال ۵۷ که به صورت تظاهرات

آکسیونی و خیابانی از ۱۷ اسفند ماه سال ۵۷ یعنی کمتر از یک ماه بعد از انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی مادیت پیدا کرد مورد توجه و کالبد شکافی قرار بدهیم.»

عنایت داشته باشیم که جنبش زنان ایران که در اسفند ماه سال ۵۷ به صورت گسترده علیه حجاب تحمیلی و اجباری (خمینی و روحانیت حواریون او در چارچوب اسلام فقهاتی و اسلام روایتی) شکل گرفت و به دنبال حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران بودند، سر سلسله جنبان جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین بودند. لذا، به همین دلیل بود که از آنجائیکه تمامی جریان‌های سیاسی از راست راست تا چپ چپ در آن شرایط به صورت گروهی جهت جذب نیرو برای سازمان و گروه خودشان فعالیت می‌کردند در زمستان ۵۷ از دفاع ارگانیک از جنبش دموکراتیک و دینامیک زنان ایران خودداری کردند؛ و در این رابطه هرگز در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حاضر نشده‌اند تا از گذشته خودشان نقد اکتیوی بکنند. پر واضح است که تا به امروز هیچکدام از این جریان‌های رنگارنگ خارج‌نشین از چپ چپ تا راست راست حاضر نمی‌شوند از جنبش زنان و یا جنبش معلمان ایران و یا جنبش کارگران و یا جنبش دانشجویان ایران و غیره به صورت جنبش مستقلی حمایت مداوم و دموکراتیک بکنند؛ و به جای اینکه حرکت سازمانی و تشکیلاتی خودشان در راستای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی این جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی بکنند، می‌کوشند تا جنبش‌ها را وابسته به جریان خاص خود (در چارچوب کسب استراتژی قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران) بکنند. علی‌هذا، «همین آفت بزرگ باعث گردیده که متأسفانه جنبش زنان ایران در فرایند پسا سرکوب حرکت‌های اعتراضی دموکراتیک خودشان در

اسفند ماه ۱۳۵۷ دیگر نتوانند روندی تکاملی و اعتلائی در راستای سازماندهی و آگاهی‌یابی فراگیر و همه‌گیر به صورت درون‌زا پیدا کنند» تا آنجا که در این رابطه باید داوری کنیم که متأسفانه جنبش زنان ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، با اینکه پیشکسوت و پیشقراول جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک جامعه بزرگ ایران بوده‌اند، ولی پیوسته روندی قهقرائی داشته‌اند، به طوری که حتی پس از ۴۳ سال این جنبش دینامیک و دموکراتیک نمی‌تواند در حد پتانسیل جنبشی اسفندماه ۵۷ حرکتی اعتراضی و جمعی بر علیه تبعیض جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در راستای دستیابی به عدالت جنسیتی داشته باشد. در نتیجه همین امر باعث گردیده است که از بعد فروردین سال ۵۸ منهای حرکت عظیم اعتراضی خیابانی آنها در اسفند ۵۷ و فروردین ۵۸ حتی برای نمونه یک حرکت جمعی و میدانی و دینامیک و مستقل هم نداشته‌اند. تا آنجا که باید بگوئیم «تمامی حرکت‌های اعتراضی در عرصه میدانی (نه کمپین طومارنویسی غیر میدانی با حمایت جناح‌های درونی قدرت مثل کمپین یک میلیون امضائی و غیره) جنبش زنان ایران از بعد از فروردین ۵۸ صورت فردی و حداکثر حلقه‌ای داشته است»؛ و البته همین آفت باعث گردیده است که «به جای اینکه خود جنبش زنان ایران به صورت دموکراتیک و دینامیک و فراگیر روندی رو به تکامل داشته باشد، پیوسته صورتی مکانیکی فردی و حلقه‌ای با تاسی از لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین (وابسته به قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی و کشورهای مرتجع منطقه از رژیم آپارتاید اسرائیل تا رژیم مرتجع عربستان سیاسی و نئوکان‌های هار امپریالیسم آمریکا) داشته باشند که توسط آنها تلاش می‌کنند تا اجزای متمیزه و منفرد خود را حول آنها کریستالیزه نمایند.»

بی‌تردید در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که اگرچه کنش‌گران نظریه‌پرداز و صاحب نظر جامعه زنان

ایران در این امر مقصر می‌باشند ولی «بیش از همه این جریان‌های سیاسی تابع استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران (از راست راست تا چپ چپ چه خارج‌نشینان و چه داخل‌نشینان کشور) مقصرونند که در طول ۴۳ سال گذشته تنها با رویکرد ابزاری و یارگیری بر جنبش زنان ایران تکیه کرده‌اند و هرگز مسئولیتی برای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی جنبش زنان به صورت مستقل تلاش نکرده‌اند». مع الوصف، طبیعی است که «تا زمانی که جنبش زنان ایران مستقل از این هیاهوهای پوچ، به صورت دینامیک به آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی دینامیک به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین دست پیدا نکنند، نمی‌توانند از آسیب و آفت استراتژیک ساختاری درونی جامعه زنان ایران نجات پیدا کنند». در این رابطه «تجربه جنبش معلمان ایران به خصوص در دهه گذشته می‌تواند مهمترین مالم الطریقه برای کنش‌گران جامعه زنان در راستای بازسازی جنبش زنان ایران آنهم به صورت دینامیک و دموکراتیک بشود». یادمان باشد که «علت و دلیل اینکه جنبش معلمان ایران به خصوص در دو سال گذشته توانسته است، حتی به جایگاه رهبری تمامی جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی (از جنبش کارگران تا جنبش زنان ایران) دست پیدا کنند، به دلیل همین روند بازسازی دموکراتیک و دینامیک و مستقل سازماندهی و سازمان‌یابی حرکت اعتراضی خودشان در دو شکل خیابانی و اعتصابی می‌باشد». پر واضح است که اگر «جنبش معلمان ایران مانند دهه ۶۰ در کادر حرکت‌های جریان‌های جامعه سیاسی ایران حرکت می‌کردند و نمی‌توانستند استقلال خودشان را در بستر حرکت‌های اعتراضی و سازمان‌یابی، از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور حاصل نمایند، هرگز و هرگز جنبش دینامیک و دموکراتیک معلمان ایران نمی‌توانستند به مقام و پتانسیل اجتماعی و تشکیلاتی امروز دست

پیدا کنند». شاید بهتر باشد که بگوئیم که «تا زمانی که کنش‌گران جامعه زنان ایران نتوانند هویت اجتماعی و تشکیلاتی خودشان با رویکرد جنبشی، مستقل از جناح‌های درونی قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) به صورت درون‌زا تعریف بکنند و نتوانند نسبت به رویکرد لیبرال فمینیستی خارج‌نشین‌ها مرزبندی روشنی داشته باشند و نتوانند اصول مانیفست حرکت اعتراضی سلبی و ایجابی خود را بر پای نفی تبعیض جنسیتی و دستیابی به عدالت جنسیتی در جامعه بزرگ ایران تعریف بکنند و نتوانند حرکت‌های فردی و حلقه‌ای خودشان در بستر حرکت جنبشی فراگیر میدانی حل نمایند و نتوانند هویت مستقل جنبشی خودشان را با پیوند افقی و عمودی با دیگر جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی امروز جامعه بزرگ ایران تعریف بکنند و نتوانند رهائی تاریخی و اجتماعی جامعه زنان ایران را در کادر یک جنبش نظری - عملی فرهنگی همراه با به چالش کشیدن سنت و استحمار کهنه و نو تعریف بکنند و نتوانند رابطه بین دین و فرهنگ در جامعه بزرگ ایران در راستای دموکراتیزاسیون کردن جامعه ایران فهم کنند و نتوانند تبعیض جنسیتی جامعه بزرگ زنان ایران در بستر ساختار سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فسادزا و ناعادلانه و فقهاتی و حاکم بر نظم موجود تحلیل بکنند و نتوانند با کاهش هزینه سرانه مبارزه و کاهش خشونت در مبارزه، دامنه مشارکت توده‌ای جنبش زنان ایران را در داخل کشور به صورت میدانی گسترش بدهند، هرگز نخواهند توانست به موازات اعتلای خیزش‌های فقرستیز و معیشتی امروز جامعه بزرگ ایران و به موازات اعتلای جنبش‌های دینامیک مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران، جنبش دینامیک و دموکراتیک زنان ایران را در داخل کشور باز تولید کنند و نخواهند توانست حفره‌های بزرگ

موجود در لایه‌های مختلف ساختار جامعه زنان ایران در عرصه سازمان‌یابی فراگیر حل کنند و نخواهند توانست در عرصه میدانی توازن قوا با بالائی‌های قدرت به سود خود تغییر بدهند و نخواهند توانست دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به قبول مطالبات حتی حداقلی جامعه زنان ایران وادار به عقب‌نشینی سازند و نخواهند توانست شعار «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل نمایند و نخواهند توانست آپارتاید جنسیتی تحمیلی ۴۳ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشند و نخواهند توانست «پایه اصلی دموکراسی در جامعه ایران که با رهائی زن ایرانی از ستم جنسیتی و دستیابی به عدالت جنسیتی و تساوی حقوق زن و مرد در چارچوب عدالت اجتماعی حاصل می‌شود، نهادینه بکنند» و نخواهند توانست جایگاه رهبری زن ایرانی در عرصه جنبش‌ها و خیزش‌های برابری طلبانه و آزادی خواهانه‌ای که در ابر حرکت ملی اعتراضی خیزشی و جنبشی جاری به دست آورده‌اند، حفظ نمایند و نخواهند توانست ساختار نظام مردسالارانه سنتی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه بزرگ ایران را به چالش بکشند.

د - اگر بپذیریم که از تابستان ۹۶ فرایند جدیدی در حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی جامعه بزرگ ایران بوجود آمد، در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که در فرایند جدید (از تابستان ۹۶ الی الان) حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی که در جامعه بزرگ ایران شکل گرفته‌اند، برای اولین بار در پروسه حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، با اعتلای همزمان دو مؤلفه‌ای حرکت‌های خیزشی و جنبشی صورت گرفته‌اند. قابل ذکر است که «تا قبل از تابستان ۹۶ دو مؤلفه خیزشی و جنبشی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، رابطه الاکلنگی داشتند، نه رابطه دیالکتیکی با پیوند

متقابل». توضیح آنکه در چارچوب «رابطه الاکلنگی» (برعکس «رابطه دیالکتیکی») دو مؤلفه حرکت به صورت مکانیکی و جدای از هم و عکس یکدیگر عمل می‌نمایند، یعنی فراز و فرود دو مؤلفه جنبشی و خیزشی در کادر حرکت الاکلنگی منهای اینکه جدای از هم هستند، به صورت معکوس شکل می‌گیرند. به بیان دیگر فراز یکی همراه با فرود دیگری می‌شود و بالعکس فرود یکی همراه می‌شود، با فراز دیگری. در صورتی که در کادر «حرکت دیالکتیکی» (برعکس «حرکت الاکلنگی») علاوه بر اینکه دو مؤلفه حرکت در پیوند با هم می‌باشند، حرکت آنها هم در پیوند با یکدیگر مادیت پیدا می‌کند، یعنی دیگر اعتلای حرکت خیزشی باعث افول حرکت جنبشی نمی‌شود و بالعکس. باری، از اینجاست که می‌توانیم داوری کنیم که تا قبل از تابستان ۹۶ (در فرایندهای اول و دوم حرکت‌های اعتراضی مردم ایران که از نهم خردادماه ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ به صورت خیزشی انجام می‌گرفت و از تیرماه ۷۸ تا خرداد ۸۸ به صورت جنبشی تکوین یافته از بالا شکل می‌گرفتند) حرکت‌های اعتراضی خیزشی معیشتی (فرایند اول) با حرکت‌های اعتراضی جنبشی مطالباتی (صنفی و مدنی و سیاسی) جامعه بزرگ ایران رابطه الاکلنگی داشتند، یعنی از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا تابستان ۹۶ همراه با اعتلای خیزش‌های معیشتی، جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی (چه جنبش‌های تکوین یافته از بالا و چه جنبش‌های تکوین یافته از پائین) روند افولی پیدا می‌کردند و برعکس همراه با اعتلای جنبش‌های سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران، خیزش‌های معیشتی روند افولی داشتند تا آنجا که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که از نهم خردادماه ۱۳۷۱ که حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت خیزشی برای اولین بار شکل گرفت تا تابستان ۹۶ که جنبش اعتراضی مال‌باختگان در سرتاسر کشور جاری

و ساری شد ما همزمان مواجه با روند الاکلنگی اعتلا یا افول دو مؤلفه جنبشی و خیزشی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بودیم، در صورتی که از تابستان ۹۶ فرایند جدیدی در حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بوجود آمد که مطابق آن دو مؤلفه جنبشی و خیزشی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران در پیوند با همدیگر قرار گرفتند و حرکت‌های الاکلنگی گذشته صورت دیالکتیکی پیدا کردند. البته باید عنایت داشته باشیم که این استحاله وضعیتی خیزشی - جنبشی از تابستان ۹۶ الی الان صورت پروسه‌ای آن هم با شیب کند داشته است، نه صورت دفعی و یکباره‌ای. به طوری که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «در ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری که برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، به لحاظ ساختاری صورت دو مؤلفه‌ای خیزشی و جنبشی همزمان پیدا کرده است، این پیوند دیالکتیکی ساختاری دو مؤلفه‌ای (خیزشی - جنبشی) سنتز جدیدی است که حاصل همان پروسه استحاله حرکت الاکلنگی به حرکت دیالکتیکی، خیزشی و جنبشی حرکت‌های اعتراضی می‌باشد که از تابستان ۹۶ در جامعه ایران شکل گرفته است». شاید بهتر باشد که بگوئیم که «از تابستان ۹۶ عوامل عینی و ذهنی جدیدی در جامعه ایران مادیت پیدا کرد که در تحلیل نهائی، دیالکتیک عوامل عینی و ذهنی جدید، باعث هم‌گرائی و پیوند دیالکتیکی دو مؤلفه خیزشی و جنبشی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران، در ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم شده است». مهم‌ترین مشخصه این عوامل دیالکتیک عینی - ذهنی جدید یا به عبارت بهتر این دیالکتیک جدید موتور حرکت جامعه بزرگ ایران، عبارتند از:

۱ - در این فرایند (فرایند سوم از تابستان ۹۶ به بعد) به لحاظ عوامل ذهنی جامعه بزرگ ایران توانمند به

منابع رسانه‌ای و اطلاع‌رسانی و آگاهی‌یابی و ارتباطی از شبکه‌های اجتماعی تا اینترنت و ماهواره تا تلفن‌های همراه و غیره شده است که سنتز این تحول کیفی منابع جدید اطلاع‌رسانی و آگاهی‌یابی در عرصه حرکت‌های اعتراضی اجتماعی خیزشی و جنبشی (معیشتی و صنفی و مدنی و سیاسی) به صورت مشخص و کنکرت، همان عامل بسیج‌کنش‌گران حرکت‌های خیزشی و عامل سازمان‌یابی در حرکت‌های اعتراضی جنبشی به خصوص در عرصه جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین می‌باشد. فراموش نکنیم که مبنای عوامل ذهنی در حرکت‌های اعتراضی (چه خیزشی و چه جنبشی) عبارتند از:

اول - آگاهی‌یابی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی.

دوم - سازمان‌یابی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی.

«بی‌تردید به موازاتی که این دو پایه عوامل ذهنی حرکت‌های اعتراضی در جامعه رشد و تکامل پیدا کند، حرکت‌های اعتراضی چه در مؤلفه خیزشی آن و چه در مؤلفه جنبشی آن می‌توانند روندی تکاملی و پایه دار در راستای فراگیر شدن و نهادینه شدن آنها پیدا کنند». آنچه‌آنچه برعکس آن، افول عوامل ذهنی (آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی) باعث می‌گردد که نه تنها «حرکت‌های خودبه‌خودی» جایگزین «حرکت‌های دینامیک» خیزشی و جنبشی بشود، بلکه مهمتر از اینکه «به موازات افول و ضعف عوامل ذهنی دیالکتیک جامعه، اصلاً شرایط عینی به صورت تک مؤلفه‌ای نمی‌توانند هر چند هم که قوی باشند، باعث تکوین حرکت‌های اعتراضی بشوند». برای فهم این مهم تنها کافی است که «حرکت‌های اعتراضی بردگان در نظام برده‌داری جوامع مختلف مورد کالبد شکافی قرار بدهیم، چراکه با اینکه در مناسبات برده‌داری عوامل عینی و فشارهای استثمارگرایی و استبدادگرایی و استخفاف‌گرایی و استثمارگرایی و استبدادگرایی

در اوج تاریخی خود بر برده‌ها و جوامع آن روز بشریت بوده است، قرار داشتند اما و هزار اما در مقایسه با دیگر مناسبات اجتماعی از زمین‌داری تا سرمایه‌داری این حرکت‌های اعتراضی حتی در شکل خود به خودی و شورشی و خیزشی بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی و غیره در حداقل ممکن بوده‌اند». پر واضح است که دلیل اصلی این امر «همین ضعف عوامل ذهنی یا آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی در دوران برده‌داری بوده است»؛ که البته «با استقرار مناسبات سرمایه‌داری و رشد صنعت ارتباطات در مناسبات سرمایه‌داری باعث گردید که به صورت کیفی، بستر برای رشد عوامل ذهنی در جوامع بشری فراهم بشود». از اینجا است که باید داوری کنیم که «همین تحول کیفی در ساز و کارهای ارتباطی بستر ساز آن گردید که در فرایند سوم (از تابستان ۹۶ تا به امروز) از اینترنت تا شبکه‌های اجتماعی و ماهواره و تا تلفن همراه و غیره و غیره، فصل جدیدی در حرکت‌های اعتراضی جامعه بزرگ ایران (اعم از خیزشی و جنبشی) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حاصل بشود». لذا، از اینجا بود که برای اولین بار در عرصه دیالکتیک عوامل عین و ذهن در جامعه ایران، عوامل ذهنی بر پایه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی (اعم از خیزشی و جنبشی) از پتانسیل عوامل عینی (آنهم در سطح فراگیر اجتماعی) غلبه و سبقت پیدا کرد. بی‌شک همین غلبه و سبقت عوامل ذهنی (بر عوامل عینی) بر پایه تحول کیفی ساز و کارهای ارتباطی باعث گردید تا شرایط برای استحاله رابطه الاکلنگی به دیالکتیکی بین مؤلفه‌های جنبشی و خیزشی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران فراهم بشود؛ و با این استحاله رابطه الاکلنگی به رابطه دیالکتیکی بین دو مؤلفه خیزشی و جنبشی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران در فرایند سوم (از تابستان ۹۶ الی الان) است که علاوه بر پیوند بین دو مؤلفه خیزشی و جنبشی حرکت‌های اعتراضی جامعه بزرگ ایران، شرایط برای

فراگیر شدن و توده‌ای شدن این حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی در جامعه بزرگ ایران فراهم شده است. به همین دلیل است که «ما از سال ۹۶ به بعد شاهد خیزش‌های ملی مثل دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و در رأس همه آنها ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری در جامعه بزرگ ایران می‌باشیم»؛ و باز در همین رابطه است که برعکس گذشته ما «از تابستان ۹۶ الی الان شاهد اعتلای جنبش‌های مطالباتی دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های درونی قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ، سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی می‌باشیم»، که در رأس همه آنها «به عنوان پارادایم کیس، جنبش معلمان ایران قرار دارند.»

بی‌شک همین فراگیر و توده‌ای شدن جنبش‌ها و خیزش‌ها در فرایند جدید باعث گردیده است که روند تغییر توازن قوا در عرصه میدانی بین نیروهای بالائی قدرت با پائینی‌های قدرت در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حرکتی برعکس گذشته داشته باشد که خود این امر «عامل عقب‌نشینی گام به گام رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران نیز می‌باشد». البته در این رابطه لازم است که عنایت داشته باشیم که «تا زمانی که سازمان‌یابی کنش‌گران مختلف مردم ایران در عرصه حرکت‌های اعتراضی صورت فراگیر و کشوری و همگانی پیدا نکند، تغییر توازن قوا تنها با آیت‌م آگاهی‌یابی صرف (حتی اگر این آگاهی‌یابی در خلاء سازمان‌یابی صورت همگانی و فراگیر و توده‌ای هم پیدا کند) هرگز نمی‌تواند توازن قوا در عرصه میدانی را به صورت استراتژیک به سود کنش‌گران خیزشی و جنبشی مردم ایران تغییر بدهد» به بیان دیگر «تا زمانی که مردم ایران به صورت متمیزه و یا به صورت کارگاهی نه به صورت اردوگاهی عظیم در برابر قدرت سازماندهی شده و تا بن دندان مسلح رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم قرار داشته باشند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب کنش‌گران خیزش‌ها و جنبش‌های مردم ایران داشته باشد، امکان تحول ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به صورت دینامیک و درون‌زا وجود ندارد؛ بنابراین، «تا آنجا که توازن قوا در عرصه میدانی بر پایه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی فراگیر و همگانی کنش‌گران خیزشی و جنبشی جامعه بزرگ به سود این کنش‌گران تغییر نکند، بدون تردید هر گونه حرکت‌های خود به خودی و متمیزه و حتی کارگاهی و غیر اردوگاهی حداکثر می‌تواند وجه معامله و یا وجه المصالحه جناح‌های درونی قدرت و بالا بردن قدرت چانه‌زنی آنها در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان و یا بسترسازی برای یارگیری و سربازگیری جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ بشود که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران هستند و یا بسترساز تاخت و تاز قدرت‌های جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در راستای کسب منافع امپریالیستی خودشان بشود». آنچنانکه مردم ایران در سال ۵۷ تجربه کرده‌اند که اگر توسط جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین، مردم ایران نتوانند با سازمان‌یابی و آگاهی‌یابی فراگیر توازن قوا را به سود خود تغییر بدهند و نتوانند ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی از پائین به صورت همه جانبه تغییر بدهند، حتی اگر حرکت عظیم اعتراضی آنها به سرنوشتی رژیم حاکم هم بیانجامد و رژیمی دیگر جانشین رژیم قبلی بشود، باز «آش همان آش است و کاسه همان کاسه» و تنها «جای شیخ و شاه یا شاه و شیخ یا ولایت فقیه و ولایت سلطانی» عوض می‌شود که در تحلیل نهائی حاصلش آنچنانکه در ۴۳ سال گذشته تجربه کرده‌ایم این می‌شود که مردم از چاله در می‌آیند و در چاه می‌افتند.

۲- از دیگر مشخصه عوامل جدید عینی - ذهنی یا به

عبارت دیگر دیالکتیک موتور حرکت جامعه بزرگ ایران در فرایند جدید (از سال ۹۶ الی الان) این است که در فرایند پسا سرکوب هولناک جنبش سبز توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای و عقب‌نشینی اصلاح‌طلبان حکومتی در برابر سرکوب روتین حزب پادگانی خامنه‌ای و هسته سخت رژیم و به خصوص هم‌رنگ شدن اصلاح‌طلبان بنفش (پس از انتخابات دولت یازدهم و پیروزی مهندسی شده شیخ حسن روحانی برای مرحله دوم) با حزب پادگانی خامنه‌ای و آگاهی مردم ایران به بطلان وعده و عیده‌های فرصت‌طلبانه شیخ حسن روحانی در انتخابات دولت یازدهم و هماهنگی اصلاح‌طلبان حکومتی (پس از انتخابات دولت یازدهم) با شیخ حسن روحانی همه و همه باعث گردید که از تابستان ۹۶ جامعه بزرگ ایران به پایان دوران عمر بالماسکه جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی قدرت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان برسند. البته گرچه به صورت مشخص و رسمی اعلام پایان دوران عمر پروژه جنگ جناح‌های درون قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای (در راستای بازتولید مشروعیت و مقبولیت حداقلی رژیم مطلقه فقهاتی) از واپسین روزهای خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ با شعار جنبش دانشجویان دانشگاه تهران (شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا) اعلام شد، ولی بدون تردید در عرصه میدانی از تابستان ۹۶ با اعتلای جنبش (فراگیر خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) مال‌باختگان پایان عمر دو دهه حاکمیت‌گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی (از خرداد سال ۷۶ تا تابستان ۹۶ که با تکیه بر صندوق‌های رأی مهندسی شده، توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای، در چارچوب حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و قانون اساسی ولایت‌مدار این رژیم معتقد به تغییر از درون نظام بودند) به پایان رسید. در همین رابطه بود که جنبش مال‌باختگان

که از تابستان ۹۶ به عنوان پیشقراولان فرایند جدید حرکت‌های اعتراضی وارد میدان حرکت‌های اعتراضی با رژیم مطلقه فقه‌گرا شدند، علاوه بر اینکه برعکس گذشته از همان بدو ورود به عرصه حرکت‌های اعتراضی با جوهر سیاسی و شعار سرنگونی، هسته سخت رژیم مطلقه فقه‌گرا و کل رژیم مطلقه فقه‌گرا حاکم را به چالش کشیدند و علاوه بر اینکه جنبش مال‌باختگان که از تابستان ۹۶ روند رو به اعتلا پیدا کردند، برای اولین بار جنبشی بود که در حداقل زمان توانست توده‌ای بشود و در عرصه جغرافیای اکثریت شهرهای کشور را در برگرفت و حتی حداقل پایگاه اجتماعی رژیم مطلق را چالش کشید و باعث ریزش وسیع آنها شد از همه مهمتر اینکه این جنبش در حداقل زمان ممکن آنچنان فراگیر شد که توانست رژیم مطلقه فقه‌گرا حاکم را در عرصه میدانی و در برابر قبول مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی کند تا آنجا که هسته سخت رژیم جهت جبران مطالبات بر باد رفته کنش‌گران جنبش مال‌باختگان (توسط نهادهای مالی وابسته به سپاه) اقدام به چاپ بیش از ۳۰ هزار میلیارد تومان توسط بانک مرکزی رژیم مطلقه فقه‌گرا کردند و در نتیجه همین رشد سونامی‌وار حجم نقدینگی در تابستان ۹۶ برای پرداخت مطالبات بر باد رفته مال‌باختگان بود که سونامی گرانی و تورم و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور از پائیز ۹۶ صورت فراگیر پیدا کرد؛ که البته اولین پس لرزه این سونامی فقر و فلاکت و بیکاری، خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ بود. از مهمترین مشخصه جنبش‌های فراگیر و خیزش‌های ملی در فرایند سوم (از تابستان ۹۶ الی الان) اینکه:

اولاً حضور فراگیر جوانان بیکار و تحصیل‌کرده در این خیزش‌ها و جنبش‌های دینامیک است.

ثانیا برعکس گذشته از تابستان ۹۶ الی الان تمامی جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی، صورت دینامیک تکوین یافته از پائین

داشته‌اند (نه به صورت جنبش‌های تکوین یافته از بالا). ثالثاً از تابستان ۹۶ الی الان، اگرچه جنبش کارگری به صورت سراسری و طبقه‌ای همچنان غایب خیزش‌های ملی و جنبش‌های فراگیر مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی می‌باشند، مع الوصف، جنبش‌ها و خیزش‌ها از تابستان ۹۶ تا به امروز روند ترکیبی به خود گرفته‌اند. البته این روند ترکیبی صورت پروسه داشته نه صورت دفعی، لذا به همین دلیل است که از تابستان ۹۶ هرچه جلو می‌آئیم پیوند بین کنش‌گران جنبشی و خیزشی بیشتر می‌شود تا آنجا که این وجه ترکیبی در خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ بیشتر و در ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری صورت کامل پیدا کرده است تا آنجا که به ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم که در ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری دیگر امکان جداسازی کنش‌گران دو بخش ساختاری خیزشی و جنبشی آن وجود ندارد.

رابعاً از تابستان ۹۶ به لحاظ جغرافیایی عرصه حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی به شدت گسترش پیدا کرده است به طوری که این عرصه از ده‌ها و صدها محله و منطقه و شهر هم گذشته تا آنجا که شاهد بودیم که در آبان‌ماه ۹۸ به بیش از ۵۰۰ منطقه رسید و در ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، پس از شروع این ابرخیزش ملی در ۲۶ شهریور از سقز و سنندج و استان کردستان، در عرض دو روز بیش از ۱۰۰ شهر در ۳۰ استان کشور را در برگرفت.

خامساً از تابستان ۹۶ الی الان حرکت‌های اعتراضی مردم ایران روندی روبه رادیکالیزه شدن فراگیر طی کرده‌اند که این رادیکالیزه شدن با جوهر سیاسی از همان بدو تکوین مادیت پیدا می‌کنند. به طوری که در پروسه ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری شاهدیم که از همان آغاز شعار کنش‌گران این خیزش عبارت بودند از «این آخرین پیامه - هدف خود نظامه» و «از کردستان تا تبریز - صبر ما گشته لبریز»،

«مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر»، «مهسا امینی بهانه است - اصل نظام نشانه است». یادآوری می‌کنیم که در جنبش سبز سال ۸۸ که توده‌ای‌ترین و عظیم‌ترین و رادیکال‌ترین جنبش تکوین یافته از بالا در کادر جنگ جناح‌های درونی قدرت در راستای تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان بود، این جنبش در بستر رادیکالیزه شدن از آغاز تا انتها صورت پروسه‌ای داشت نه پدیده‌ای، به این ترتیب که ابتدا با شعار «رأی من کو؟» در حمایت از جناح اصلاح‌طلبان حکومتی یا میرحسین موسوی شروع شد اما در تظاهرات عظیم و میلیونی ۲۵ خرداد و حرکت‌های خیابانی ۱۳ آبان و ۱۶ آذر و روز قدس سال ۸۸ شعار «رأی من کو؟» بدل به شعار «مرگ بر دیکتاتور» شد و در روز عاشورای سال ۸۸ با آنتاگونیست شدن تضاد کنش‌گران جنبش با هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای کل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به چالش کشیده شد.

سادساً از تابستان ۹۶ در عرصه شرایط عینی جامعه به موازات ترکیبی شدن و بن‌بست بحران‌های هزار تویی نظم حاکم، آمیزه‌ای از معضلات و بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه بزرگ ایران مادیت پیدا کردند، در نتیجه نارضایتی‌ها و نابرابری‌ها و تبعیض‌ها و فسادهای ساختاری و سیستمی و بی‌عدالتی و بی‌حقی و خیانت در جامعه بزرگ ایران فراگیر شدند و تشدید بی‌وقفه این معضلات و بحران‌ها و محرک‌ها جامعه ایران را به وضعیت انفجاری فرو برده است تا جایی که هر مسئله و مشکل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در جامعه در رابطه با نظم حاکم استعداد آن را دارد که در یک چشم بر هم زدن بدل به یک بحران حاد و نهایتاً به اعتراض اجتماعی خیزشی و جنبشی فراگیر بشود. مضافاً اینکه، به موازات اعتلای شرایط ذهنی توسط رشد ساز و کارهای ارتباطی تازه از اینترنت تا شبکه‌های اجتماعی و تلفن همراه و تلویزیون‌های ماهواره‌ای و به موازات ترکیبی شدن

مؤلفه‌های جنبشی و خیزشی حرکت‌های اعتراضی و ریزش فراگیر طبقه متوسط شهری به پائینی‌های جامعه و حاشیه‌نشین‌ها شرایط برای پیوند بین طبقه متوسط شهری و پائینی‌های جامعه و بیش از ۲۲ میلیون نفر حاشیه‌نشینان شهری فراهم شده است. تا آنجا که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که اگر در جنبش مال‌باختگان تابستان ۹۶ طبقه متوسط شهری نقشی پر رنگ داشته است و در جنبش مال‌باختگان تابستان ۹۶ طبقه متوسط شهری برعکس گذشته (در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به صورت مستقل و تکوین یافته از پائین و خودجوش و خودرهبر وارد عرصه مبارزه شده بودند و در خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ نقش حاشیه‌نشینان پررنگ‌تر شد، بی‌شک از خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و به خصوص در ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، اردوگاه اقشار میانی جامعه بزرگ ایران و اردوگاه پائینی جامعه تقریباً در کنار هم قرار گرفته‌اند، به طوری که دیگر تفکیک آنها مانند گذشته امکان‌پذیر نیست. البته باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم «که حتی در فرایند سوم هنوز غایب بزرگ همان عدم حضور فراگیر و سراسری و طبقه‌ای کارگری می‌باشد». لذا همین امر باعث گردیده است که حتی در ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری «پس از گذشت یک ماه از عمر آن هنوز این ابرحرکت ملی اعتراضی نتواند به صورت استراتژیک توازن قوا در عرصه میدانی را به سود کنش‌گران جنبشی و خیزشی آن تغییر بدهد» و همچنین نتواند «پس از گذشت یک ماه از عمر آن، جنبش خیابانی را به جنبش اعتصابی (مانند سال ۵۷) پیوند بدهد، یا کارخانه را به خیابان پیوند بدهد.»

سابعاً از دیگر خودویژگی‌های فرایند سوم حرکت‌های اعتراضی (اعم از خیزشی و جنبشی) جامعه بزرگ ایران (از تابستان ۹۶ الی الان) اینک:

اول - در فرایند سوم حرکت‌های اعتراضی مردم ایران (اعم از خیزشی و جنبشی) برعکس فرایند

اول حرکت‌های اعتراضی (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴) و برعکس فرایند دوم حرکت‌های اعتراضی مردم ایران (از تیرماه ۱۳۷۸ تا تابستان ۱۳۹۶) «دیگر امیدی به اصلاح حاکمیت مطلقه فقاهتی از طریق درون حاکمیت توسط جناح‌های درونی حکومت از اصلاح‌طلبان رنگارنگ (در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره) و اصول‌گرایان هزار تکه ندارند و تنها آلترناتیو رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) مردم ایران می‌دانند که تنها با تکوین جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک فراگیر و سراسری، بر پایه آگاهی‌گری و سازمان‌یابی عموم شهروندان است که می‌توانند با استحاله این جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک به شوراهای فراگیر و همگانی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین، به آلترناتیو دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات بر پایه شوراهای دینامیک فراگیر) دست پیدا کنند.»

دوم - در فرایند سوم، «حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم (اعم از خیزشی و جنبشی) برعکس فرایند اول حرکت‌های اعتراضی (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴) و برعکس فرایند دوم حرکت‌های اعتراضی مردم ایران (از تیرماه ۱۳۷۸ تا تابستان ۱۳۹۶) از جوهر دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی برخوردار می‌باشند». توضیح آنکه در دو فرایند اول و دوم حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، حرکت کنش‌گران خیزشی و جنبشی تنها از جوهر سلبی برخوردار بودند یعنی کنش‌گران خیزشی و جنبشی تنها می‌دانستند که چه نمی‌خواهند، بدون آنکه بدانند چه می‌خواهند، «همان

آفت بزرگی که جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی داشت». به این ترتیب که گسل مهم جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ (بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) این بود که آنها می‌دانستند که دیگر رژیم کودتائی و مستبد پهلوی نمی‌تواند به علت انسداد سیاسی و اقتصادی، خواسته‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنها را تأمین کند، بدون آنکه آلترناتیو دیگری که بتواند خواسته‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنها را تأمین نماید برای خود مشخص و تعریف کرده باشند. در نتیجه همین گسل و شکاف بین آنچه که نمی‌خواهند، با آنچه که می‌خواهند، یا همان خلاء آلترناتیو ایجابی و شکاف بین حرکت سلبی و حرکت ایجابی باعث گردید تا شرایط برای موج‌سواری نیروهای از راه رسیده تحت هژمونی خمینی و روحانیت دگماتیست حواریونش فراهم بشود تا آنها بتوانند عکس خمینی را توسط این مردم به سطح کره ماه ببرند و هژمونی خودشان را بر حرکت مردم ایران تثبیت نمایند. بیافزائیم که خود این امر معلول عدم آگاهی‌یابی و عدم سازمان‌یابی فراگیر و یا به عبارت دیگر ضعف در عوامل ذهنی جامعه بزرگ آن روز ایران بود.

پر پیداست که «یکی از عوامل مهم مرده به دنیا آمدن انقلاب ضد استبدادی مردم ایران (در سال ۵۷) بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی، همین شکاف بین حرکت سلبی و خلاء حرکت ایجابی و همین گسل بین آنچه که نمی‌خواهند و آنچه که می‌خواهند و همین خلاء آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی فراگیر و سراسری و ضعف در عوامل ذهنی مردم ایران بود» که صد البته و هزار البته گسل و خلاء جایگاه جامعه سیاسی مترقی ایران در سال ۵۷ در عرصه راهبری ذهنی مردم ایران هم بستر دیگری بود که باعث گردید تا هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی، به عنوان تنها گفتمان مسلط آلترناتیو ایجابی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی درآید. بنابراین

از اینجا بود که «حاصل و سنتز جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی این بشود که مردم نگون بخت ایران از چاله قبلی در بیایند و در چاه هولناک رژیم مطلقه فقهتی حاکم بیافتند، همان چاه هولناکی که ۴۳ سال است که جامعه ایران را بیش از ۴۳ قرن (در عرصه آگاهی‌یابی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) به عقب برده است» و بیش از همه رژیم‌های فاسد و مستبد گذشته تاریخ ایران از مردم نگون بخت ایران کشته و شکنجه و زندانی و اسارت گرفته است.

باری، در این رابطه است که باید بگوئیم که «در فرایند سوم حرکت‌های اعتراضی مردم ایران، برعکس دو فرایند قبلی حرکت اعتراضی آنها، رفته رفته کنش‌گران جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های درونی قدرت حاکم و همچنین مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) در عرصه مبارزه مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی خود و در مبارزه دموکراتیک با رژیم مطلقه فقهتی حاکم دارای رویکرد دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی شدند» هر چند که در این رابطه، «کنش‌گران خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و مانیفست، حتی در خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ فاقد رویکرد دو مؤلفه‌ای (ایجابی در پیوند با سلبی) در مبارزه با رژیم مطلقه فقهتی حاکم هستند» علی‌ایحال، همین «خلاء استراتژیک در حرکت‌های اعتراضی خیزشی در ابرحرکت ملی اعتراضی جاری، برای اولین بار در طول ۴۳ گذشته توسط پیوند جنبش‌های دینامیک (که در رأس آنها جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی و غیره قرار داشتند) به صورت نسبی (نه مطلق) بر طرف گردیده است». لذا، بدین ترتیب است که باید بگوئیم که «ابرحرکت ملی اعتراضی جاری نخستین حرکت عظیم و ملی

اعتراضی مردم ایران است که در آن دیگر بخش ساختار خیزشی فاقد مانیفست ایجابی نمی‌باشد، چراکه با تاسی کنش‌گران خیزشی این ابرحرکت ملی اعتراضی جاری، از کنش‌گران بخش جنبشی آن، این ضعف مهم و استراتژیک به صورت نسبی بر طرف شده است». در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «ابرحرکت ملی اعتراضی جاری خود سرآغاز فرایند چهارم پروسه حرکت‌های اعتراضی مردم ایران با رژیم مطلقه فقهتی حاکم می‌باشد». بدون تردید در اینجا خودویژگی‌های فرایند چهارم پروسه حرکت‌های اعتراضی مردم ایران را می‌توانیم اینچنین فرموله نمائیم که:

الف - در فرایند چهارم، جنبش‌های مطالباتی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران در عرصه مبارزه سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی، دیگر در پیوند با خیزش‌های معیشتی قرار دارند نه مانند گذشته منفک از آنها.

ب - در فرایند چهارم، جبهه عظیم آزادی‌خواهانه اقشار میانی جامعه بزرگ ایران با اردوگاه عظیم برابری‌طلب جامعه ایران در پیوند میدانی مبارزه خواهند بود.

ج - در فرایند چهارم، شکاف عظیم بین اقشار میانی با پائینی‌های جامعه بزرگ ایران در عرصه حرکت‌های اعتراضی با رژیم مطلقه فقهتی حاکم از بین خواهد رفت.

د - در فرایند چهارم، شرایط برای ورود طبقه کارگر به صورت سراسری و سازمان یافته و همچنین شرایط برای پیوند استراتژی اعتصاب و استراتژی خیابان فراهم می‌باشد.

ه - در فرایند چهارم، شرایط برای تغییر توازن قدرت در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت فراهم می‌باشد.

ز - در فرایند چهارم، شرایط برای ورود جامعه بزرگ ایران به وضعیت انقلابی و ایجاد شوراهای دینامیک فراگیر و سراسری و همگانی خودجوش و خودسازمانده

و خودرهب و تکوین یافته از پائین فراهم می‌باشد.
ح - در فرایند چهارم، شرایط برای رادیکالیزه شدن تمامی جنبش‌های مطالباتی (جامعه بزرگ ایران) و استحاله مبارزه صنفی آنها به مبارزه سیاسی فراهم می‌باشد.

ط - در فرایند چهارم، جنبش زنان ایران در کانون مبارزه حرکت اعتراضی مردم ایران قرار دارد و به همین دلیل شعار «عدالت جنسیتی و رفع آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه زنان ایران، به عنوان شعار محوری مردم ایران می‌باشد.»

ی - در فرایند چهارم، جوهر مبارزه همه مردم ایران با رژیم مطلقه فقهاتی، جوهر جنبشی دینامیک است و لذا همین امر باعث می‌گردد که برای اولین بار در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه مردم ایران، جامعه جنبشی دینامیک فراگیر به صورت نهادینه شده مادیت پیدا کند، همان جامعه جنبشی که خود رسالت جامعه مدنی در جامعه بزرگ ایران را هم بر دوش دارد.
ک - در فرایند چهارم، همبستگی و پیوستگی جامعه بزرگ ایران (خارج از تضادهای مذهبی، قومی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی) به صورت میدانی مادیت پیدا می‌کند. همان پیوستگی و همبستگی دینامیکی که «لازمه تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع اجتماعی و دموکراتیک و عادلانه سه مؤلفه قدرت و ثروت و اطلاعات) می‌باشد.»

باری، برای فهم این مهم تنها کافی است که شعار غالب و محوری ابر حرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری مردم ایران که عبارت است از: «زن، زندگی، آزادی» مورد کالبد شکافی قرار بدهیم و با شعار غالب و محوری جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ که عبارت بود از: «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» مورد مقایسه قرار دهیم. در این رابطه فراموش نکنیم که «عامل شکست شعار سه مؤلفه‌ای سال ۵۷ (استقلال، آزادی، حکومت اسلامی) این بود که حکومت اسلامی

که می‌بایست مجری دو مؤلفه آزادی و استقلال جامعه بزرگ ایران بشود، نه تنها برای مردم ایران ناشناخته بود، حتی برای روشنفکران و پیشگامان و پیشاهنگان و جامعه سیاسی ایران هم مشخص نبود و غیر از خمینی و حواریون او کسی آگاه به جوهر هیولای استبدادساز و فاشیستی نظریه یا گفتمان مسلط ولایت فقیه خمینی نبود» به عبارت دیگر، مؤلفه سوم این شعار (استقلال، آزادی، حکومت اسلامی) یعنی «حکومت اسلامی» که توسط خمینی و حواریون دگماتیستش تنها در کادر هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه قابل تعریف بود و هیچ نظریه پرداز ایرانی و غیر ایرانی تا قبل از تکوین و نهادینه شدن هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتوانسته بود از دل کتاب «کشف الاسرار» و «ولایت فقیه» خمینی که در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۴۸ توسط خمینی مطرح شده بود، این حکومت اسلامی مورد نظر خمینی و حواریونش را معرفی و مشخص نماید، لذا همین امر باعث گردید که در فرایند پسا انقلاب ۲۲ بهمن سال ۵۷، خمینی و حواریونش استقلال و آزادی (در شعار سه مؤلفه‌ای فوق) را در دل حکومت اسلامی مورد نظر خودشان تعریف نمایند، نه برعکس حکومت اسلامی را بر پایه استقلال و آزادی در جامعه بزرگ ایران تعریف بکنند. در نتیجه «همین فاجعه رویکرد خمینی و حواریونش در فرایند پسا انقلاب ۵۷ مردم ایران (که مولود همان رویکرد دگماتیستی خمینی و حواریونش در چار چوب اسلام دگماتیست فقهاتی، اسلام دگماتیست ولایتی و اسلام دگماتیست روایتی بود) باعث گردید که قتیل اولیه رژیم مطلقه فقهاتی و نظریه استبدادساز خمینی و حواریونش، خود استقلال و خود آزادی باشد». بدون تردید اگر در سال‌های ۵۷ - ۵۸ مردم ایران و جامعه سیاسی ایران می‌توانستند برعکس خمینی و حواریونش به جای تعریف استقلال و آزادی در دل حکومت اسلام، حکومت اسلامی مورد ادعای خمینی و حواریونش در ترازوی استقلال و آزادی

تعریف و معنی بکنند، بی‌شک سنتز شعار: «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» دیگر هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌گردید و از کوه موش زائیده نمی‌شد. البته در شعار محوری («زن، زندگی، آزادی») ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، دیگر این خلاء و گسل وجود ندارد که بخواهند برای مردم ایران به صورت پوپولیستی و عوام‌فریبانه، آزادی را در دل حکومت اسلامی ناشناخته تعریف و تبیین بکنند. چرا که در شعار: «زن، زندگی، آزادی» منهای اینکه «آزادی بر مبنای دو مؤلفه زن و زندگی تعریف می‌شود و منهای اینکه آزادی در این شعار در مرحله سوم، پس از زن و زندگی مطرح می‌گردد و منهای اینکه در این شعار زندگی، سرپل اتصال و پیوند بین زن و آزادی می‌باشد»، از همه مهمتر اینکه اصل محوری این شعار «زن» همان قتیل ۴۳ ساله رژیم آپارتاید مطلقه فقهاتی حاکم در پای حکومت اسلامی خمینی و حواریونش می‌باشد، بنابراین، از اینجاست که در تبیین این شعار (زن، زندگی، آزادی) می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

اول - این شعار (برعکس شعار سه مؤلفه‌ای استقلال آزادی، حکومت اسلامی سال ۵۷) دارای جوهر دموکراتیک می‌باشد. چرا که «دموکراسی بر پایه حق و حقوق علی‌السویه عادلانه و دموکراتیک شهروندی برای همه مردم ایران فارغ از هر گونه تبعیضی، بدون عدالت جنسیتی و بدون رفع تبعیض‌های رنگارنگ جنسیتی که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زن تحمیل و تزریق شده است، امری انتزاعی می‌باشد». لذا، از اینجاست که «در این شعار (محوری ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری یعنی «زن، زندگی، آزادی») زن یا حقوق دموکراتیک زن، محور و ترازوی تعریف تبیین زندگی و آزادی می‌باشد».

دوم - در این شعار «زندگی» پس از «زن» به عنوان محور دوم این شعار، «قبل از آزادی» تعریف می‌گردد تا با این آرایش، آن‌ها به طرح این حقیقت بزرگ پردازند که در

کادر این شعار هم «زن» و هم «آزادی» برای «زندگی» است. برای فهم بیشتر این موضوع تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این رژیم برای جذب و نهادینه کردن پایگاه اجتماعی خودش پیوسته و علی‌الدوام توسط اسلام دگماتیست زیارتی، مرگ و مردن را به عنوان فلسفه حیات برای مردم نگون‌بخت ایران تبیین کرده‌اند؛ و البته در این رابطه آنها «مرگ و مردن به عنوان فلسفه حیات، تنها برای مردم نگون‌بخت ایران می‌خواهند و گرنه برای خودشان زندگی و رفاه و قدرت و ثروت می‌طلبند، نه مرگ و مردن» مع الوصف، در این رابطه است که در این شعار محوری، ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری («زن، زندگی، آزادی») با طرح اصل «زندگی» به عنوان سرپل پیوند «رهائی زن و آزادی یا دموکراسی در جامعه بزرگ ایران» اسلام دگماتیست زیارتی (و یا شعار مرگ و مردن برای مردم نگون‌بخت ایران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته) را به چالش می‌کشند؛ و زندگی را در رهائی زن و بر پایه دموکراسی تعریف می‌کنند. به بیان دیگر، «بدون رهائی زن از تبعیض‌های جنسیتی به صورت سلبی و ایجابی و بدون دموکراسی بر پایه رهائی زن، زندگی هم امر انتزاعی و دروغ می‌باشد».

سوم - آزادی در شعار فوق («زن، زندگی، آزادی») برای این در مرحله سوم مطرح شده است که آنها می‌خواهند بر این حقیقت تکیه و تاکید کنند که حتی خود آزادی هم باید در چارچوب دموکراسی تعریف بشود نه در کادر لیبرالیستی و رویکرد لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین. چراکه «تفاوت جوهری بین آزادی لیبرالیستی و آزادی در دموکراسی در این است که در آزادی لیبرالیستی، آزادی در کادر مناسبات سرمایه‌داری تعریف می‌گردد و آزادی برای مناسبات سرمایه‌داری و آزادی در خدمت مناسبات سرمایه‌داری معنی پیدا می‌کند». پر واضح است که در صورتی که «آزادی در کادر مناسبات

سرمایه‌داری و برای مناسبات سرمایه‌داری و در خدمت مناسبات سرمایه‌داری تعریف بشود، سنتز نهائی آزادی لیبرالیستی چیزی جز کالا شدن همه چیز از جمله زن و آموزش و غیره نخواهد بود» بنابراین «تنها در آزادی در کادر دموکراسی است که آزادی علاوه بر اینکه مشمول آزادی فردی و آزادی اجتماعی در پیوند با هم می‌شود و علاوه بر اینکه آزادی به عنوان یک حق و حقوق انسانی برای فرد و جامعه تعریف می‌گردد و علاوه بر اینکه آزادی به عنوان امری مستقل از مذهب و دین مطرح می‌شود و علاوه بر اینکه ریشه آزادی را امری وجودی و اگزیستانسی و انسانی تعریف می‌گردد که از زمان تولد انسان به عنوان حق و حقوق همراه با او می‌باشد، از همه مهمتر اینکه، آزادی در کادر دموکراسی، عامل اصلی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات) در جامعه می‌شود». بدین ترتیب می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «تنها در کادر دموکراسی (نه لیبرالیسم) است که امکان پیوند و تحقق سه مؤلفه‌ای شعار: «زن، زندگی، آزادی» وجود دارد؛ و «بدون دموکراسی (نه لیبرالیسم) نه امکان رهائی زن وجود دارد و نه زندگی به عنوان فلسفه حیات معنی پیدا می‌کند و نه آزادی به عنوان یک حق و حقوق فردی و اجتماعی و اگزیستانسی قابل تعریف می‌باشد». بی‌شک می‌توانیم داوری کنیم که «در چارچوب این شعار («زن، زندگی، آزادی») استقلال (مطرح نشده را) باید در کادر همین دموکراسی بر پایه رهائی زن و زندگی تعریف بکنیم، چون جامعه با دموکراسی و دموکراتیزاسیون است که از پائین به استقلال می‌رسد و اگر نه استقلال خارج از دموکراسی یک حربه فریب در دست رژیم‌های مستبد و فاشیستی می‌باشد». آنچنانکه در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، شاهدیم که «استقلال، مستقل از دموکراسی و رهائی زن و زندگی تنها به عنوان یک حربه و آلت در خدمت دیپلماسی و منافع رژیم مطلقه فقه‌ای

حاکم می‌باشد». تا آنجا که می‌بینیم، رژیم مطلقه فقه‌ای یک روز با شعار: «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» این استقلال را تعریف می‌کند و روز دیگر با چرخاندن عمامه‌های خود، استقلال را به صورت «هم شرقی و هم غربی، جمهوری اسلامی» تعریف می‌نمایند و روز سوم باز با چرخاندن عمامه‌های خود، استقلال را به صورت «نه غربی، فقط شرقی (آن هم روسیه و چین) جمهوری اسلامی» تعریف می‌کنند.

۳ - در فرایند سوم حرکت‌های اعتراضی مردم ایران (از تابستان ۹۶ تا ابر حرکت ملی اعتراضی جاری) اعم از جنبشی و خیزشی، برعکس فرایند اول حرکت‌های اعتراضی (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ که خیزشی بودند) و برعکس فرایند دوم (از تیرماه ۱۳۷۸ تا تابستان ۱۳۹۶ که جوهر جنبشی تکوین یافته از بالا داشتند) که از تابستان ۹۶ تا شروع ابر حرکت ملی اعتراضی جاری ادامه پیدا کرده است، مشخص شده است که منهای اینکه در فرایند سوم، حرکت‌های اعتراضی، چه جنبشی و چه خیزشی تکامل‌بخش یکدیگر بوده‌اند (جنبش‌های مطالباتی دینامیک سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی باعث تکامل و اعتلای خیزش‌های معیشتی هم می‌شده‌اند، آنچنانکه برعکس خیزش‌های معیشتی در فرایند سوم بستر ساز اعتلای جنبش‌های مطالباتی شده‌اند و باعث رادیکالیزه شدن جنبش‌های مطالباتی و استحاله مؤلفه‌های جنبش‌های مطالباتی از فاز صنفی و مدنی به فاز سیاسی نیز شده‌اند) و منهای اینکه در فرایند سوم، مشخص گردید که عقب‌نشینی‌های رژیم مطلقه فقه‌ای در برابر مطالبات و حرکت‌های اعتراضی و همچنین سیر رادیکالیزه شدن جوهر حرکت‌های اعتراضی مردم و همچنین استحاله وضعیت انقلابی در جامعه ایران و همچنین شرایط پیوند افقی بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های دینامیک مطالباتی و خیزش‌های خودجوش و همچنین رهبری و راهبری دینامیک و دموکراتیک جنبش‌های مطالباتی

از جنبش زنان تا جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و غیره) همه و همه تابعی از توازن قوا در دیالکتیک بین نیروهای پائین جامعه با بالائی‌های قدرت می‌باشد؛ و همچنین تابعی از دیالکتیک بین عوامل ذهنی و عوامل عینی درون جامعه می‌باشد. به بیان دیگر در فرایند سوم مشخص گردید که «دیالکتیک توازن قوا بین پائینی‌های قدرت و بالائی‌های قدرت و دیالکتیک بین عوامل ذهنی و عوامل عینی دو مؤلفه دیالکتیک هستند که به عنوان موتور و راهبر حرکت‌های اعتراضی مردم ایران می‌توانند، حتی جهت‌گیری و چشم‌اندازهای حرکت‌های اعتراضی مردم ایران (اعم از جنبشی و خیزشی) را برای ما تعریف بکنند». آنچه‌انکه «تنها به موازات غلبه عوامل ذهنی بر عوامل عینی توسط پیوند تنگاتنگ جنبش‌های دینامیک مطالباتی، شرایط برای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی کنش‌گران جنبشی و خیزشی فراهم می‌گردد»؛ و آنچه‌انکه «رشد عوامل ذهنی باعث رادیکالیزه شدن جنبش‌های دینامیک می‌گردد و باعث تحول در دیالکتیک توازن قوا به سود کنش‌گران خیزشی و جنبشی می‌شود». علی‌ایحال، باید بگوئیم که «با تحول در دیالکتیک عوامل ذهنی و عینی و دیالکتیک توازن قوا بین پائینی‌ها و بالائی‌های قدرت شرایط برای عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقه‌ای و بسترسازی برای ورود جامعه بزرگ ایران به وضعیت انقلابی فراهم می‌شود». برای فهم بیشتر این مهم کافی است که به صورت کپسولی به کالبد شکافی و آنالیز پروسه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بپردازیم. چراکه در پروسه اعتلای جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ - ۵۷ مردم ایران، از آغاز تا انجام (۲۲ بهمن ۵۷) اگر چه جنبش ضد استبدادی در سال ۵۶ ابتدا در کادر دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی تکوین پیدا کرد و اگر چه در دیالکتیک اولیه تکوین جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ عوامل عینی بر عوامل ذهنی برتری داشتند و در حقیقت این عوامل عینی بودند که

به عنوان موتور اولیه عامل تکوین حرکت اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۶ شدند، ولی به مرور زمان به موازات پیوند برونی این جنبش با حرکت‌های بیرون از جنبش که جهت موج‌سواری خود به راهبری این جنبش می‌پرداختند، این پیوند برونی حرکت‌های موج‌سوار با جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ باعث گردید که تغییراتی در عرصه دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بوجود بیاید؛ و البته این امر زمانی بیشتر مادیت پیدا کرد که جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک از جمله جنبش کارگری تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران و جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش کارمندی به آن جنبش عظیم ضد استبدادی مردم ایران پیوستند.

پر واضح است که در این رابطه باید پیوند جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک با خیزش عظیم ضد استبدادی سال ۵۶ مردم ایران از پیوند حرکت‌های بیرونی جهت موج‌سواری جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ تفکیک نمائیم و هر دو را به صورت یکسان و دارای عملکرد واحد در نظر نگیریم. چراکه این دو مؤلفه از فرش تا عرش با هم متفاوت می‌باشند. آنچه در این رابطه بیشتر باید مد نظر قرار بگیرد این‌که «چه پیوند حرکت‌های موج‌سوار بیرونی با جنبش ضد استبدادی و چه پیوند جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک درونی با خیزش ضد استبدادی سال ۵۶ مردم ایران باید در کادر عوامل ذهنی دیالکتیک جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ تعریف بکنیم. لذا به همین دلیل بود که با تغییر عوامل ذهنی، دیالکتیک جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران مورد تحول همه جانبه قرار گرفت که در تحلیل نهائی سنتز محصول این تغییر دیالکتیک بر پایه رشد عوامل ذهنی درون‌زای جنبشی مطالباتی کارگران و دانشجویی و غیره و عوامل ذهنی بیرون‌زای یا حرکت‌های موج‌سوار خارجی، علاوه بر اینکه باعث

گردید تا جوهر خیزشی اولیه حرکت‌های عظیم مردم ایران در سال ۵۶ در سال ۵۷ صورت جنبشی پیدا کند از آن مهمتر اینکه تحول دیالکتیک عوامل ذهنی و عینی در سال ۵۷ با رادیکالیزه کردن جوهر جنبش و بسیج همگانی شرایط برای تحول در دیالکتیک توازن قوا بین پائینی‌ها و بالائی‌های قدرت (البته به سود پائینی‌های قدرت) فراهم کرد. بدین خاطر همین تحول دو مؤلفه‌ای در دیالکتیک عوامل ذهنی و عینی و دیالکتیک توازن قوا بین پائینی‌ها و بالائی‌های قدرت (به سود پائینی‌های قدرت) باعث گردید که در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ جامعه بزرگ ایران توسط جنبش ضد استبدادی وارد موقعیت انقلاب بشود.

۴ - از خودویژگی‌های مهم ابرحرکت ملی اعتراضی جاری در مقایسه با حرکت‌های اعتراضی خیزشی ماقبل آن، برعکس حرکت‌های خیزشی فرایند اول (از نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴) و حتی برعکس حرکت‌های اعتراضی خیزشی ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ در فرایند سوم، از آنجائیکه خیزش‌ها به لحاظ ساختاری (برعکس جنبش‌ها چه جنبش‌های تکوین یافته از بالا و چه جنبش‌های تکوین یافته از پائین که دارای ساختار عمودی می‌باشند) کلاً بر پایه ساختار افقی می‌باشند، همین ساختار افقی سازماندهی کنش‌گران خیزشی باعث می‌گردد که کنش‌گران در عرصه حرکت‌های اعتراضی خود علاوه بر اینکه تابع رهبری واحد نباشند و علاوه بر اینکه از سازمان‌یابی سراسری برخوردار نیستند و همچنین منهای اینکه تنها عامل ارتباط آنها شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی و اینترنت و تلفن‌های همراه می‌باشد و منهای اینکه در حرکت‌های خیزشی و افقی، کنش‌گران خودفرمان می‌باشند و خودفرمانی حداکثر به صورت حلقه‌ها و هسته‌های کوچک به انجام می‌رسانند و از آنجائیکه این حلقه‌های کوچک خودفرمان نه تابع سلسله مراتب‌اند و نه لزوماً زیر نفوذ هژمونی یا رهبری واحد عمل می‌کنند

و نه سمت و سوئی واحد و ثابت دارند و نه در تحلیل نهائی می‌توانند شعارها و خواست‌های و رفتاری یکسان داشته باشند و از آنجائیکه عرصه حرکت‌های اعتراضی خیزشی «خیابان» است «نه کارخانه و مدرسه و دانشگاه و اداره» لذا همین امر باعث می‌گردد تا حرکت‌های اعتراضی خیزشی در حداقل زمان ممکن وارد فرایند آنتاگونیست و خشونت بشود و با ورود این حرکت‌های اعتراضی به خشونت و آنتاگونیست، علاوه بر بالا رفتن هزینه سرانه شرکت در خیزش‌ها برای کنش‌گران، شرایط برای سرکوب این خیزش‌ها (آنچنانکه در دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) فراهم می‌گردد، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که (برعکس حرکت‌های جنبشی) عمر حرکت‌های خیزشی کوتاه باشند. به طوری که دیدیم عمر خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ نه روز بود و عمر خیزش آبان‌ماه ۹۸ پنج روز بود، ولی این خودویژگی حرکت‌های اعتراضی خیزشی در ابرحرکت ملی اعتراضی جنبشی - خیزشی جاری، صورتی متفاوت دارد، به طوری که می‌توانیم در این رابطه داوری کنیم که در این ابرحرکت ملی اعتراضی جاری، منهای اینکه شعارهای این ابرحرکت ملی اعتراضی جاری صورت پراکنده‌ای ندارد و منهای اینکه طولانی‌ترین حکومت نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه فضای مجازی (با قطع گسترده شبکه اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و اینستاگرام و واتساپ و از کار انداختن فیلترشکن‌ها و غیره) برقرار می‌باشد و منهای اینکه به علت عدم سازمان‌یابی فراگیر و سراسری گروه‌های اجتماعی (البته منهای جنبش معلمان) ساختار سازمان‌یابی کنش‌گران این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری صورت افقی و شبکه‌ای و خودفرمان دارد و منهای اینکه در این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری، کنش‌گران تابع سلسله مراتب و زیر نفوذ هژمونی یا رهبری واحدی نیستند، ولی با همه این خودویژگی‌ها،

این ابرحرکت ملی اعتراضی در تحلیل نهائی، هم سمت و سوئی واحد دارد و هم توانسته است تا کنون بیش از یک ماه دوام پیدا کند و هم توانسته است در عرصه میدانی توازن قوا را به سود کنش‌گران تغییر بدهد و هم توانسته است آنچنان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به پیسی بکشاند که حتی رژیم برای اولین بار به صورت صوری و فرمالیته با علم کردن اصل ۲۷ قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی، حق اعتراض خیابانی برای گروه‌های اجتماعی به رسمیت می‌شناسد و هم توانسته همزمان جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک خودجوش مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی را رادیکالیزه و سیاسی بکند و هم توانسته برای اولین بار پیوندی بین این جنبش‌ها در عرصه میدانی بوجود بیاورد. به طوری که با فرا رسیدن مهرماه ۱۴۰۱ و سال جدید تحصیلی، از نهم مهرماه ۱۴۰۱ که دانشگاه‌ها و مدارس پس از دو سال تعطیلی بازگشائی شدند، این بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس باعث شد تا جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی در پیوند با یکدیگر تمام قد وارد میدان ابرحرکت ملی اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری بشوند در نتیجه همین ورود یکدست و تمام قد سه جنبش دانشجویی و معلمان و دانش‌آموزی باعث گردید که:

اولاً استراتژی «خیابان» در حداقل زمان ممکن با استراتژی «اعتصابی» معلمان و دانشجویان و دانش‌آموزان پیوند پیدا کند.

ثانیاً ورود حرکت خیزشی از عرصه «خیابان» به عرصه «اعتصاب» یا به عبارت بهتر پیوند بین دو حرکت «اعتراض خیابانی» و «حرکت اعتصابی» باعث گردید تا شرایط برای ورود جنبش کارگری و جنبش کارمندی (در پیوند با جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی) فراهم بشود.

ثالثاً فراهم شدن بستر حضور جنبش کارمندی و کارگری به عرصه این ابرحرکت ملی اعتراضی جاری

آنچنان جدی شد که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را در خطر همه جانبه دید، لذا در همین رابطه بود که دولت با فرستادن لایحه دو فوریتی به مجلس پادگانی یازدهم، تقاضای افزایش پلکانی حقوق کارمندان و کارگران دولتی تا سقف ۲۰ درصد کرد که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی امری بی‌مثال می‌باشد که رژیم مطلقه فقهاتی در یک سال حقوق کارمندان و کارگران و بازنشستگان دولتی را دو بار آن هم در سطح افزایش ۲۰ درصدی افزایش بدهد. هر چند هدف رژیم مطلقه فقهاتی از این افزایش حقوق کارمندان و کارگران و بازنشستگان دولتی، منهای جلوگیری از سونامی جنبش عظیم اعتصابی کارمندان و کارگران دولتی و پیوستن با ابرحرکت ملی اعتراضی جاری می‌باشد و هدف دیگر رژیم ایجاد تفرقه بین کنش‌گران اعتصابی کارگران و کارمندان و بازنشستگان می‌باشد و همچنین ایجاد تفرقه بین شاخه‌های دینامیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی، کارگری و کارمندی و بازنشستگی با جنبش‌های پیشقراول دانشجویی و معلمان و دانش‌آموزی است. یادآوری می‌کنیم، از بعد از سخنرانی خامنه‌ای در دانشگاه پلیس در روز دوشنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۷/۱۱ اعتلای جنبش‌های دینامیک صورت فراگیر و گسترده پیدا کرد چراکه در این سخنرانی خامنه‌ای منهای اینکه ابرحرکت ملی اعتراضی جاری را در کل محکوم کرد و آن را توطئه مشترک کشورهای سرمایه‌داری جهانی و ارتجاع منطقه و رژیم آپارتاید اسرائیل و عربستان سعودی و مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان بر علیه خود دانست و منهای اینکه موضوع قتل مهسا امینی امری تصادفی و طبیعی دانست و منهای اینکه تمام قد از حرکت بسیج و پلیس (در سرکوب ابرخیزش ملی و جنبش زنان ایران در راستای کسب حق آزادی انتخاب در پوشش) دفاع کرد و منهای اینکه تمامی کنش‌گران خیزشی و جنبشی این

حرکت عظیم اعتراضی تهدید به سرکوب کرد و دستگاه قضائی تحت الامر خودش را امر به سرکوب داد و منهای اینکه به خواص یا جریان‌های تصفیه شده حکومتی از کارگزاران تا اصلاح‌طلبان رنگارنگ (سفید و بنفش و سبز) فهماند که کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خطر می‌باشد و به آنها چراغ سبز بازگشت به عرصه رقابت در قدرت در صورت مخالفت جریانی با این ابرحرکت ملی جاری داد و منهای اینکه او در این سخنرانی واکنش سیاسی سلبریتی‌های جامعه ورزشی و جامعه هنرمندان در حمایت از این ابرحرکت ملی اعتراضی جاری محکوم کرد و آنها را بی‌ارزش خواند و منهای اینکه در این سخنرانی تلاش کرد تا با طرح قرآن‌سوزی و آتش زدن مساجد و حسینیه‌ها به اصطلاح «توسط کنش‌گران این ابرحرکت ملی اعتراضی جاری» حرکتی در جهت دو قطبی کردن جامعه بکند (مسلمان و غیر مسلمان) و منهای اینکه تلاش کرد حتی «بد حجاب‌ها» که موضوع اصلی سرکوب پروژه گشت ارشاد و حجاب و عفت رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشند، حامی رژیم مطلقه فقهاتی تعریف بکند و تلاش کرد مانند گذشته حرکت اعتراضی زنان ایران بر پایه شعار «حق آزادی در انتخاب پوشش را محدود به تضاد دو قطبی طرفداران حجاب و بی‌حجابی خود زنان بکند» و منهای اینکه در این سخنرانی او تلاش کرد تا ابرحرکت ملی اعتراضی جاری را واکنش قدرت‌های جهانی در برابر «موفقیت‌های اقتصادی و سیاسی» خودش تعریف بکند و منهای اینکه در این سخنرانی او اعتلای جنبش‌های قومیتی کرد و بلوچ را نفی کرد و آن را دست پرورده گروه‌های تجزیه‌طلب دانست و منهای اینکه او به نفی شرایط عینی این ابرحرکت ملی اعتراضی (اعم از فقر و فلاکت و بیکاری و گرانی و سقوط آزاد ارزش پول و رکود تورمی و غیره) پرداخت و ریشه‌های درون‌زاد این ابرحرکت ملی اعتراضی را نفی کرد و تمامی علل و دلایل تکوین این ابرحرکت ملی جاری را برون‌زاد و توطئه

تعریف کرد و منهای اینکه در این سخنرانی از عملکرد یکپارچه کردن قدرت در دست خود و شکست‌های دولت ابراهیم رئیسی در طول بیش از یکسال گذشته دولت سیزدهم حمایت کرد از همه مهمتر اینکه خامنه‌ای در این سخنرانی عامل تکوین این ابرحرکت ملی جاری، موفقیت‌های رژیم در عرصه اقتصادی و سیاسی تعریف کرد نه ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه اقتصادی و سیاسی و غیره، در نتیجه همین امر باعث گردید تا سخنرانی روز دوشنبه ۱۴۰۱/۰۷/۱۱ خامنه‌ای در دانشگاه پلیس به جای اینکه آب بر آتش بریزد، نفت و بنزینی شد بر آتش نفرت و کینه‌کنش‌گران این ابرحرکت ملی جاری تا آنجائیکه می‌توانیم در عرصه کالبد شکافی پروسه ابرحرکت ملی جاری، داوری کنیم که پروسه این ابرحرکت ملی جاری، در طول یک ماه گذشته دارای سه فرایند می‌باشد:

اول - فرایند اول آن از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ پس از تشییع جنازه مهسا امینی تا نهم مهرماه ۱۴۰۱.

دوم - فرایند دوم از بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس تا سخنرانی خامنه‌ای.

سوم - فرایند سوم از سخنرانی خامنه‌ای الی الان می‌باشد.

لازم به ذکر است که در فرایند اول این ابرحرکت ملی «در حرکت عظیم خیابانی کنش‌گران جوهر خیزشی مسلط بود» اما از «نهم» و بعد از یازدهم مهرماه با بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس و سخنرانی خامنه‌ای (در یازدهم مهرماه ۱۴۰۱) ابرحرکت ملی جاری دارای جوهر جنبشی برتر شد» و از آن زمان بود که «جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین دانشجویی و معلمان و دانش‌آموزی و غیره در کنار جنبش زنان، علاوه بر طوفانی کردن حرکت اعتراضی خیابانی، جنبش اعتصابی دانشگاه و مدارس را اعتلابخشیدن»؛ بنابراین، «با برتری جایگاه جنبش‌های دینامیک و خودجوش

و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین، دیگر ابرحرکت ملی اعتراضی جاری توانست حتی به صورت ساختاری هم نظم نوینی جدید بر پایه حرکت‌های جنبشی دینامیک زنان و دانشجویی و معلمان و دانش‌آموزی و غیره پیدا کند». البته معنای دیگر این حرف آن است که مانند جنبش ضد استبدادی سال ۵۶ - ۵۷ مردم ایران (بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) که در آغاز به صورت خیزشی (با جوهر خیزشی تکوین یافته از پائین در سال ۵۶) شروع شد، ولی در بستر پروسس مبارزه، با ورود جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) به آن خیزش عظیم توده‌ای بود که باعث گردید تا آن خیزش عظیم (به خصوص از فرایند پسا ۱۷ شهریور، با پیوستن جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش کارمندان و غیره به آن حرکت عظیم ضد استبدادی مردم ایران) جوهر جنبشی پیدا کند. بدین ترتیب اگر حرکت موج‌سوارانه خمینی و حواریونش در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ نمی‌توانستند هژمونی ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ را در دست بگیرند و اگر عمر جنبش ضد استبدادی ۵۷ (توسط فرار شاه و توافق امپریالیستی در گوادولپ و سفر ژنرال هایزر به ایران در راستای تسلیم شدن ارتش شاه به خمینی و حواریونش) کوتاه نمی‌شد، بدون تردید با ورود تمام قد جنبش کارگری و جنبش زنان و جنبش دانشجویی و جنبش کارمندان و غیره به حرکت عظیم ضد استبدادی سال ۵۷ این جنبش عظیم و دینامیک خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین می‌توانست در بستر موقعیت انقلابی جامعه بزرگ ایران، وارد فرایند خودرهبری تکوین یافته از پائین همراه با تکوین شوراهای فراگیر و همگانی و دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر بشود که با تکوین آن شوراهای دینامیک و دموکراتیک و سراسری و همگانی، بی‌شک شرایط

برای دموکراتیزه شدن میدانی جامعه بزرگ ایران فراهم می‌گردید و همراه با آن شرایط برای تکوین نظم نوین بر پایه توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات و تحقق دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی در جامعه بزرگ ایران فراهم می‌گردید.

عنایت داشته باشیم که حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط خوب آگاهند که به علت اعتلای فراگیر حرکت عظیم خیزشی - جنبشی امروز جامعه ایران، اگر آنها مانند شاه در سال ۵۷ در برابر این ابرجنبش عظیم ضد استبدادی مردم ایران عقب‌نشینی کنند و مانند شاه به مردم بگویند که «صدای انقلاب شما را شنیدیم و قول می‌دهم در اولین فرصت دولت ملی در ایران انتخاب کنم و مانند شاه ارتش و قدرت خودش را رها کند و از مملکت فرار بکنند»، در چنین شرایطی عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی همان و زیر و زبر شدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همان است، لذا، از اینجا است که، «خامنه‌ای در این شرایط برای حفظ بقای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جز ایستادن در برابر این ابرحرکت ملی اعتراضی خیزش - جنبش، سرکوب هولناک آن (مانند خیزش آبان‌ماه ۹۸) حتی اگر به جنگ داخلی هم کشیده بشود و به کشتار عظیم مردم نگون‌بخت ایران هم بیانجامد، راهی دیگر ندارد». مع هذا، در همین رابطه است که میرحسین موسوی جهت حفظ چارچوب این رژیم، در اعلامیه جدید خود از نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای خواست که دست از سرکوب مردم بردارند و به مردم بپیوندند. البته معنای دیگر این رویکرد میرحسین موسوی در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران آن است که بتواند مانند سال ۸۸ هژمونی خودش را بر این ابرحرکت عظیم ملی خیزشی - جنبش ضد استبدادی مردم ایران بازتولید بکند تا در خلاء رهبری و خلاء آلترناتیو و خلاء چهره کاریزماتیک فعلی این

حرکت عظیم، بتواند با بازتولید هژمونی خودش، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را از سرنگونی محتوم خود نجات بدهد. سؤال اصلی اینجاست که آیا میرحسین موسوی می‌تواند در این شرایط به بازتولید هژمونی خودش بر ابرحرکت عظیم ملی خیزشی - جنبش ضد استبدادی فعلی دست پیدا کند؟

در پاسخ به این سؤال باید بگوئیم که هر چند احتمال آن بسیار ضعیف می‌باشد ولی (به علت خلاء رهبری و خلاء آلترناتیو تکوین یافته از پائین) امکان آن وجود دارد، چراکه در آسیب‌شناسی این ابرحرکت عظیم ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی، باید بگوئیم که متأسفانه این ابرحرکت عظیم خیزشی - جنبش ضد استبدادی هم مانند ابرحرکت خیزشی - جنبشی ضد استبدادی سال ۵۶ (و نیمه اول سال ۵۷) در خلاء رهبری و خلاء آلترناتیو و سازمان‌یابی فراگیر و سراسری و وحدت شعار و فاقد استراتژی درازمدت و برنامه و مانیفست ایجابی می‌باشد. پر واضح است که (مانند سال ۵۷) این آفت یا این آفات ابرحرکت اعتراضی ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی فعلی، حتی امکان بازتولید هژمونی و رهبری جریان‌هایی مانند میرحسین موسوی جهت حفظ چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی (به قول میرحسین موسوی بازتولید دوران طلایی ده ۶۰ خمینی) هم می‌دهد. یادمان باشد که موقعیت و وضعیت انقلابی آنچنانکه می‌تواند بستر ساز ظهور و تکوین شوراهای فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین بشود، هم می‌تواند شرایط برای بازتولید نیروهای غیر انقلابی و ضد انقلابی در راستای بازتولید رژیم‌های ارتجاعی گذشته نیز بشود. بی‌شک در نقطه سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در چنان تندپیچ خطرناکی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حزب پادگانی خامنه‌ای، حتی برای حفظ چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی (مانند شاه در سال ۵۷) حاضر به عقب‌نشینی

در برابر اصلاحات‌طلبان رنگارنگ درون حکومتی (اعم از سبز و سفید و بنفش و غیره آن) نیز می‌شود. هر چند که خامنه‌ای بر حسب تجربه‌ای که از دوران ۸ ساله رئیس‌جمهوری‌اش در دهه ۶۰ خمینی با نخست‌وزیری میرحسین موسوی دارد، رهبری میرحسین موسوی بر حرکت عظیم ملی خیزشی - جنبشی جاری، به معنای نابودی قدرت او و خانواده‌اش و حواریونش تعریف می‌کند. ولی کاجی بهتر از هیچی هست. در این رابطه است که «خامنه‌ای در این شرایط (مانند شاه نگون‌بخت در نیمه دوم سال ۵۷) بیش از همه به حفظ موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فکر می‌کند تا به موجودیت خودش و خانواده‌اش و حزب پادگانی نگون‌بختش» زیرا خامنه‌ای و حزب پادگانی نگون‌بخت او در این شرایط خوب فهمیده‌اند که علاوه بر شکست پروژه یکدست کردن قدرت در دست خودش و تصفیه جناح‌های درونی حکومت در صورت‌ها و رنگ‌های مختلف آن شکست خورده است و لج بازی‌ها و استبداد مطلقه او و سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای (تحت هژمونی سپاه و بسیج و غیره) بنزینی بر آتش خشم و نفرت مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است و عاملی جهت رادیکالیزه شدن هر بیشتر جوهر این حرکت ملی عظیم خیزشی - جنبشی مردم ایران شده است. البته باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم و از این تکرار خود هرگز خسته نمی‌شویم که «رادیکالیزه شدن بیشتر این ابرحرکت ملی عظیم خیزشی - جنبشی ضد استبدادی مردم ایران اگر بتواند دوام پیدا کند، خود باعث می‌شود که در درازمدت شرایط برای ورود به موقعیت انقلابی و تکوین شوراهای دینامیک فراگیر و سراسری و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین فراهم بشود». البته «با تکوین شوراهای سراسری (خودجوش و خودسازمانده و مستقل از جناح‌های درونی حکومت و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ و خودرهبر و تکوین

یافته از پائین) دیگر شرایط برای سرکوب آنها (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) غیر ممکن می‌گردد، چراکه، بدون تردید ظهور و تکوین شوراهای سراسری دینامیک و دموکراتیک به معنای تغییر همه جانبه توازن قوا در عرصه میدانی و در دیالکتیک نیروهای متضاد بین بالائی‌های قدرت با پائینی‌های قدرت، به سود مردم ایران می‌باشد». به بیان دیگر، «تنها با استحاله ابرحرکت عظیم ملی خیزشی - جنبشی فعلی به شوراهای سراسری دینامیک و دموکراتیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) است که این ابرحرکت عظیم ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی می‌تواند وارد فرایند دوران‌ساز جامعه‌ساز ساختاری ایران بر پایه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات) در جامعه بزرگ ایران بشود.

حال سوالی که در اینجا و در این رابطه قابل طرح است، اینکه «چرا در مقایسه بین ابرحرکت عظیم ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی جاری، با خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ این ابرحرکت عظیم ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی جاری، توانسته است در برابر هیولای دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دوام پیدا کند و توانسته است حزب پادگانی خامنه‌ای را مستأصل کند؟»

برای پاسخ به این سؤال فربه باید عنایت داشته باشیم که «هم به لحاظ عوامل عینی و هم به لحاظ عوامل ذهنی، ابرحرکت عظیم ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی جاری دارای وضعیت متفاوتی از خیزش‌ها و جنبش‌های سه فرایند گذشته (سال‌های ۷۱ تا ۱۴۰۱) می‌باشد؛ زیرا «به لحاظ عوامل عینی، در فرایند یکدست شدن قدرت در دست خامنه‌ای، به خصوص از اردیبهشت ۱۴۰۱ که دولت ابراهیم رئیسی (توسط پروژه تزیقی حزب پادگانی خامنه‌ای) با حذف ارز ترجیحی

۴۲۰۰ تومانی، در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به یک باره بیش از ۸۰ درصد مردم ایران را در ورطه هولناک فقر نسبی و فقر مطلق قرار داده و ته مانده و باقیمانده سفره مردم نگون‌بخت ایران (حتی نان خالی آنان را) هم به چالش و غارت کشیدند و فقر و فلاکت و بیکاری و گرانی و تورم و سقوط ارزش پول ملی و فساد سیستمی و ساختاری و غارت سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران را به اوج تاریخی خود رسانیدند». البته به لحاظ «عوامل ذهنی هم (آنچنانکه فوقا مطرح کردیم) این ابرحرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، با خیزش‌ها و جنبش‌های سه فرایند گذشته (سال‌های ۷۱ تا ۱۴۰۱) تفاوت کیفی دارد، زیرا در این ابرحرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، با ورود جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از جناح‌های درونی حکومت و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ و تکوین یافته از پائین) از جنبش زنان تا جنبش معلمان و دانشجویی و دانش‌آموزی و غیره، به عرصه میدانی ابرخیزش اولیه پروسه این ابرحرکت عظیم اعتراضی، شرایط ذهنی این ابرحرکت خیزشی - جنبشی ضد استبدادی را مانند شرایط عینی آن دچار تحول کیفی همه جانبه کردند». به طوری که در این رابطه می‌توانیم داور کنیم، «اگر جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ و تکوین یافته از پائین به صورت فراگیر با این ابرحرکت عظیم اعتراضی ضد استبدادی پیوند پیدا نمی‌کردند، بی‌شک سرنوشت و سرانجام این ابرحرکت ملی ضد استبدادی جاری هم مانند سایر خیزش‌ها و جنبش‌های سه فرایند گذشته (سال‌های ۷۱ تا ۱۴۰۱) جز سرکوب و ناکامی چیزی نمی‌بود». بدین ترتیب

است که باید بگوئیم «حتی اگر این ابرحرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری سرکوب بشود، جنبش‌های دینامیک رایکالیزه شده مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی دیگر توسط سرکوب رژیم مطلقه فقهتی حاکم نمی‌توانند به فرایند قبل از این ابرحرکت عظیم و ملی ضد استبدادی جاری برگردند».

بدین خاطر «همین رایکالیزه شدن و رایکالیزه ماندن جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر خود عامل تغییر توازن قوای پایدار به سود کنش‌گران می‌شود». پر پیداست که «تغییر توازن قوا در عرصه میدانی و در دیالکتیک بین نیروهای متضاد اجتماعی (بین پائینی‌های و بالائی‌های قدرت) در کنار دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی، در تحلیل نهائی عامل اصلی تغییر ساختاری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در جامعه می‌باشد».

۵ - از خودویژگی‌های مهم و محوری دیگر ابرحرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، اینکه «این ابرحرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبش ضد استبدادی جاری، در طول بیش از یک ماه گذشته نشان داده است که (مانند سال ۵۶-۵۷) در تندپیچ حرکت‌های اعتراضی امروز جامعه بزرگ ایران، امکان عبور از خیزش‌های اعتراضی به جنبش سیاسی که مولود دیالکتیک عوامل عینی و ذهنی و دیالکتیک نیروهای متضاد در عرصه توازن قوای میدانی بین بالائی‌ها و پائینی‌های قدرت می‌باشد، وجود دارد». یادآوری می‌کنیم که «از خودویژگی‌های حرکت عظیم و ملی اعتراضی ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ این بود که این حرکت‌های اعتراضی در آغاز (در سال ۵۶) صورت خیزشی و اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی داشت. آن هم با خاستگاه و پایگاه اولیه حاشیه‌نشینان شهری (که مورد تعرض نیروهای شهرداری‌ها جهت تخریب خانه‌هایشان قرار گرفته بودند) که البته در حداقل زمان ممکن به لحاظ

پایگاه طبقاتی این خاستگاه اولیه حاشیه‌نشینان‌های شهری به اقشار میانی جامعه بزرگ ایران و بالاخره به نیروی کار اردوگاه عظیم کار و زحمت مردم ایران انتقال پیدا کرد». پر واضح است که «با پیوند جنبش دانشجویی به حرکت اعتراضی حاشیه‌نشینان شهری (در سال ۵۶) آن خیزش حاشیه‌نشینان شهری گسترش پیدا کرد و به موازات اعتلای آن رفته رفته با پیوستن بخش‌های پائینی و میانی طبقه متوسط شهری به آن خیزش، شرایط ذهنی برای رایکالیزه شدن آن حرکت خیزشی اولیه فراهم گردید که با رایکالیزه شدن آن حرکت عظیم خیزشی و اعتراضی و به خاطر جایگاه رهبری که بخش‌های میانی و پائینی طبقه متوسط شهری در آن خیزش اعتراضی پیدا کرده بودند، این همه باعث گردید که از اواخر سال ۵۶ و اوایل سال ۵۷ رفته رفته خیزش فوق جوهر سیاسی و ضد استبدادی پیدا کند که به مرور زمان در سال ۵۷ با سیاسی و ضد استبدادی شدن جوهر آن خیزش، شرایط برای پیوستن جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی (که البته همه این جنبش‌ها در سال ۵۷ از جوهر مدنی و صنفی گذشته خود عبور کرده بودند و جوهر سیاسی پیدا کرده بودند) فراهم شد». از اینجا بود که در نیمه اول سال ۵۷ به مرور زمان جنبش‌های مطالباتی با جوهر سیاسی (از جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزان گرفته تا جنبش دانشجویی و سرانجام جنبش کارگری) به آن خیزش عظیم رایکالیزه شده سیاسی ضد استبدادی پیوستند.

باری، همین پیوستن جنبش‌های مطالبه‌محور به خیزش سیاسی ضد استبدادی در طول یک پروسه در نیمه اول سال ۵۷ تا ۱۸ شهریور ماه ۵۷ باعث گردید تا از فردای کشتار میدان ژاله (توسط رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) خیزش بزرگ ضد استبدادی به جنبش عظیم ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران تبدیل بشود، بی‌شک با استحاله جوهر حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران از فرایند خیزشی

گذشته به فرایند جنبشی جدید (از فردای ۱۷ شهریور ۵۷) این استحاله خیزشی به جنبشی باعث گردید تا منهای اینکه طبقه کارگر ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت، تمام قد به میدان بیایند و همچنین منهای اینکه این استحاله خیزشی به جنبشی (از فردای ۱۷ شهریور ۵۷) باعث گردید که گروه‌های مختلف نیروی کار جامعه بزرگ ایران از معلمان تا کارمندان و کارگران به صورت میدانی و همه جانبه وارد این جنبش عظیم ضد استبدادی بشوند و منهای اینکه این استحاله خیزشی به جنبشی (از فردای ۱۷ شهریور ۵۷) باعث گردید که شیوه مبارزه کنش‌گران این جنبش عظیم ضد استبدادی، از صورت تک مؤلفه‌ای مبارزه خیابانی، به صورت دو مؤلفه‌ای آکسیونی - اعتصابی درآید (شیوه اعتراض خیابانی خیزشی گذشته با شیوه اعتصابی کارمندی و کارگری و در رأس آنها کارگران صنعت نفت پیوند پیدا کرد) از همه مهمتر اینکه این استحاله حرکت اعتراضی خیزشی به حرکت اعتراضی عظیم جنبشی (از فردای ۱۷ شهریور ۵۷) باعث گردید که جامعه بزرگ ایران در مبارزه ضد استبدادی خود با رژیم کودتائی و مستبد پهلوی وارد وضعیت انقلابی بشود که البته ورود جامعه بزرگ ایران به وضعیت انقلابی بیش از همه معلول تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی جامعه بود، یعنی در آنجا تغییر در دیالکتیک نیروهای متضاد بالائی قدرت و پائینی قدرت اولویت بر تغییر در دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی داشت؛ و البته این تغییر در دیالکتیک توازن قوا به سود پائینی‌های جامعه بر علیه بالائی‌های قدرت، باعث گردید که شرایط برای تکوین شوراهای فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین فراهم بشود که متاسفانه با نهادینه شدن هژمونی خمینی و حواریونش (در فرایند پسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷) بر جنبش ضد استبدادی مردم نگون بخت ایران، این امر باعث گردید که روند طبیعی پروسه اعتلای

جنبش عظیم ضد استبدادی فوق نتواند وارد فرایند استحاله جنبش ضد استبدادی به تکوین سراسری شوراهای فراگیر و سراسری دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین بشود؛ و دلیل این امر هم آن بود که «با تثبیت هژمونی خمینی و حواریونش بر جنبش عظیم ضد استبدادی مردم نگون بخت ایران، حرکت آن جنبش عظیم به طرف بسترسازی جهت کسب قدرت سیاسی توسط خمینی و حواریونش درآمد. اینجا بود که اوج فاجعه اتفاق افتاد، زیرا «چرخه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ از روند طبیعی خود جدا گردید و به صورت آلتی در دست خمینی و حواریون او، برای کسب قدرت سیاسی در چارچوب هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه درآمد». آنچه که به عنوان «یک درس و پیام مهم تاریخی در این رابطه برای امروز جامعه بزرگ ایران حائز اهمیت می‌باشد، اینکه اگرچه حرکت اعتراضی سال ۵۶ توانست در پروسه اعتلای خود به حرکت‌های اعتراضی جنبشی فراگیر تبدیل بشوند برای فهم علت یا علل شکست آن ابرجنبش ضد استبدادی مردم ایران لازم است که عنایت داشته باشیم که عامل اصلی شکست و ناکامی آن ابرجنبش ملی، استحاله رهبری درون‌زاد به رهبری برون‌زاد خمینی و حواریونش بود همان آفتی که امروز ابرحرکت عظیم و ملی جنبشی - خیزشی ضد استبدادی جاری تهدید می‌کند.»

فراموش نکنیم که «حرکت‌های خیزشی و جنبشی جامعه بزرگ ایران در طول سه فرایند گذشته سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۴۰۱ چه در فرایند اولیه آن (از نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴) و چه در فرایند دوم آن (از تیرماه ۷۸ تا تابستان ۹۶) و چه در فرایند سوم آن (از تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱) نتوانستند در پروسه اعتلای خود به حرکت واحد سراسری ضد استبدادی استحاله پیدا کنند، در نتیجه همین ناکامی آنها باعث گردید که خیزش‌ها و جنبش‌های سه مؤلفه قبلی عقیم و سترون بشوند». بدون تردید، اگر حرکت‌های اعتراضی

خیزشی و جنبشی مردم ایران در سه فرایند گذشته حرکت‌های اعتراضی خود (سال‌های ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) می‌توانستند در پروسه اعتلای خود به جنبش عظیم و ملی یکپارچه ضد استبدادی با جوهر سلبی و ایجابی دست پیدا کنند، شرایط برای ظهور آلترناتیو و رهبری واحد درون‌زاد هم فراهم می‌گردید و دیگر این خلاء سازمان‌یابی سراسری و خلاء آلترناتیو واحد درون‌زاد و رهبری درون‌زاد به عنوان یک آفت بزرگ به ابرحرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبداد جاری منتقل نمی‌شد، همان آفت بزرگی که در شرایط فعلی کل ارکان این ابرحرکت عظیم و ملی جنبشی - خیزشی ضد استبدادی را به لرزه درآورده است. یادآوری می‌کنیم که ابرحرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی مانند ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران در سال‌های ۵۶ - ۵۷ توانسته است (از هفتم تا ۱۳ مهرماه ۱۴۰۱) از وضعیت اولیه خیزشی خود، به وضعیت جدید جنبشی استحاله پیدا کند؛ که البته این استحاله از وضعیت خیزشی به وضعیت جنبشی (مانند استحاله حرکت خیزشی به جنبشی سال ۵۶ - ۵۷) مولود پیوند فراگیر جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی (که در این پروسه آنها از مرحله صنفی و مدنی عبور کرده بودند و با رادیکالیزه شدن حرکت اعتراضی فوق جوهر سیاسی پیدا کرده بودند) به این ابرحرکت ضد استبدادی می‌باشد. عنایت داشته باشیم که آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، از هفتم مهرماه با شروع سال تحصیلی جدید در کشور و بازگشائی مدارس دانشگاه‌های کشور و ورود بیش از ۱۵ میلیون دانش‌آموز و بیش از یک میلیون معلم و بیش از چهار میلیون دانشجو، کنش‌گران عظیم جدیدی به عرصه میدانی این ابرحرکت عظیم اعتراضی آمدند که با آن (مانند سال‌های ۵۶ - ۵۷) شرایط برای استحاله حرکت خیزشی قبلی به فرایند جنبشی جدید فراهم گردید. علی‌هذا، با استحاله جنبشی این ابرحرکت اعتراضی ملی (از نهم

مهرماه ۱۴۰۱) کل پروسه حرکت اعتراضی مردم ایران، وارد فاز نوینی از حرکت خود شد که اصول محوری این شرایط نوین عبارتند از:

الف - در فاز نوین مشخصه شده که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی اگر موفق به سرکوب این ابرحرکت عظیم ضد استبدادی هم بشود، نمی‌تواند مانند گذشته با سرنیزه و سرکوب بر مردم ایران حکومت کند.

ب - در فاز نوین حرکت‌های اعتراضی مردم ایران مشخصه شده است که ابرحرکت عظیم و ملی ضد استبدادی جاری، برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته است توازن قوا در عرصه میدانی در کادر دیالکتیک نیروهای مخالف (و دیالکتیک عوامل عینی و ذهنی) به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تغییر بدهد.

ج - در فاز نوین ابرحرکت عظیم و ملی ضد استبدادی جاری، برای اولین بار دو جنبش خیابانی و اعتصابی به صورت فراگیر در پیوند با یکدیگر قرار گرفته‌اند.

د - در فاز نوین برای اولین بار جامعه مدنی جنبشی دینامیک و دموکراتیک بر پایه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته آن هم به صورت فراگیر و سراسری در سطح کشور مادیت پیدا کرده‌اند.

ه - در فاز نوین برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته، جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری توانسته در پیوند با جبهه برابری‌خواهانه پائینی‌ها یا اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) قرار بگیرد، که البته همین پیوند بین جبهه آزادی‌خواهانه اقشار میانی با جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه عظیم نیروی کار باعث پیوند جبهه مبارزه خیابانی با جبهه مبارزه اعتصابی نیز شده است.

و - در فاز نوین حرکت عظیم اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران توسط پیوند تمامی جنبش‌های دینامیک

اجتماعی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جریان‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی از راست راست تا چپ چپ داخل و خارج باعث شده است که این ابرحرکت عظیم ضد استبدادی، برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدل به ابرجنبش ملی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود. ز- در فاز نوین حرکت‌های اعتراضی مردم ایران، به علت خاستگاه خیزشی این ابرجنبش ملی (که از روز شنبه مورخ ۱۴۰۱/۶/۲۶ در فرایند پسا تشییع جنازه مهسا امینی از سقز و سپس سنندج شروع شد و در حداقل زمان ممکن به بیش از ۱۰۰ شهر بزرگ و کوچک در ۳۰ استان کشور سونامی وار گسترش پیدا کرد) باعث گردید که (مانند ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی در فرایند پسا کشتار هولناک ۱۷ شهریور ۵۷) در حداقل زمان ممکن با چالش کشیدن کل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا اعماق جامعه بزرگ ایران نفوذ بکند.

ح- با عنایت به اینکه به لحاظ ساختاری ابرحرکت عظیم ضد استبدادی جاری صورت سنتز جدیدی محصول دیالکتیک حرکت‌های اعتراضی خیزشی (خودجوش و اتمیزه و بی‌سر و تکوین یافته از پائین) و حرکت‌های اعتراضی جنبشی (دینامیک مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های درون قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی از راست راست تا چپ چپ داخل و خارج از کشور صنفی و مدنی و سیاسی مطالباتی) می‌باشد که جوهر سیاسی یکسان دارد. بدین خاطر، به همین دلیل است که همین ساختار دیالکتیکی دو مؤلفه‌ای خیزشی - جنبشی این ابرحرکت عظیم ضد استبدادی باعث گردیده است (که مانند ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) دیالکتیک عین و ذهن و دیالکتیک نیروهای متضاد

جامعه بزرگ ایران را در راستای به چالش کشیدن موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم درآورد. بیافزائیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و قبل از ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری به خاطر اینکه به لحاظ ساختاری حرکت‌های اعتراضی مردم ایران نتوانستند همزمان صورت دو مؤلفه‌ای و دیالکتیکی هماهنگ خیزشی و جنبشی پیدا کنند، مع هذا، همین امر باعث گردید تا آن حرکت‌های جنبشی و خیزشی تک مؤلفه‌ای نتوانند به صورت دیالکتیکی (چه در دیالکتیک نیروهای متضاد پائینی و بالائی قدرت یا در دیالکتیک توازن قوا و چه در دیالکتیک عین و ذهن) سنتز جدید توده‌ای شدن و فراگیر شدن و پیوند بین حرکت جنبشی و خیزشی (در دیالکتیک مبارزه خیزشی - جنبشی) و همچنین پیوند بین جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی و پیوند بین دو جبهه عظیم طبقه متوسط شهری و اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران ایجاد نمایند. یادمان باشد که عامل ناکامی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران در سه فرایند گذشته سال‌های ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱ اعم از خیزش‌های فرایند اول (از نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴) و جنبش‌های فرایند دوم (از تیرماه ۱۳۷۸ تا تابستان ۱۳۹۶) و جنبش‌ها و خیزش‌های فرایند سوم (از تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱) «غیبت جنبش فراگیر و سراسری طبقه کارگر ایران بوده است که متاسفانه این فاجعه عظما (تاکنون که بیش از یک ماه از عمر ابرحرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری می‌گذرد) در خصوص این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی هم جاری و ساری می‌باشد»؛ یعنی هنوز «طبقه کارگر ایران (برعکس سال ۵۷) نتوانسته به صورت سراسری در این ابرحرکت ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران شرکت سراسری و غیر کارگاهی یا فراتر از کارگاهی داشته باشد». طبیعی است که همین «غیبت سراسری طبقه کارگر ایران در این ابرحرکت اعتراضی

و ملی ضد استبدادی علاوه بر اینکه (مانند سه فرایند گذشته) حرکت اعتراضی جاری کشور را آستن ناکامی و شکست و سرکوب شدن توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهتی می‌کند و علاوه بر اینکه مانع از درازمدت شدن عمر این حرکت عظیم ضد استبدادی می‌شود و علاوه بر اینکه مانع فراگیر شدن جنبش اعتصابی موجود می‌شود، از همه مهمتر اینکه مانع از تغییر درازمدت توازن قوا به سود کنش‌گران این حرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری می‌شود.

ط - در فاز نوین حرکت‌های اعتراضی مردم ایران، یعنی در ابرحرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری (برعکس حرکت‌های خیزشی فرایند اول و فرایند سوم) کنش‌گران این ابرحرکت خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، به صورت نسبی توانسته‌اند از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با استحاله حرکت اعتراضی خود از صورت خیزشی به صورت جنبشی، از تکرار ضعف‌های گذشته حرکت‌های خیزشی خودجوش و تمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی خود (که بر پایه انفجار در خشم و آنتاگونیست مهارناپذیر و تخلیه روانی و غیره) استوار بود، خودداری کنند. البته در بخش خیزشی دیالکتیک ساختاری این ابرحرکت عظیم و ملی ضد استبدادی جاری، به خصوص در فاز اول آن (از ۲۶ شهریور تا ۷ مهر ۱۴۰۱) به علت جوهر خیزشی و شکل تمیزه و بی‌سر و تکوین یافته از پائین آن، حرکت آنها همچنان مانند حرکت‌های خیزشی فرایند اول و سوم، صورت انفجار در خشم بی‌در پیکر و آنتاگونیستی زودرس داشت که از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس و پیوند جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان و در ادامه آن پیوستن جنبش‌های کارگاهی (نه اردوگاهی) نیروی کار جامعه بزرگ ایران به این ابرخیزش و استحاله جوهر آن از صورت خیزشی به صورت ابرجنبش توده‌ای مردم

ایران، به صورت نسبی این آفات گذشته حرکت‌های اعتراضی خیزشی محدود شد و شرایط برای شکل‌گیری شیوه سازمان یافته حرکت اعتصابی در کنار حرکت خیابانی فراهم گردید. عنایت داشته باشیم که به علت پایگاه عظیم توده‌ای آن، این ابرحرکت اعتراضی و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری مردم ایران، همچنان مانند گذشته حرکت‌های اعتراضی خیزشی فرایند اول و فرایند سوم، این آفات (شکل انفجار خشم بی‌برنامه و کوتاه‌مدت و تکیه بر شیوه خشونت آنتاگونیستی بی‌هدف) این ابرحرکت خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری را تهدید می‌کند.

ی - در فاز نوین پروسه حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه فرایند گذشته، در این ابرحرکت ضد استبدادی جاری به علت راهبری جنبش‌های دینامیک زنان و دانشجویی و دانش‌آموزی و معلمان و جنبش‌های کارگاهی و کارمندی نیروی کار که در بدنه هرم ساختار این ابرجنبش عظیم ضد استبدادی، قاعده توده‌وار و تمیزه و خودجوش این ابرجنبش ضد استبدادی به خصوص از ۹ نهم مهرماه ۱۴۰۱ به بعد توانسته‌اند از درجه‌ای از سازمان‌یافتگی برخوردار بشوند و تا حدی از پراکندگی و حرکت‌های تمیزه فرایند خیزشی ماقبل نهم مهر ماه ۱۴۰۱ جلوگیری بشود. در این رابطه باید تاکید کنیم که «همچنان بخش حرکت توده‌وار و تمیزه و بی‌شکل و بی‌سازمان یافتگی قاعده ابرحرکت عظیم ضد استبدادی جاری، به عنوان یک آفت مهم این ابرحرکت عظیم اعتراضی را تهدید می‌کند». بی‌تردید آنچنانکه در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ با آنکه آن حرکت عظیم اعتراضی ضد استبدادی جوهر جنبشی پیدا کرده ولی به علت همین وضعیت توده‌وار و بی‌شکل و تمیزه قاعده ساختار آن جنبش عظیم ضد استبدادی، شرایط برای موج‌سواری خمینی و حواریون او (در راستای کسب هژمونی و کسب قدرت سیاسی و عملی ساختن هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود) فراهم گردند.

لذا از اینجاست که باید از وضعیت توده‌وار و اتمیزه و بی‌شکلی قاعده ساختار هرم این ابرحرکت عظیم ضد استبدادی جاری، به عنوان یک خطر بزرگ یاد کنیم که بی‌تردید مسئولیت آفت‌زدائی فوق‌متوجه کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک امروز جامعه ایران در داخل کشور از جنبش زنان تا جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان و جنبش نیروی کار اردوگاه کار و زحمت ایران می‌باشد. نباید فراموش کنیم که در عرصه حرکت توده‌وار و بی‌شکل قاعده هرم ساختار این ابرحرکت ضد استبدادی، خیزش ضد استبدادی تهیدستان یا فرودستان حاشیه‌نشینان شهری جایگاه کانونی دارد که با توجه به جمعیت بیش از ۲۲ میلیون نفری آنها، این جایگاه کانونی آنها در قاعده هرم ساختاری ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، می‌تواند به عنوان یک خطر استراتژیک باشد.

ک - در فاز نوین پروسه ابرحرکت ضد استبدادی جاری مردم ایران، جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین و در رأس همه آنها جنبش زنان و جنبش دانشجویی و جنبش معلمان، در طول بیش از یک ماهی که از عمر این ابرحرکت ضد استبدادی می‌گذرد) نشان داده‌اند که با تجربه چهار دهه گذشته که در مسیر پر افت و خیز توسط آزمون و خطا این جنبش‌های دینامیک داشته‌اند، توانسته‌اند به مرور زمان به صورت دینامیک کادرهای سازمانده جهت مدیریت حرکت‌های جنبشی تکوین یافته از پائین پرورش بدهند که در این شرایط این کادرهای پرورش یافته جنبش‌های دینامیک فوق می‌توانند توسط سطح مهمی از ارتباطات و به کمک انواع شبکه‌های واقعی و مجازی، پیوند خود را با توده‌های بی‌شکل قاعده ساختار این جنبش عظیم برقرار نمایند. بی‌تردید با سازمان‌یابی این توده‌های بی‌شکل قاعده هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی، توسط کنش‌گران

جنبش‌های دینامیک پیشران و پیشگام که در رأس آنها جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش دانشجویی قرار دارند، شرایط برای مهار آفت فوق فراهم می‌گردد. نباید فراموش کنیم که با سازماندهی توده‌های بی‌شکل قاعده هرم ساختاری ابرحرکت ضد استبدادی جاری، این توده‌های تهیدست شهری حاشیه‌نشینان ۲۲ میلیون نفری از آن چنان پتانسیل عظیمی برخوردار شوند که می‌توانند توازن قوا را به صورت استراتژیک به سود پائینی‌های جامعه و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تغییر بدهند.

ل - نکته مهمی که در رابطه با ساختار این ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری باید در نظر داشته باشیم، اینکه برعکس خیزش‌های حتی ملی (دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نه تنها صورت یکنواخت ندارد بلکه در طول بیش از یک ماه گذشته این هرم ساختاری صورت ژلاتینی داشته است که البته عامل اصلی شکل ژلاتینی هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، پیوند کنش‌گران جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک مطالباتی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های حکومتی و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست تا چپ) با کنش‌گران خیزشی (اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک) می‌باشد، که البته خود این پیوند کنش‌گران جنبشی دینامیک و دموکراتیک مطالباتی با کنش‌گران خیزشی اتمیزه و بی‌شکل صورت دفعی نداشته است، بلکه آن هم به صورت پروسه‌ای انجام گرفته است. به طوری که در این رابطه می‌توانیم بگوئیم «ابتدا این جنبش زنان ایران بودند که از اولین فرایندها تکوین این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی به آن پیوستند و نقش راهبری این ابرحرکت اعتراضی را در دست گرفتند ولی از آنجائیکه

خود جنبش زنان ایران (برعکس جنبش معلمان ایران) فاقد سازمان‌یابی سراسری بودند، راهبری آنها در فرایند اول خیزشی ابرحرکت جاری تنها باعث شعله‌ور شدن آتش اعتراضات کنش‌گران خیزشی (بدون سازماندهی آنها) می‌شد» البته از نهم مهرماه با بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس با پیوستن جنبش‌های دانشجویی و معلمان و دانش‌آموزی در کنار جنبش زنان ایران، شرایط راهبری خیزش‌های قاعده توسط جنبش‌های دینامیک تغییر کرد، زیرا دیگر این جنبش‌های دینامیک و مطالبه‌محور بودند که به این حرکت عظیم اعتراضی ضد استبداد ملی پیوستند، بنابراین همین پیوند آنها خود باعث شدت این شرایط ژلاتینی در هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی شد آنچنانکه بعد از یک ماه که از عمر این ابرحرکت می‌گذرد هنوز منحنی این حرکت ژلاتینی هرم ساختاری در حال فراز و فرود می‌باشد و در کادر همین وضعیت ژلاتینی است که در عرصه میدانی گاهی حرکت جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین غلبه می‌کند و گاهی برعکس این حرکت‌های خیزشی متمایز و بی‌شکل تکوین یافته از پائین هستند که وجه غالب پیدا می‌کنند. به هر حال این موضوع یکی از آفت‌های دیگر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری می‌باشد.

باری، پروسه‌ای بودن حرکت در ابرمبارزه عظیم ضد استبدادی خیزشی - جنبشی مردم ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول بیش از یک ماه گذشته باعث شده است که این ابرحرکت اعتراضی و ملی در طول بیش از یک ماه گذشته، فرایندهای مختلفی طی کند که به صورت اجمالی می‌توانیم این فرایندهای مختلف را به این صورت آرایش بدهیم:

فرایند اول که کاملاً صورت خیزشی توده‌وار و بی‌شکل داشته است، از شنبه ۲۶ شهریور تا شنبه نهم مهرماه ۱۴۰۱ (به مدت دو هفته یا ۱۴ روز) ادامه داشته است. گرچه در فرایند اول جنبش زنان ایران تمام قد حضور

فعال داشتند، ولی به علت اینکه خود جنبش زنان ایران به لحاظ ساختاری صورت متمایز و بی‌شکلی دارند و علاوه بر اینکه سازمان‌یابی سراسری ندارند (مانند جامعه کارگری ایران) دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند، به لحاظ پایگاه طبقاتی و فرهنگی گسل‌های فراوانی دارند که باعث گردیده است تا جامعه زنان ایران نتوانند وحدت درونی پیدا کنند و به یکپارچگی مانیفست و برنامه و شعار برسند که البته همین امر بسترساز آن شده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حداکثر سو استفاده سیاسی از این تفرقه و تشتت در جامعه زنان ایران بکند تا آنجائیکه حتی جنبش زنان ایران در طول ۴۳ سال گذشته در مبارزه با آپارتاید جنسیتی و حق آزادی انتخاب در پوشش برای همه زنان ایران را رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت تضاد بین خود جامعه زنان (زنان با حجاب و زنان بی‌حجاب) تبلیغ می‌نماید. علی‌هذا، همین تشتت فرهنگی و تشتت پایگاه طبقاتی و عدم سازمان‌یابی سراسری باعث گردیده که (برعکس جنبش معلمان ایران) جامعه زنان ایران، تنها در کادر جنبش نافرمانی مدنی بتوانند رویکرد و مطالبات خودشان را دنبال بکنند؛ بنابراین، بدین ترتیب است که اگر چه جامعه زنان ایران در طول ۴۳ سال گذشته در تمامی حرکت‌های دموکراتیک گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران در کنار مردان حضور فعال داشته‌اند، ولی به صورت جنبش زنانه در راستای شعار حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران تا قبل از ابرحرکت اعتراضی و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، جنبش زنان ایران تنها به صورت نافرمانی مدنی مبارزه می‌کردند؛ و البته این مبارزه زنان ایران به صورت نافرمانی مدنی هم صورت‌های مختلفی داشته است که از کشف حجاب فردی تا عدم شرکت جمعی در انتخابات مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی و مبارزه آگاهی‌بخش در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی شامل می‌شود؛ که البته

همه این‌ها در عرصه میدانی و فضای واقعی صورت فردی دارند و یا حداکثر کار جمعی آنها تنها توسط شبکه‌های اجتماعی، در فضای مجازی صورت می‌گرفته است که آن هم باز یک حرکت فردی می‌باشد که با کار جمعی در فضای واقعی تفاوت می‌کند؛ که تفاوت کیفی آنها در این است که در جنبش نافرمانی مدنی و مبارزه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، مضافاً بر اینکه نیازمند به سازمان‌یابی میدانی نمی‌باشد، باعث اغناء کاذب افراد می‌شود.

یادآوری می‌کنیم که یکی از آفت‌های فضای مجازی و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی همین گسترش روحیه فردگرایی و تشکیلات‌گریزی در کنش‌گران سیاسی و اجتماعی و اغناء آن‌ها از حرکت جمعی میدانی است. چراکه با پیدایش اینترنت و فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی افراد به صورت فردی در خانه‌های خود می‌نشینند و هر کدام برای خود سایت، وبلاگ، گروهی ایجاد کردند و به صورت فردی به خیال خودشان رسالت سیاسی و اجتماعی خودشان را به انجام می‌رسانند و در همین رابطه هم به اغناء فکری و حرکتی و بی‌نیاز به حرکت جمعی میدانی می‌رسند. بی‌شک در این رابطه جامعه زنان ایران در طول دو دهه گذشته بیشترین آسیب را دیده‌اند. یادمان باشد که آنچه که «مبارزه و دموکراسی و سوسیالیسم را در جامعه نهادینه می‌کند، از آگاهی‌یابی تا سازمان‌یابی تا حرکت جمعی جنبشی و تا تکوین شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین به صورت سراسری و فراگیر همه و همه در چارچوب حرکت میدانی قابل تعریف می‌باشند نه در فضای مجازی». باری، از اینجا بود که با تکوین ابرحرکت اعتراضی عظیم خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری جنبش زنان ایران وارد یکی از فرایندهای حیات پراکسیس سیاسی - اجتماعی خود شدند. زیرا جنبش زنانه ایران یا جنبش زنان ایران به صورت مستقل و میدانی از فرایند اول این حرکت عظیم

اعتراضی با شعار: «زن، زندگی، آزادی» وارد مبارزه رهایی‌بخش خود از ستم آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شدند؛ و با شعار: «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران»، بین مبارزه خود با لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین (که با حمایت قدرت‌های سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و تبلیغات بوق امپریالیسم خبری فعالیت می‌کنند) مرزبندی کامل نمودند بیافزائیم که پیوند جنبش زنان با کنش‌گران خیزشی فرایند اول ابرحرکت اعتراضی جاری، به علت عدم سازمان‌یابی خود جنبش زنان ایران نتوانست بی‌شکلی توده‌وار و خلاء پیوند افقی و عمودی بین کنش‌گران خیزشی را ترمیم و بازسازی نماید.

پر واضح است که همین ناتوانی جنبش زنان در سازمان‌یابی فراگیر کنش‌گران فرایند اول (۲۶ شهریور تا ۹ مهرماه ۱۴۰۱) باعث گردید که در تحلیل نهائی در فرایند اول (۲۶ شهریور تا ۹ مهر ۱۴۰۱ بمدت دو هفته) جوهر خیزشی بر جوهر جنبشی این ابرحرکت اعتراضی جاری غلبه داشته باشد. در نتیجه همین غلبه جوهر خیزشی بر جوهر جنبشی در فرایند اول (۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) باعث گردید که منهای اینکه حرکت کنش‌گران محدود به استراتژی «خیابان» بشود و این حرکت نتواند با استراتژی اعتصاب کارگری و کارمند پیوند پیدا کند و منهای اینکه این حرکت خیزشی در فرایند اول (۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) بر پایه شاخص خشونت و آنتاگونیست هم صورت یکدست و یکپارچه نداشتند و در مناطق مختلف بر حسب شرایط عینی گوناگون، این آنتاگونیست حتی به عرصه خشونت فراگیر هم رسید (مثل زاهدان و بعضی شهرهای استان کردستان) از همه مهمتر اینکه در فرایند اول این حرکت اعتراضی (از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) خشونت و آنتاگونیسم بر حرکت کنش‌گران غالب شد. بی‌شک دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود رژیم مطلقه فقهاتی در تزریق این خشونت بر حرکت اعتراضی فرایند

اول، نقش کانونی و محوری داشتند. در نتیجه همین غلبه خشونت و آنتاگونیست بر ابرحرکت اعتراضی در فرایند اول باعث بالا بردن هزینه سرانه برای کنش‌گران خیزشی فرایند اول شد؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در خیزش بی‌شکل مردم زاهدان بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، نزدیک به یکصد نفر کشته و صدها نفر زخمی و دستگیر شدند. از اینجا است که در تعریف فرایند اول (از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه، یعنی مدت ۱۴ روز) «حرکت اعتراضی جوهر خیزشی متمیزه و بی‌شکل داشت»؛ و البته خود این خودویژگی فرایند اول باعث گردید که «در فرایند اول با اینکه این حرکت اعتراضی در بیش از صد شهر و ۳۰ استان کشور گسترش پیدا کرده بود، نتواند در عرصه میدانی به حد اقل تغییر توازن قوا دست پیدا کند» بنابراین، همین امر باعث گردید که در فرایند اول «رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم جهت مهار این حرکت خیزشی تنها بر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود تکیه بکند تا با بالا بردن هزینه سرانه برای کنش‌گران خیزشی بتواند به مهار این خیزش عظیم در فرایند اول دست پیدا کند». از اینجا است که در رابطه با فرایند اول خیزشی این حرکت اعتراضی، می‌توانیم داوری کنیم که «خشونت به صورت گسترده از بالا و پائین بر این حرکت اعتراضی نهادینه شد.»

فرایند دوم پروسه این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم (از نهم مهر تا ۱۶ مهر ۱۴۰۱) یعنی برای مدت ۷ روز طول کشید. عامل اصلی استحاله فرایند اول به فرایند دوم این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بازگشایی دانشگاه‌ها و مدارس از روز شنبه نهم مهرماه ۱۴۰۱ بود که به صورت مشخص باید بگوئیم، از نهم مهرماه منتهی ۱۵ میلیون دانش‌آموز و چهار میلیون دانشجو، بیش از یک میلیون معلم توانستند در کادر جامعه آموزشی کشور حضور

فیزیکی و جمعی پیدا کنند. بی‌تردید معنای دیگر این حرف آن است که بگوئیم، از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با آغاز سال تحصیلی جدید حداقل بیش از ۲۰ میلیون خانواده ایرانی در جامعه آموزشی کشور از مدرسه تا دانشگاه توانستند حضوری فیزیکی و جمعی داشته باشند، بنابراین، از آنجائیکه امسال شروع سال تحصیلی همراه با اعتلای ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران بود، همین امر باعث گردید که شرایط برای استحاله فرایند صنفی و مدنی جنبش‌های دینامیک (دانشجویی و دانش‌آموزی و معلمان) به فرایند سیاسی و حضور این جنبش‌های سه‌گانه به عرصه این ابرحرکت اعتراضی فراهم بشود. حاصل اینکه با شروع سال تحصیلی ۱۴۰۱ از روز شنبه نهم مهرماه به صورت فراگیر سه جنبش دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) به ابرحرکت اعتراضی خیزشی فرایند اول پیوستند. در نتیجه همین امر باعث استحاله حرکت خیزشی فرایند اول، شد. تا آنجا که می‌توانیم داوری کنیم که برعکس فرایند اول این ابرحرکت اعتراضی (که جوهر غالب خیزشی داشت) در فرایند دوم (از نهم تا ۱۶ مهر ماه ۱۴۰۱) جوهر این حرکت اعتراضی صورت خیزشی - جنبشی پیدا کرد. لذا در این رابطه بود که در فرایند ۷ روزه (از نهم تا ۱۶ مهر ماه) فرایند دوم؛ اولاً در حرکت ضد استبدادی خیزشی - جنبشی فرایند دوم استراتژی «خیابان» توانست در پیوند طولی با استراتژی «اعتصاب» در عرصه دانشگاه و مدرسه و بالاخره کارگری و کارمندی (به صورت محدود کارگاهی نه سراسری) قرار بگیرد.

ثانیاً در حرکت ضد استبدادی خیزشی - جنبشی فرایند دوم، جایگاه راهبری جنبش‌های دینامیک مطالباتی آنهم با جوهر سیاسی (نه صنفی و مدنی گذشته) شرایط برای مهار بخش خیزشی و خشونت‌گرا و آنتاگونیستی و متمیزه هرم ساختار ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی فراهم گردید.

« ثالثاً در فرایند دوم این حرکت اعتراضی (۷ روزه از نهم تا ۱۶ مهر ۱۴۰۱) جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی توانستند همراه با حرکت اعتراضی اعتصابی خود، جنبش مطالباتی سیاسی خود را به عرصه خیابان بکشانند و با جنبش زنان و کنش‌گران خیزشی پیوند میدانی پیدا کنند.

رابعاً در فرایند دوم ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری (از نهم تا ۱۶ مهرماه ۱۴۰۱) یک شعار دیگر محوری در کنار شعار محوری فرایند اول (که «زن، زندگی و آزادی» است) مطرح شد که عبارت است از: «مهسا امینی بهانه است - اصل نظام نشانه است» (به شکل دیگر «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر») که معنای دیگر این حرف آن است که اگر در فرایند اول با شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» توسط جنبش زنان ایران دموکراسی به عنوان هدف و آرمان مبارزه خود مطرح می‌شد، در فرایند دوم با حفظ همان شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» شعار محوری دیگری مطرح می‌شود که «مهسا امینی بهانه است - اصل نظام نشانه است» به بیان دیگر «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر») که کنش‌گران خیزشی و جنبشی این ابر حرکت اعتراضی جاری، با دو مؤلفه‌ای کردن شعار حرکت، علاوه بر اینکه جوهر ضد استبدادی سلبی مطرح می‌کنند و علاوه بر اینکه جوهر ابر حرکت اعتراضی جاری را از پله تک مؤلفه‌ای ایجابی فرایند اول (تکیه بر حقوق زن) به پله دو مؤلفه (ایجابی قبلی بعلاوه سلبی جدید یعنی) مبارزه با استبداد ارتقاء می‌دهند و شعار «زن، زندگی، آزادی» را در فرایند دوم تنها در بستر تغییر و تحول ساختار سیاسی حاکم تعریف می‌کنند نه به صورت اخلاقی و حقوقی صرف که در فرایند اول مطرح می‌شد، از همه مهمتر اینکه در فرایند دوم با طرح این شعار جدید، وحدت جبهه‌ای همه گروه‌های اجتماعی را در چارچوب شعار مبارزه با استبداد حاکم به صورت سلبی و ایجابی تعریف می‌گردد، این یک

اعتلا و تحول بزرگ در پروسه ابر حرکت اعتراضی جاری می‌باشد. چرا که با این شعار کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی به چالش کشیده شد.

باری، از اینجا است که باید بگوئیم در فرایند دوم، مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در کنار و برای شعار مطالباتی جنبش زنان ایران برای «حق آزادی انتخاب در پوشش برای همه زنان ایران» و یا شعار دموکراسی خواهانه جنبش زنان ایران بر پایه «زن، زندگی، آزادی» مطرح شد و دلیل این امر هم آن است که «کنش‌گران خیزشی فرایند اول با پیوند کنش‌گران جنبشی دانشجویی و دانش‌آموزی و معلمان در فرایند دوم به این واقعیت رسیدند که بدون تحول تغییر از پائین ساختار سیاسی حاکم، هرگز در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و یا تکیه بر جناح درونی قدرت امکان دستیابی به دموکراسی و عدالت جنسیتی و حق انتخاب آزاد در پوشش برای همه زنان ایران وجود ندارد؛ و در نهایت مانند دو دهه (از خرداد ۷۶ تا ۹۶) آفتابه خرج لحیم کردن است. علی‌هذا، بدین ترتیب است که باید بگوئیم، در فرایند دوم این ابر حرکت عظیم اعتراضی جاری، با غلبه جوهر ضد استبدادی (به عنوان شعار مشترک این ابر حرکت اعتراضی ملی جاری) مبارزه در عرصه سیاسی رادیکالیزه گردید. البته این رادیکالیزه شدن جوهر مبارزه در فرایند دوم، نه بر پایه آنتاگونیسم و خشونت میدانی نهادینه شده فرایند اول بود، بلکه در چارچوب مسلط شدن گفتمان دموکراتیک جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) اعم از جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی در کنار جنبش زنان ایران بود.

فرایند سوم این ابر حرکت عظیم اعتراضی از شانزدهم مهرماه ۱۴۰۱ (با فراخوانی دانشجویان دانشگاه شریف از جامعه دانشجویی و جامعه معلمان و جامعه دانش‌آموزی و جامعه زنان و جامعه عظیم نیروی کار کشور) از کارگر تا

کارمند) به دنبال پیوستن این گروه‌های اجتماعی به این جنبش اعتراضی اعتصابی - خیابانی بود. دانشجویان دانشگاه شریف در اعلامیه خود در اعتراض به سرکوب خونین دانشجویان دانشگاه شریف در فرایند دوم (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) اقدام به این فراخوانی بزرگ کردند؛ که بدون تردید از ۱۶ مهرماه توسط واکنش گروه‌های مختلف اجتماعی، به این فراخوانی، فصل جدیدی در پروسه تکامل این ابرحرکت اعتراضی عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری بوجود آمد؛ که مشخصه این فصل جدید عبارت است از اینکه:

اولاً در فرایند سوم این ابرحرکت اعتراضی، با نهادینه شدن راهبری جنبش دانشجویی (تحت هژمونی جنبش دانشجویان دانشگاه شریف) جوهر جنبشی این ابرحرکت اعتراضی بر جوهر خیزشی فرایند اول غلبه کامل کرد و گفتمان دموکراتیک جنبش دانشجویی بر این ابرحرکت اعتراضی مسلط شد. قابل ذکر است که در فرایند اول (۲۶ شهریور تا نهم مهرماه برای ۱۴ روز) این حرکت عظیم، حرکت خیزشی با گفتمان دموکراتیک جنبش زنان ایران («یعنی زن، زندگی، آزادی») غلبه داشت و در فرایند دوم برای مدت ۷ روز (از نهم تا ۱۶ مهرماه ۱۴۰۱) این جوهر خیزشی - جنبشی بود که با گفتمان ضد استبدادی (جنبش‌های دینامیک مطالباتی) بر این حرکت اعتراضی غلبه پیدا کرد اما در فرایند سوم که از ۱۶ مهرماه ۱۴۰۱ با فراخوانی جنبش دانشجویان دانشگاه شریف تکوین پیدا کرد و علی‌الدوام هم ادامه دارد، جوهر جنبشی - خیزشی جایگزین جوهر خیزشی - جنبشی فرایند دوم شد و توسط آن راهبری جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و غیره بر این حرکت عظیم اعتراضی نهادینه گردید.

ثانیاً در فرایند سوم که از ۱۶ مهر ماه ۱۴۰۱ به بعد تکوین پیدا کرده است و هنوز هم ادامه دارد، جنبش دانشجویی همراه با گفتمان دموکراتیک جنبش‌های

دینامیک مطالباتی به صورت تکوین یافته از پائین در جایگاه هژمونی دینامیک این حرکت اعتراضی قرار گرفته است. یادآوری می‌کنیم در فرایند اول این حرکت عظیم اعتراضی، این جنبش زنان ایران بودند که نقش هژمونی بر این حرکت اعتراضی با شعار دفاع از حقوق زنان داشتند، اما به علت عدم سازمان‌یابی سراسری جنبش زنان، آن‌ها نتوانستند در عرصه میدانی مسئولیت هژمونیک تاریخی خودشان را ایفاء نمایند؛ اما جنبش دانشجویی در فرایند سوم (در کنار جنبش زنان و جنبش معلمان و غیره) به علت تجربه و پتانسیل قبلی که داشت، توانست در بستر این ابرحرکت اعتراضی جاری در جایگاه هژمونی این حرکت اعتراضی قرار بگیرد؛ و همچنین توانست (با کمک جنبش زنان و جنبش معلمان و دیگر جنبش‌های دینامیک مطالباتی) مسئولیت هژمونیک دینامیک خود را هم ایفاء نماید.

ثالثاً با ورود این حرکت اعتراضی تحت هژمونی جنبش دانشجویی (و دیگر جنبش‌های دینامیک مطالباتی کشور) در فرایند سوم تجربه سال ۵۶ جنبش ضد استبدادی مردم ایران بازتولید شد. یادمان باشد که در سال ۵۶ پس از شروع حرکت اعتراضی حاشیه‌نشینان شهری در مقابل تخریب خانه‌شان توسط شهرداری، جنبش دانشجویان دانشگاه آریامهر (دانشگاه شریف فعلی) در اعتراض به رژیم پهلوی که به دنبال انتقال دانشگاه آریامهر (شریف فعلی) به اصفهان بود، برای اولین بار حرکت اعتراضی و اعتصابی خودشان را از محدوده دانشگاه خارج کردند و به عرصه خیابان کشانیدند و تا میدان ۲۴ اسفند (میدان انقلاب امروز) بسط دادند، در نتیجه همین حرکت اعتراضی جنبش دانشجویان دانشگاه آریامهر (شریف فعلی) که با شعارهای ضد استبدادی بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی به عرصه خیابان همراه بود، باعث ریزش ترس مردم تهران گردید. لذا از اینجا بود که حرکت ضد استبدادی حاشیه‌نشینان شهری توانست در پیوند با

جنبش ضد استبدادی دانشجویان دانشگاه آریامهر (شریف فعلی) حداقل در شهر تهران فراگیر و توده‌ای بشود. در فرایند پسا حرکت اعتراضی و اعتصابی جنبش دانشجویان دانشگاه آریامهر خیزش ضد استبدادی بر علیه رژیم کودتائی فراگیر شد و حرکت خیزشی حاشیه‌نشینان بر علیه رژیم کودتائی پهلوی جوهر خیزشی - جنبشی پیدا کند که بعداً در سال ۵۷ با پیوستن دیگر جنبش‌های دینامیک به آن حرکت اعتراضی، باعث گردید که جوهر حرکت اعتراضی مردم ایران صورت جنبشی پیدا کند. البته در فرایند پسا ۱۷ شهریور ماه ۵۷ آن حرکت اعتراضی صورت جنبش ضد استبدادی پیدا کرد و شعار ضد استبدادی، شعار واحد همه کنش‌گران آن جنبش عظیم شد. در همین رابطه است که ما می‌توانیم در خصوص جایگاه جنبش دانشجویان شریف در فرایند سوم (از شانزدهم مهر ماه تا به امروز) همین داوری بکنیم؛ زیرا حضور تمام قد دانشجویان دانشگاه شریف در فرایند دوم (از نهم تا ۱۶ مهر) باعث گردید که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت زهر چشم گرفتن از جنبش دانشجویی و جنبش معلمان با حمله به دانشگاه شریف کنش‌گران سیاسی دانشگاه شریف را به شدت سرکوب هولناک خونین بکنند. مع هذا، از اینجا بود که جامعه دانشجویی دانشگاه شریف با حمایت همه جانبه از مصدومین و دستگیر شدن به میدان آمدند و با فراخوانی به اعتصاب و تظاهرات روز شنبه مورخ ۱۶ مهرماه ۱۴۰۲ همراه بالیک دانشجویان دیگر دانشگاه‌ها و معلمان و دانش‌آموزان و مردم، به فراخوانی آنها، همه و همه باعث ایجاد فرایندی نوینی در ابر حرکت اعتراضی جاری شد. به طوری که روز شنبه (مورخ ۱۶/۰۷/۱۴۰۱) تمام سطح شهر عرصه مبارزه کنش‌گران با نیروهای سرکوب‌گر حکومتی شد. البته اگر چه فرایند سوم حرکت اعتراضی همچنان ادامه دارد ولی بدون تردید پروسه حرکت جنبشی - خیزشی

همچنان آبستن تغییر جدید می‌باشد. سوالی که در اینجا قابل طرح است اینکه «آیا در آینده پروسه تغییر این ابر حرکت اعتراضی روند رو به جلو در جهت سازمان‌یابی کنش‌گران دارد یا اینکه مانند خیزش‌ها و جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی سیاسی سه فرایند گذشته (سال‌های ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب می‌شوند؟» بنابراین، می‌توانیم داوری کنیم که «تنها عاملی که می‌تواند از تکرار سرکوب و سرنوشت حرکت‌های اعتراضی گذشته ۴۳ سال گذشته، توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به این ابر حرکت اعتراضی جلوگیری نماید، آسیب‌شناسی مستمر این حرکت اعتراضی توسط کنش‌گران پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد». به بیان دیگر «تنها با آسیب‌شناسی مستمر و آفت‌زدائی کردن از این ابر حرکت عظیم است که می‌توان این ابر حرکت ضد استبدادی جاری را از گرفتار شدن در سرنوشت حرکت‌های اعتراضی قبلی نجات داد». لذا، در عرصه آسیب‌شناسی این حرکت عظیم امروز جامعه بزرگ ایران است که باید بگوئیم که به لحاظ آسیب‌شناسی دو آفت عمده این حرکت عظیم اعتراضی مردم ایران تهدید می‌کند:

الف - فقدان سازماندهی همگانی.

ب - غیبت آلترناتیو واحد جهت بسیج همگانی.

در خصوص آفت عدم سازمان‌یابی همگانی کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی (چه به صورت افقی و چه به صورت عمودی) باید عنایت داشته باشیم که اگر چه به موازات طولانی شدن پروسس این ابر حرکت اعتراضی تا اندازه‌ای امکان جبران این عدم سازمان‌یابی وجود دارد و امکان این وجود دارد که بر پایه غلبه جایگاه جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) در راهبری بخش خیزشی توده‌وار و بی‌شکل و اتمیزه این حرکت اعتراضی

تا اندازه‌های این خلاء سازمان‌یابی جبران بشود، ولی باید عنایت داشته باشیم که در صورت سرکوب این ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای و سازمان‌یافته و تا بن دندان مسلح رژیم مطلقه فقهاتی، شرایط برای بازتولید سازمان‌یابی بخش خیزشی (توده‌وار و بی‌شکل) این حرکت عظیم اعتراضی از بین می‌رود. دلیل این امر هم آن است که برعکس کنش‌گران جنبش‌های دینامیک مطالباتی که در بستر پراکسیس صنفی و مدنی و سیاسی مستمر و روزمره خود شرایط برای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی دارند، کنش‌گران خیزشی (توده‌وار و بی‌شکل و متمیزه) با سرکوب حرکتشان از این امکان محروم می‌شوند. از اینجا است که «مسئولیت کنش‌گران پیشگامان جنبشی این ابرحرکت اعتراضی ملی جامعه بزرگ ایران (اعم از کنش‌گران جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش اردوگاه نیروی کار کارگری تا کارمندی و غیره) در این شرایط تندپیچ حرکت اجتماعی جامعه بزرگ ایران بیشتر می‌گردد، چراکه در خلاء آلترناتیو واحد همگانی، بی‌تردید این کنش‌گران جنبش‌های دینامیک مطالباتی امروز جامعه ایران هستند که باید رسالت آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی بخش توده‌وار و بی‌شکل و متمیزه این ابرحرکت اعتراضی جامعه بزرگ ایران را بر دوش بکشند». اضافه کنیم که در صورت عدم مسئولیت‌پذیری کنش‌گران جنبش‌های دینامیک مطالباتی امروز جامعه ایران در راستای آگاهی‌دهی و سازماندهی بخش کنش‌گران خیزشی این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی جاری، نه تنها شرایط برای اوج‌گیری آنتاگونیست و خشونت‌بی‌در پیکر از پائین (از قاعده هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی) فراهم می‌گردد و نه تنها شرایط برای سرکوب این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) فراهم می‌شود و نه تنها

جریان‌های جامعه سیاسی که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران هستند (در داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) می‌توانند با تکیه بر بخش توده‌وار خیزشی (این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی) در جهت سربازگیری و یارگیری و نهادینه کردن هژمونی خودشان (مانند سال‌های ۵۸ تا ۶۰) این جنبش عظیم ضد استبدادی را تکه و تکه و منحرف بکنند، از همه مهمتر اینکه «بزرگ‌ترین آفتی که بخش توده‌وار و بی‌شکل این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی می‌تواند ایجاد کند پرورش و جذب و آلترناتیوسازی در کادر پوپولیسم حکومتی و غیر حکومتی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ می‌باشد». نباید فراموش کنیم که «در این شرایط تمامی جریان‌های سیاسی جامعه سیاسی ایران داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ جهت آلترناتیوسازی برای مردم ایران و پر کردن خلاء آلترناتیوی موجود تلاش می‌کنند که در کادر پوپولیسم هویت و برنامه و هدف خود را برای جذب کنش‌گران خیزشی دنبال کنند.»

باری، برای فهم بیشتر موضوع لازم می‌بینیم که در بستر کالبد شکافی و آنالیز و تحلیل این ابرحرکت اعتراضی ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی، در اینجا به تبیین انواع دیالکتیک موجود در این حرکت بپردازیم؛ زیرا موضوع مهمی که در این رابطه باید به عنوان پیشفرض در نظر داشته باشیم این است که «هرگز نباید در تبیین ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی به صورت تک بعدی و تک مؤلفه‌ای عمل نمائیم و هرگز نباید دیالکتیک موجود یا موتور تکوین‌ساز این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران را تک ساحتی تعریف بکنیم». مثل اینکه بخواهیم «با دیالکتیک صرف تک بعدی طبقاتی این حرکت اعتراضی را تبیین و تحلیل نمائیم، بنابراین عنایت داشته باشیم که قبل از تحلیل و آنالیز

این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی لازم است که به کشف انواع دیالکتیک موجود ساختاری آن بپردازیم» که عبارتند از:

۱ - دیالکتیک ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی که عبارتند از: ساختار جنبشی و ساختار خیزشی.

۲ - دیالکتیک حرکتی یا موتور این حرکت عظیم که عبارتند از عوامل ذهنی و عوامل عینی.

۳ - دیالکتیک طبقاتی موجود این حرکت عظیم که عبارتند از طبقه متوسط شهری و پائینی‌های جامعه ایران از اردوگاه عظیم نیروی کار شهر و روستا (اعم از کارگری تا کارمندی) تا حاشیه‌نشینان شهری.

۴ - دیالکتیک نیروی متضاد موجود در جامعه بزرگ ایران که یک طرف آن بالائی‌های قدرت زور و زور و تزویر قرار دارند و طرف دیگر جامعه بزرگ ایران یا پائینی‌های قدرت می‌باشند.

۵ - دیالکتیک ساز و کار مبارزه در عرصه تاکتیک و استراتژی که یک مؤلفه آن «خیابان» قرار دارد و طرف دیگر آن «اعتصاب» در عرصه کارگری و کارمندی می‌باشد.

۶ - دیالکتیک هدف و شعار بین عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی.

۷ - دیالکتیک رویکردی بین رویکرد سلبی و رویکرد ایجابی یا آلترناتیوی.

اما در خصوص دیالکتیک اول یعنی دیالکتیک ساختاری این ابرحرکت اعتراضی عظیم ملی آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم به لحاظ ساختاری، ساختار این حرکت عظیم اعتراضی دو قسمت دارد که عبارتند از:

اول - بخش جنبشی این حرکت عظیم.

دوم - بخش خیزشی آن.

در این رابطه باید توجه داشته باشیم که:

اولاً جایگاه این دو بخش در این حرکت عظیم ملی ضد استبدادی صورت ثابت و نهادینه شده ندارند بلکه

حالت سیال و ژلاتینی دارند. لذا به همین دلیل است که در فرایند اول این حرکت عظیم اعتراضی (۲۶ شهریور تا نهم مهر ماه ۱۴۰۱) که فرایند خیزشی این حرکت می‌باشد، با اینکه جنبش زنان ایران نقشی فعال و اکتیو در این فرایند داشتند، ولی در فرایند اول بخش خیزشی بر بخش جنبشی غلبه کامل داشته است؛ اما در فرایند دوم، با بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس و ورود فراگیر سه جنبش بزرگ دانشجویی و دانش‌آموزی و معلمان به این ابرحرکت عظیم ملی ضد استبدادی، بخش جنبشی این حرکت عظیم بر بخش خیزشی آن غلبه پیدا کرد. تا آنجا که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که اگر در فرایند اول برای تعریف این ابرحرکت اعتراضی جوهر خیزشی عامل تعیین‌کننده می‌باشد، در فرایند دوم (از نهم تا ۱۶ مهرماه ۱۴۰۱) جوهر جنبشی تعیین‌کننده است و در فرایند سوم این حرکت (از ۱۶ مهرماه الی الان) دو بخش ساختاری در پیوند با هم تحت هژمونی و راهبری جنبش‌های دینامیک و در رأس آنها جنبش دانشجویی، شکل‌بندی ساختاری این حرکت عظیم تشکیل می‌دهند.

ثانیاً وجه مشترک دیالکتیک ساختاری این حرکت عظیم ملی خیزشی - جنبشی همان دینامیک ساختاری یا خودجوشی و تکوین یافتن از پائین آنها می‌باشد، در صورتی که وجه تمایز و تفاوت آنها در این است که ساختار جنبشی علاوه بر خودجوشی و تکوین یافتن از پائین از قدرت خودسازماندهی و خودرهبری هم برخوردار می‌باشد. بنابراین در بخش ساختاری خیزشی این ابرحرکت عظیم اعتراضی و ملی ضد استبدادی اگر چه دارای جوهر دینامیک خودجوش و تکوین یافته از پائین می‌باشند اما قدرت خودسازماندهی و خودرهبری به صورت درون‌زاد وجود ندارند.

ثالثاً چه در فرایند اول (۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) و چه در فرایند دوم (نهم تا ۱۶ مهرماه ۱۴۰۱) و چه در فرایند سوم این حرکت (از ۱۶ مهرماه ۱۴۰۱ الی الان)

دو بخش ساختاری این حرکت (بخش جنبشی و بخش خیزشی) نه تنها در عرصه میدانی جدا از هم عمل نکرده‌اند بلکه برعکس از همان آغاز تکوین این ابر حرکت عظیم در پیوند با هم عمل کرده‌اند؛ و این کاملاً برعکس رابطه حرکت خیزشی و جنبشی در فرایندهای اول تا سوم حرکت جنبش و خیزشی (از فرایند اول «نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴») که فرایند خیزشی بوده است تا فرایند دوم «تیرماه ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۸» که مرحله جنبشی تکوین یافته از بالا بوده است و فرایند سوم «از تابستان ۱۳۹۶ الی الان» که مرحله جنبشی - خیزشی خودجوش و دینامیک تکوین یافته از پائین) می‌باشد، چراکه در حرکت‌های گذشته خیزشی و جنبشی، تقریباً رابطه حرکت خیزشی با حرکت جنبشی صورت الاکلنگی داشته است یعنی در زمانی که حرکت خیزشی اعتلا پیدا می‌کرده است، حرکت جنبشی افول می‌کرده است و بالعکس؛ اما این حرکت عظیم اعتراضی ضد استبدادی دو مؤلفه حرکت جنبشی و خیزشی از آغاز تکوین الی الان در پیوند با یکدیگر بوده‌اند و هرگز جدای از هم نیستند. لذا به همین دلیل است که شعارهای آنها صورتی مشترک دارند.

۲ - در خصوص دیالکتیک دوم، یا دیالکتیک عین و ذهن باید عنایت داشته باشیم که «عوامل ذهنی در این دیالکتیک انعکاس عوامل عینی به صورت آگاهی در وجدان کنش‌گران می‌باشد» که معنای دیگر این حرف آن است که عوامل عینی و ذهنی در اینجا صورت مکانیکی بیگانه از هم ندارند، هر چند که شرایط ذهنی در اینجا باید به صورت اول - آگاهی‌یابی، دوم - سازمان‌یابی تعریف بکنیم؛ و البته با تعریف عوامل ذهنی یا شرایط ذهنی به آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی، بخش‌های دو گانه ساختاری یا کنش‌گران اعتراضی و کنش‌گران جنبشی صورت یکسانی ندارند. به این ترتیب که در عرصه عوامل ذهنی یا آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی کنش‌گران جنبشی بهره‌مند می‌باشند، اما کنش‌گران

خیزشی محروم از آن می‌باشند؛ و دلیل این امر هم آن است که کنش‌گران جنبشی شرایط بالقوه مناسبی دارند که کنش‌گران خیزشی محروم از آن می‌باشند. دو مؤلفه «عوامل عینی و عوامل ذهنی در ابر حرکت عظیم و ملی ضد استبدادی جاری به صورت دیالکتیکی ظاهر شده‌اند» چراکه در بخش ساختار جنبشی این ابر حرکت عظیم ضد استبدادی، عوامل ذهنی یا آگاهی‌یابی در عرصه مبارزه دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین نقش تعیین کننده دارند. آنچنانکه برعکس در بخش ساختار خیزشی این ابر حرکت عظیم ملی ضد استبدادی جاری، این عوامل عینی فقر و فلاکت و گرانی و بیکاری است که نقش تعیین کننده دارند و باعث شده است که توده‌های عظیم پائینی جامعه بزرگ ایران را به حرکت درآورند. بنابراین، از اینجا است که «در تبیین دیالکتیک بین عوامل ذهنی و عوامل عینی باید بگوئیم هر چند که در این دیالکتیک عوامل عین و ذهن پیوند تنگاتنگ دارند ولی جایگاه عوامل ذهنی برای کنش‌گران صورت اکتسابی و ارادی دارد نه جبری». از اینجا است که «در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۵ سال گذشته (از خرداد ۵۵ الی الان) این دیالکتیک در رابطه با کنش‌گران خیزشی دیالکتیکی کور می‌باشد، آنچنانکه برعکس این دیالکتیک برای کنش‌گران جنبشی صورت دیالکتیک روشن دارد». لازم به ذکر است که «کور و روشن بودن این دیالکتیک در برابر دو دسته کنش‌گران خیزشی و جنبشی به خاطر کارکرد و فونکسیون این دیالکتیک در دو گروه کنش‌گران فوق می‌باشد»؛ زیرا در تحلیل نهائی «کارکرد این دیالکتیک در کنش‌گران توسط عوامل ذهنی به صورت آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی مادیت پیدا می‌کند، در صورتی که کارکرد و فونکسیون این دیالکتیک در کنش‌گران خیزشی توسط عمده شدن عوامل عینی و حاشیه رفتن عوامل ذهنی، حرکت خودجوش و تکوین یافته از پائین به صورت متمایز و

بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی می‌باشد.»

۳ - دیالکتیک طبقاتی. عنایت داشته باشیم که از جنبش مشروطیت تا جنبش ملی کردن صنعت نفت و تا جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ و تا جنبش سبز سال ۸۸ و تا امروز تمامی حرکت‌های سیاسی - اجتماعی جامعه بزرگ ایران به لحاظ طبقاتی صورت دو مؤلفه‌ای داشته است، یعنی طبقه یا اقشار میانی جامعه ایران در کنار اردوگاه نیروی کار شهر و روستا در پراکسیس سیاسی - اجتماعی نقش‌آفرینی کرده‌اند. البته به لحاظ کیفی و کمی این نقش‌آفرینی گروه‌های اجتماعی فوق بر پایه شرایط مختلف تاریخی صورتی متفاوت داشته است. به این ترتیب که در شرایطی از تاریخی جایگاه اقشار میانی نقش برتر داشته است، در صورتی که در شرایطی دیگر تاریخی اردوگاه نیروی کار نقش برتر نسبت به اقشار میانی داشته‌اند. علی‌ایحال، از اینجا است که می‌توانیم دآوری کنیم که «یکی از دستاوردهای اقتصاد نفتی در کشور ایران، اصلاحات ارضی یا انقلاب سفید شاه - کندی از سال ۴۱ - ۴۲ در چارچوب همین اقتصاد نفتی بوده است که حاصل آن گسترش اقشار میانی در جامعه بزرگ ایران به لحاظ کمی در مقایسه با اردوگاه عظیم نیروی کار شهر و روستا می‌باشد در نتیجه همین فراز و نشیب منحنی افزایش و کاهش کمی اقشار میانی و اردوگاه نیروی کار حداقل در ۱۲۰ سال گذشته باعث شده است که دیالکتیک طبقاتی بین دو طبقه میانی و پائینی جامع ایران نقش‌آفرین داشته باشد.» تا آنجا که باید بگوئیم در سه دهه گذشته که حرکت‌های اجتماعی - سیاسی در جامعه بزرگ ایرانی به صورت خیزشی و جنبشی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شکل گرفته‌اند، این دیالکتیک بین اقشار میانی و اردوگاه عظیم نیروی کار و شهر و روستا بیشتر قابل توجه می‌باشد. به طوری که باید بگوئیم که در فرایند اول این حرکت‌های اجتماعی (از نهم خرداد تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴) پائینی‌های جامعه ایران در خلاء

اقشار میانی نقش تعیین‌کننده داشته‌اند، در صورتی که در فرایند دوم حرکت‌های اعتراضی - اجتماعی جامعه بزرگ ایران (از تیرماه ۷۸ تا خرداد ۱۳۸۸) اقشار میانی در خلاء پائینی‌های جامعه نقش تعیین‌کننده داشته‌اند و باز در ابرحرکت عظیم اعتراضی جاری، اقشار میانی در کنار پائینی‌های جامعه بزرگ ایران نقش‌آفرینی کرده‌اند و همین امر رمز استمرار این ابرحرکت خیزشی - جنبشی ضد استبدادی شده است. بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «برای تحلیل واقعی از حرکت عظیم اعتراضی ضد استبدادی جاری باید دیالکتیک طبقاتی اقشار میانی و پائینی‌های جامعه یا اردوگاه عظیم نیروی کار شهر و روستا در نظر گرفته بشود.» بی‌شک عمده کردن یک مؤلفه از این دیالکتیک و نادیده گرفتن مؤلفه دیگر باعث سترون و ناتوانی ما در تحلیل کردن می‌شود. یادمان باشد که تحلیل در کادر ساختار طبقاتی دو مؤلفه‌ای اقشار میانی و اردوگاه عظیم نیروی کار خود به خود باعث می‌گردد تا زوایای دیگر این حرکت عظیم اعتراضی ضد استبدادی برای ما آفتابی گردد.

۴ - دیالکتیک نیروهای متضاد میدانی این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری که شامل بالائی‌های قدرت و پائینی‌های قدرت می‌شود. بی‌تردید دیالکتیک نیروهای متضاد میدانی امری است که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مورد تجربه و آزمایش مستمر قرار گرفته است. آنچه می‌توانیم در خصوص این دیالکتیک نیروهای متضاد میدانی در طول ۴۳ گذشته مطرح کنیم اینک:

اولاً توازن قوای میدانی در طول ۴۳ سال گذشته به سود بالائی‌های قدرت یا دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است و در چارچوب این توازن قوا بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با تکیه بر سرنیزه توانسته است در ۴۳ سال گذشته حرکت‌های اعتراضی مردم ایران و جریان‌ها جامعه سیاسی (از

راست راست تا چپ چپ) سرکوب و قلع و قمع بکند. ثانیاً آنچه که باعث شده است که توازن قوا در عرصه میدانی در طول ۴۳ سال گشته به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود، عدم آگاهی‌یابی و عدم سازمان‌یابی و عدم آلترناتیو درون‌زاد جنبش‌ها و خیزش‌های گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران بوده است که البته برعکس آن نیروهای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته از حداکثر سازماندهی تا بن دندان مسلح همراه با دستگاه مخوف امنیتی برخوردار بوده است.

ثالثاً در خصوص دیالکتیک نیروهای متضاد لازم است که «در جبهه پائینی‌های قدرت بین جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور با اردوگاه عظیم مردم ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و جبهه نیروی کار تفاوت قائل بشویم» زیرا در طول ۴۳ سال گذشته جامعه سیاسی ایران (از راست راست تا چپ چپ) در حرکت‌های اعتراضی خود با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صورت جدا و مستقل از مردم داشته‌اند و پیوسته و علی‌الدوام به دنبال کسب قدرت سیاسی (و یا مشارکت در قدرت سیاسی) از بالای سر مردم ایران بوده و هستند؛ و حتی در آنجائی هم که به سراغ حرکت‌های اعتراضی مردمی در دو جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و یا اردوگاه عظیم نیروی کار می‌روند تنها برای یارگیری و سربازگیری و کسب حمایت از آنها جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خودشان در عرصه کسب قدرت سیاسی (مشارکت در قدرت سیاسی) می‌باشد. لذا، همین امر باعث گردیده است که جریان‌های جامعه سیاسی ایران (از راست راست تا چپ چپ) چه در داخل و چه در خارج از کشور چه جریان‌های درون قدرت و در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و چه جریان‌های بیرون از قدرت یا رویاروی قدرت حاکم و یا به عبارت دیگر جریان‌های آلترناتیو قدرت، در حرکت اعتراضی خود هرگز موضوع آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی گروه‌های اجتماعی جامعه

بزرگ ایران به صورت محوری و استراتژیک در دستور کار خود قرار نداده‌اند، تنها استثنائی که در این میان در طول ۴۳ گذشته (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) وجود داشته است، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بوده است که در طول ۴۳ گذشته (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) در کادر استراتژی آگاهی‌بخش خود، در راستای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) حرکت کرده است.

رابعاً در عرصه دیالکتیک نیروهای متضاد میدانی، عامل تعیین کننده سازمان‌یابی مستقل درون‌زاد جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین می‌باشند، به بیان دیگر در کادر دیالکتیک نیروهای متضاد میدانی، تنها و تنها و تنها، این نیروهای دینامیک جنبشی درونی، گروه‌های مختلف اجتماعی (اعم از جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش دانشجویی، جنبش کارگری، جنبش بازنشستگی، جنبش دانش‌آموزی و جنبش کارمندی و غیره) هستند که عامل تغییر توازن قوا به نفع پائینی‌های جامعه می‌باشند نه نیروهای خارجی جهان سرمایه به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی و نه بوق‌های امپریالیسم خبری که به صورت شبانه روزی در حال آگاهی‌سازی کاذب و آلترناتیوسازی برون‌زادی برای مردم نگون‌بخت جامعه ایران هستند.

خامساً در بستر دیالکتیک نیروهای متضاد میدانی باید بر محوریت جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین در مبارزه سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی تکیه بشود، نه بر خیزش‌های متمیزه و بی‌سروبی برنامه و

بی تاکتیک و استراتژی. البته معنای این حرف آن نیست که جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی، به بایکوت خیزش‌های متمیزه و توده‌وار بی‌شکل بپردازند، زیرا خیزش‌های توده‌وار و بی‌شکل و متمیزه و ملی‌دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ در غیبت کنش‌گران جنبشی دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی به ما نشان داده است که غیبت کنش‌گران جنبش صنفی و مدنی و سیاسی دینامیک تنها باعث ظهور آنتاگونیسم و خشونت زودرس و باعث محدود شکل مبارزه به عرصه «خیابان» و باعث ایجاد خندق عمیق‌تر بین کنش‌گران خیزشی با کنش‌گران جنبشی می‌شود. ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری مردم ایران «این درس بزرگ را به ما داده است که تنها با پیوند تنگاتنگ جنبش‌های دینامیک (صنفی و مدنی و سیاسی) با خیزش‌های معیشتی است که علاوه بر اینکه باعث می‌گردد که خیزش‌های بی‌سر توسط رهبری جنبش‌های دینامیک به صورت درون‌زاد خودرهبر بشوند و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد که کنش‌گران متمیزه و توده‌وار بی‌شکل خیزشی در چارچوب خودرهبری و در بستر سازمان‌یابی خود جنبش‌های دینامیک توسط پراکسیس سیاسی - اجتماعی میدانی سازمان‌یابی پیدا کنند و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد که دیگر جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور نتوانند در راستای رویکرد کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود، کنش‌گران خیزشی را دنباله‌رو خود سازند»، از همه مهمتر اینکه «این ابرحرکت اعتراضی و ملی خیزشی - جنبشی جاری به ما می‌آموزد که تنها با پیوند جنبش‌های دینامیک و کنش‌گران خیزشی است که شرایط برای تغییر توازن قوا به سود پائینی‌های قدرت و عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و تغییر ساختاری و ایجاد موقعیت انقلابی و بسترسازی برای تکوین شوراهای دینامیک همگانی و سراسری و خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین و خودرهبر و مستقل فراهم می‌گردد» همان

شوراهای فراگیر و سراسری و همگانی در سطح کشور از محلات تا شوراهای استانی و کشوری که به صورت دینامیک بسترساز تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات) می‌شود.

۵ - دیالکتیک ساز و کار مبارزه «خیابان» با مبارزه «اعتصاب» در خصوص این دو نوع مبارزه و رابطه این دو نوع مبارزه با هم باید عنایت داشته باشیم که «یکی از عوامل مهم شکست حرکت‌های اعتراضی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه برابری طلبانه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، عدم پیوند بین دو شکل مبارزه «خیابان» و «اعتصاب» بوده است». به طوری که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «تقریباً تمامی حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی که در طول ۴۳ سال گذشته بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم انجام گرفته است برخوردار از این آفت و آسیب بوده است»؛ و البته «تنها استثناء در این رابطه جنبش معلمان ایران می‌باشد که حداقل در دو دهه گذشته و به خصوص در سه سال گذشته تلاش کرده‌اند تا در حرکت اعتراضی مطالباتی خود دو شکل مبارزه «خیابان» و «اعتصاب» را با هم پیوند بدهند». لذا همین امر باعث گردیده است که «جنبش معلمان ایران تنها جنبش مطالباتی سازمان یافته سراسری است که توانسته است توسط حرکت سازمان یافته سراسری خود در عرصه میدانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در برابر مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی کند». یادآوری می‌کنیم که اگر چه حرکت‌های جنبش مال‌باختگان و جنبش کامیون‌داران در فرایند سوم (از تابستان ۹۶ الی الان) توانسته است در عرصه میدانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در برابر قبول مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی سازند، حرکت جنبش مطالباتی آنها هرگز

صورت سازمان یافته میدانی نداشته است و فراخوانی و اطلاع رسانی آنها تنها توسط فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی صورت می‌گرفته است اما برعکس آنها جنبش معلمان تنها جنبش دینامیک مطالباتی جامعه بزرگ ایران می‌باشد که دارای سازمان‌یابی و سازماندهی سراسری کشوری می‌باشند. به طوری که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «سازمان‌یابی جنبش معلمان ایران از معلمان روستا و معلمان عشایر تا معلمان شهرهای کوچک و بزرگ آن هم به صورت دینامیک و تکوین یافته از پائین و به صورت میدانی مادیت پیدا کرده است». بی‌تردید، در این رابطه است که می‌توانیم در خلاء سازمان‌یابی سراسری گروه‌های مختلف اجتماعی از کارگران تا زنان و کارمندان و حتی دانشجویی، مبارزه و تشکل و سازمان‌یابی سراسری و آگاهی‌یابی و شکل مبارزه دو مولفه‌ای معلمان به عنوان الگو نمونه برای ما باشند. نباید فراموش کنیم که «بزرگ‌ترین درسی و پیامی که جنبش معلمان ایران به تمامی کنش‌گران خیزشی و جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین (گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران چه در جبهه آزادی خواهانه اقشار میانی جامعه و چه در جبهه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران) می‌دهند اینکه بدون آگاهی‌یابی سراسری و بدون سازمان‌یابی فراگیر و همگانی و بدون رهبری درون‌زاد دموکراتیک و بدون آلت‌رناتیوسازی درون‌زاد نه تنها نمی‌توان به بسیج کنش‌گران دست پیدا کرد و نه تنها نمی‌توان مبارزه صنفی و مدنی و سیاسی خود را توده‌ای کرد و نه تنها نمی‌توان به پیوند افقی و عمودی بین کنش‌گران جنبشی و خیزشی دست پیدا کرد» از همه مهمتر اینکه «نمی‌توانیم به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی دست پیدا کنیم و نمی‌توانیم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در برابر قبول مطالبات خودمان حاضر به عقب‌نشینی کنیم و نمی‌توانیم دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم

مطلقه فقهاتی حاکم از سرکوب حرکت‌های اعتراضی خود خسته و ناتوان سازیم؛ و نمی‌توانیم دو شکل مبارزه «خیابان» و «اعتصاب» را به هم پیوند بدهیم». همچنین درس بزرگ دیگری که جنبش دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین معلمان ایران به ما می‌آموزند اینکه «تنها سرپلی که در بستر دیالکتیک ساز و کار مبارزه می‌تواند شکل مبارزه «خیابان» را با شکل مبارزه «اعتصاب» پیوند بدهد، سازمان‌یابی و تشکل‌یابی و رهبری دینامیک و دموکراتیک درون‌زاد تکوین یافته از پائین است.»

پر پیدا است که اگر در جنبش سبز سال ۸۸ این جنبش حتی با تظاهرات چهار میلیون نفری در ۲۵ خرداد در خیابان آزادی نتوانست رژیم مطلقه فقهاتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای را وادار به عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های حداقلی کنش‌گران (که در شعار «رأی من کو؟» آنها خلاصه می‌شد) بکند، منحصر شدن مبارزه آنها در شکل «خیابان» بود. بی‌تردید اگر رهبری جنبش سبز در آن زمان همراه با توده‌ای شدن حرکت جنبش سبز، تنها به شکل مبارزه «خیابان» قناعت نمی‌کرد و می‌توانست شکل مبارزه «خیابان» را به شکل مبارزه «اعتصاب» پیوند بدهد، آنها می‌توانستند به سادگی حزب پادگانی خامنه‌ای را وادار به عقب‌نشینی و تغییر توازن قوای میدانی به سود خود بکنند. از اینجاست که باید نتیجه‌گیری کنیم که «لازمه پیوند دو شکل مبارزه «خیابان» و «اعتصاب» در عرصه حرکت‌های اعتراضی دینامیک جنبشی و خیزشی خودجوش و تکوین یافته از پائین، آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی دینامیک و دموکراتیک سراسری می‌باشد.»

۶ - دیالکتیک شعار و هدف برابری خواهانه و آزادی خواهانه. برای فهم بیشتر جوهر این دیالکتیک، لازم است که در مقایسه بین ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری با خیزش‌های ملی دی‌ماه

۹۶ و آبان ماه ۹۸ در نظر داشته باشیم که در خیزش‌های ملی دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ از آنجائیکه خاستگاه این دو خیزش پائینی‌های جامعه ایران بودند، همین امر باعث گردید تا در «دو خیزش ملی دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ شعار مبارزه بابتی عدالتی و نفی گرانی و تورم و مبارزه با فقر و فلاکت عمده بشود»، در صورتی که برعکس «در ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری شعار رهایی زن ایرانی از حصار تبعیض جنسیتی و حق آزادی در انتخاب پوشش و شعار مبارزه با استبداد و رفع اختناق سیاسی - اجتماعی عمده می‌باشد». البته معنای این حرف آن نیست که در ابرحرکت اعتراضی جاری «مبارزه با فقر و فلاکت و گرانی و تورم و بیکاری وجود ندارد»، داوری فوق ما در اینجا در این رابطه است که در مقایسه بین ابرحرکت اعتراضی جنبشی - خیزشی جاری با خیزش‌های ملی دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ کاملاً دیالکتیک شعار و هدف مبارزه کنش‌گران در حرکت‌های اعتراضی فوق مشخص می‌شود. به طوری که در فرموله کردن این تضاد در شعار و هدف می‌توانیم بگوئیم که «شعار و هدف مبارزه سیاسی کنش‌گران خیزشی و جنبشی اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری ایران آزادی خواهی و رهایی زن و رفع تبعیض جنسیتی و حق آزادی در انتخاب پوشش و رفع خفقان سیاسی در جامعه ایران می‌باشد»، در صورتی که «شعار و هدف مبارزه پائینی‌های جامعه ایران از ۲۲ میلیون حاشیه‌نشینان شهری تا اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران مقابله با فقر و فلاکت و تورم و گرانی و بیکاری و غیره می‌باشد». نباید فراموش کنیم که «به لحاظ بافت و خواستگاه طبقاتی اکثریت بزرگ کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی و ملی جنبشی - خیزشی جاری اقشار میانی و طبقه متوسط شهری می‌باشند». در صورتی که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم «خاستگاه اکثریت کنش‌گران خیزش‌های ملی دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ پائینی‌های جامعه بزرگ ایران می‌باشد».

همچنین یادمان باشد که آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، «غایب بزرگ سه ابرحرکت اعتراضی فوق جامعه بزرگ ایران، جنبش سراسری و طبقه‌ای کارگری ایران می‌باشد که هم در این سه ابرخیزش غایب بوده‌اند و هم در جنبش عظیم سبز سال ۸۸ غایب بوده‌اند و هم در ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتوانسته‌اند یک حرکت جمعی فراگیر اعتصابی و حتی خیابانی و حتی در حد جنبش معلمان ایران داشته باشند». بی‌تردید همین امر باعث گردیده است که مطالبات امروز طبقه کارگر ایرانی در حد همان مطالبات حداقلی چهار دهه گذشته خود می‌باشند و طبقه کارگر ایران نه تنها در طول ۴۳ سال گذشته نتوانسته‌اند در عرصه مطالبات خود رشد چشم‌گیری داشته باشند و همچنین طبقه کارگر ایران در طول ۴۳ سال گذشته نتوانسته‌اند به سازمان‌یابی درونی خود بپردازد و نتوانسته‌اند پس از ۴۳ سال «از طبقه‌ای در خود» بدل «به طبقه‌ای برای خود» بشوند و نتوانسته‌اند به آلترناتیو درون‌زاد ایجابی برای خود دست پیدا کنند و نتوانسته‌اند در پیوند افقی با دیگر جنبش‌های دموکراتیک ایران اعم از جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش دانشجویی به صورت فراگیر؛ و سازمان‌یافته قرار بگیرند و نتوانسته‌اند حتی در عرصه درون طبقاتی خودشان به وحدت و یکپارچگی با لایه‌های مختلف کارگری دست پیدا کنند و نتوانسته‌اند از مراحل اولیه مبارزه صنفی آن هم به صورت کارگاهی و خیابانی فراتر بروند و نتوانسته‌اند جوهر مبارزه صنفی - صنفی خود بدل به مبارزه صنفی - سیاسی یا سیاسی - صنفی و یا سیاسی - سیاسی بکنند و نتوانسته‌اند در حد سال ۵۷ به رهبری اقشار میانی جامعه ایران در مبارزه ضد استبدادی تن بدهند و نتوانسته‌اند به آگاهی‌یابی فراگیر طبقه‌ای که لازمه سازمان‌یابی سراسری است، دست پیدا کنند از همه مهمتر اینکه طبقه کار ایران در طول ۴۳ گذشته نتوانسته است در عرصه کارگاهی و طبقه‌ای سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی و

فسادساز حاکم بر نظم موجود کشور ایران را که عامل اصلی استثمار انسان از انسان و استثمار دسترنج او و عامل اصلی فقر و فلاکت امروز جامعه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران می‌باشد به چالش جدی بکشند. یادآوری می‌کنیم که طرح نفی خصوصی‌سازی که بدون تردید دارای جوهر به چالش کشیدن سرمایه‌داری نفتی و رانتی و فقهاتی و فسادزای حاکم می‌باشد، در طول ۴۳ سال گذشته در جنبش کارگری ایران تنها محدود به بعضی از حرکت‌های اعتراضی کارگری مثل جنبش کارگران مجتمع هفت تپه و یا فولاد اهواز و یا هپکو و یا آذربایجان و بعضی از معادن بوده است و اصلاً و ابداً حتی مبارزه با خصوصی‌سازی به عنوان یک شعار فراگیر طبقه‌های برای اردوگاه عظیم نیروی کار ایران مطرح نشده است.

باری، از اینجاست که باید بگوئیم «یکی از درس‌های مهمی که ابرحرکت عظیم و ملی جاری به ما آموخته است، منهای اینکه جوهر و شعار و هدف مبارزه جنبش‌های زنان و دانشجویی و دانش‌آموزی در شرایط امروز جامعه ایران دموکراتیک و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش می‌باشند و منهای اینکه خاستگاه اصلی جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش دانشجویی ایران اقشار میانی جامعه بزرگ ایران می‌باشد و منهای اینکه این ابرحرکت اعتراضی در چارچوب شعارهای دموکراتیک زن، زندگی، آزادی، نه تنها توانسته است برای اولین بار بین جنبش‌های دینامیک زنان و دانشجویی و غیره با خیزش‌های پائینی پیوند میدانی ایجاد نمایند و نه تنها توانسته است که شعار رهائی زن

ایرانی از تبعیض‌های آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به عنوان شعار محوری خود مطرح نماید و نه تنها توانسته است که برای اولین بار جایگاه برتر زن ایرانی در جنبش‌ها و خیزش‌های اعتراضی (بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به نمایش بگذارد و نه تنها توانسته است این حقیقت را آفتابی کند که رهائی زن ایرانی می‌تواند به عنوان شعار محوری در راستای توده‌گیر حرکت اعتراضی باشد و نه تنها توانسته است برای اولین بار با پیوند بین حرکت‌های جنبشی دینامیک و حرکت‌های خیزشی عمر حرکت جنبشی - خیزشی را طولانی‌تر بکنند و نه تنها این ابرحرکت اعتراضی و ملی ضد استبدادی جاری توانسته است بین گروه‌های مختلف جامعه ایران از هنرمندان و ورزشکاران تا دانشجویان و دانش‌آموزان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیر پیوستگی و همبستگی بوجود بیاورد و نه تنها توانسته است برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه سرکوب حرکت‌های اعتراضی مستأصل بکند و نه تنها در عرصه سرکوب حرکت‌های اعتراضی برای اولین بار توانسته است حتی در جریان‌های داخلی حکومت و قدرت دو دستگی بوجود بیاورد»، بلکه از همه این‌ها مهم‌تر اینکه «این ابرحرکت خیزشی و جنبشی جاری برای اولین بار توانسته است شرایط برای پیوند دو شعار آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه در عرصه دیالکتیک شعار و هدف بوجود بیاورد.» ►

پایان

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

وظایف و مسئولیت کنش‌گران

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

در تندپیچ حرکت سیاسی - اجتماعی امروز مردم ایران

و برنامه‌محور کنش‌گران جنبش ضد استبدادی بود که توانست هژمونی خودش را بر آن جنبش از بالا تزیق بکند و توانست نظریه دگماتیست و ارتجاعی و استبدادساز ولایت فقیه خود را به عنوان گفتمان مسلط بر آن جنبش و آن انقلاب در آورد. پر پیداست که اگر جامعه سیاسی سال ۵۷ می‌توانست به کنش‌گران جنبش ضد استبدادی، آگاهی ایجابی آلترناتیوساز و مانیفست و برنامه‌محور بدهند، دیگر خمینی و حفره آگاهی ایجابی) هژمونی خودشان را به عنوان تنها آلترناتیو و همچنین نظریه دگماتیسم و ارتجاعی و استبدادساز ولایت فقیه را به عنوان گفتمان مسلط بر جنبش ضد استبدادی و انقلاب ۵۷ در آورند.

باری، به همین دلیل است که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید «در تعریف مسئولیت و وظایف خودشان نسبت به حرکت ملی خیزشی -

۱- کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران لازم است که عنایت داشته باشند که در عرصه حرکت ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری مردم ایران و در شرایط کنونی، «امر توسعه و دموکراسی عمیقاً با عدالت اجتماعی در هم آمیخته است» یعنی «بدون تأمین عدالت اجتماعی پیشبرد امر دموکراسی و توسعه غیر ممکن می‌نماید»؛ به عبارت دیگر «مردم امروز جامعه بزرگ ایران هم نان می‌خواهند و هم آزادی». البته معنای دیگر این حرف آن است که «نه می‌توان به بهانه آزادی نان را از مردم گرفت و نه می‌توان به بهانه نان مردم را از آزادی محروم کرد.»

۲- کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط تندپیچ حرکت سیاسی امروز جامعه بزرگ ایران باید به این نکته محوری توجه بکنند که «در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) تکیه بر آگاهی‌یابی ایجابی بر پایه آلترناتیوسازی و برنامه و مانیفست محوری باید جایگاه محوری برای آنها داشته باشد»؛ زیرا «آگاهی‌یابی با جوهر سلبی برای کنش‌گران حرکت ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری باعث می‌گردد که این حرکت عظیم ملی ضد استبدادی را آستن آفات بسیاری بکند». برای فهم این آفات تنها کافی است که به آسیب‌شناسی علل شکست جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ بپردازیم، زیرا اگر در آسیب‌شناسی شکست جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) رهبری خمینی و گفتمان مسلط ولایت فقیه او به عنوان عامل شکست آن انقلاب تعریف بکنیم، بدون تردید این ضعف عمده جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران ریشه در خلاء آگاهی ایجابی آلترناتیوساز و مانیفست‌محور و برنامه‌محور کنش‌گران جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ از رأس تا قاعده داشته است؛ به بیان دیگر خمینی در سال ۵۷ در خلاء آگاهی ایجابی آلترناتیوساز و مانیفست

جنبشی ضد استبدادی جاری، آگاهی‌یابی ایجابی آلترناتیوساز و برنامه و مانیفست‌محور را در نوک پیکان وظایف خود قرار بدهند». لذا، در خصوص «خودآگاهی ایجابی موضوع آگاهی‌یابی فوق باید عنایت داشته باشیم که مهمترین مشخصه آگاهی ایجابی (در منظومه معرفتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) جامعه‌محور بودن می‌باشد». یادمان باشد که «در عرصه تئوری سیاسی تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران، غایب بزرگ خود جامعه است». طبیعی است که وقتی که جامعه غایب باشد، قطعاً جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران که به عنوان تنها نیروی عامل حرکت تغییرساز می‌باشند، نیز یا غایب خواهند بود و یا حداکثر می‌توانند نقش ابزاری داشته باشد، نه نقش تنها فاعل اجتماعی؛ بنابراین از اینجا است که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید «در عرصه جهان‌بینی و رویکرد جامعه‌محور باشند تا بتوانند جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین را به عنوان نیروی عامل و فاعل جامعه‌ساز تعریف بکنند».

۳- کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در خصوص تعریف وظایف‌شان نسبت به حرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری (در کادر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و در چارچوب دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی به عنوان موتور حرکت جامعه) باید بر جایگاه تأثیر آگاهی‌تئوریک نسبت به کنش‌گران حرکت عظیم خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، تکیه استراتژیک بکنند چراکه منهای اینکه «آگاهی‌یابی بسترساز سازمان‌یابی کنش‌گران می‌باشد و منهای اینکه آگاهی‌یابی اگر

به صورت ایجابی صورت بگیرد (و محدود به آگاهی سلبی نشود)، خودآگاهی می‌تواند برای توده‌ها آلترناتیوساز و برنامه و مانیفست‌محور باشد» از همه مهمتر اینکه «تحت تأثیر این آگاهی‌یابی است که انرژی عظیم کنش‌گران این حرکت ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری می‌تواند در پراکسیس ضد استبدادی جاری آزاد بشود.»

۴- کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط خودویژه اجتماعی - اقتصادی - سیاسی کشور ایران که ابر حرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری روند رو به اعتلای خود را طی می‌کند، علاوه بر اینکه باید فعالیت راهبری (نه رهبری) این ابر حرکت اعتراضی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی، در راستای آگاهی‌یابی ترویجی و تبلیغی و تهییجی دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی و برتری دادن به آگاهی‌یابی ایجابی آلترناتیوسازی دینامیک و دموکراتیک توسط خود مردم و همچنین آگاهی‌یابی ایجابی مانیفست‌محور و برنامه‌محور و طرح آگاهی‌یابی سلبی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بستر آگاهی‌یابی ایجابی و تکیه بر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه آگاهی‌یابی میدانی حاصل دیالکتیک عینی جامعه بزرگ ایران و سازمان‌یابی گروه‌های مختلف اجتماعی باشد، محدود نکردن عرصه پراکسیس آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری و گفتمان‌سازی حرکت خود به فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و برتری دادن به حضور میدانی در رابطه با آگاهی‌یابی و راهبری (نه رهبری) و سازمان‌یابی کنش‌گران ابر حرکت عظیم خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، از دیگر وظایف فوری کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

باری، از اینجا است که لازم است «بیش از هر چیز باید عنایت داشته باشیم که کنش‌گران جنبش پیشگامان

مستضعفین ایران توسط حضور فیزیکی در عرصه میدانی (این ابر حرکت عظیم خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری) نباید (مانند جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) به دنبال ایجاد شکاف در بین کنش‌گران عظیم مردم ایران و ایجاد فرقه و جریان خاص برای خود باشند و نباید به دنبال یارگیری و عضوگیری از کنش‌گران این حرکت عظیم باشند». پیشگامان وظیفه دارند که «آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری و آسیب‌شناسی و گفتمان‌سازی و ارائه برنامه حداقلی و حداکثری خودشان را بر پایه خواسته‌های عمده و اصلی کنش‌گران این حرکت عظیم به انجام برسانند». پیشگامان باید بدانند که «آگاهی و گفتمان و آلترناتیو همیشه از دل پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه بزرگ ایران بیرون می‌آید، نه حاصل حرکت فردی و ذهنی و مجرد و انتزاعی است»؛ بنابراین در تحلیل نهائی باید داوری کنیم که «همه جنبش‌های مختلف مدنی، اجتماعی، فرهنگی، طبقاتی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران، حرکت خود را در ابر حرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری به نمایش می‌گذارند». پیشگامان باید عنایت داشته باشند که در تحلیل نهائی جنبش‌های عظیم اجتماعی (مثل حرکت عظیم ضد استبدادی جاری) برآیند کنش‌های همه گروه‌های جامعه بزرگ ایران می‌باشد که با عمده شدن شعار «مبارزه با استبداد و به چالش کشیدن سیاسی موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این جنبش‌های مختلف گروه‌های گوناگون جامعه بزرگ ایران در کادر این ابر حرکت عظیم (خیزشی - جنبشی) ضد استبدادی توانسته‌اند وحدت و پیوند و همبستگی خود را به نمایش بگذارند.»

۵ - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران و در کادر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان

مستضعفین ایران و در چارچوب مسئولیت محوری سازمان‌یابی کنش‌گران خیزشی و جنبشی این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری، باید عنایت داشته باشند که «مهم‌ترین مشخصه سازمان‌یابی این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری، سازمان‌یابی افقی و شبکه‌ای و خودجوش و تکوین یافته از پائین می‌باشد» بنابراین، در این رابطه است که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز نباید «در راستای سازمان‌یابی کنش‌گران این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری مردم ایران بر سازمان‌یابی عمودی تکیه بکنند»؛ چراکه «سازمان‌یابی عمودی علاوه بر اینکه در برابر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ضربه‌پذیر می‌باشند» و همچنین علاوه بر اینکه «جایگزین کردن سازماندهی عمودی به جای سازماندهی افقی باعث جایگزین کردن سازماندهی از بالا به صورت مکانیکی به جای سازماندهی دینامیک خودجوش تکوین پیدا کرده از پائین می‌شود» از همه مهمتر اینکه «جایگزین کردن سازماندهی عمودی به جای سازماندهی افقی، باعث به چالش کشیده شدن وحدت درونی شاخه‌های مختلف جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی و طبقاتی و اجتماعی می‌شود»؛ چراکه «برای سازماندهی عمودی ما مجبوریم سازماندهی را فقط مشمول گروه خاص و جنبش مشخص بکنیم» در صورتی که «در سازماندهی افقی به صورت شبکه‌ای، دیگر نیازمند به جداسازی گروه‌های مختلف اجتماعی و یا جنبش‌های مختلف به صورت جداگانه نیستیم.»

۶ - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در رابطه با تعریف وظیفه و مسئولیت خودشان نسبت به این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری (در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود) لازم است که توجه داشته باشند که «تنها و تنها آگاهی

تطبیقی حاصل دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی آن هم به صورت کنکرت و مشخص می‌تواند شرایط برای سازمان‌یابی افقی در میان کنش‌گران حرکت عظیم ضد استبدادی جاری ایجاد نماید»، بنابراین، در این رابطه است که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید توجه داشته باشند که «تبلیغ و ترویج هر گونه آگاهی دگماتیستی و انتزاعی و آگاهی‌های انطباقی در میان کنش‌گران این حرکت عظیم اعتراضی نه تنها باعث اعتلای این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری نمی‌شود و نه تنها بستر ساز سازماندهی کنش‌گران این حرکت ضد استبدادی جاری با مکانیزم و شیوه افقی دینامیک خودجوش و تکوین یافته از پائین نمی‌شود، از همه مهمتر اینکه تجربه بیش از ۸۰ سال گذشته حرکت جامعه سیاسی (از شهریور ۲۰ الی الان) چه در فاز تحزب‌گرایانه لنینیستی و چه در فاز چریک‌گرایانه رژی دبره‌ای و چه در فاز ارتش خلقی مائوئیستی و غیره و غیره نشان داده است که در تحلیل نهائی تبلیغ آگاهی دگماتیستی و آگاهی‌های انطباقی مهمترین فونکسیون‌ها که در جامعه بزرگ ایران دارد جدا شدن نیروهای پیشاهنگ به عنوان موتور کوچک از موتور بزرگ (مبارزه و حرکت توده‌های جامعه بزرگ ایران) می‌باشد» بنابراین از اینجا است که باید بگوئیم «وظیفه محوری کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه آگاهی‌یابی، کشف آگاهی تطبیقی در بستر دیالکتیک عین و ذهن جامعه، آن هم به صورت میدانی و مشخص و کنکرت است، نه چیزی غیر از این.»

۷- در رابطه با راهبری (نه رهبری) این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری مردم ایران، کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران برای اینکه بتوانند گفتمان خودشان را در نبرد با دیگر گفتمان‌های موجود دگماتیستی و انطباقی، بدل به گفتمان

مسلط بکنند، لازم است که گفتمان خودشان بر پایه شعار دو مؤلفه‌ای «نان و آزادی یا جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و جبهه عظیم نیروی کار اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران بنمایند». پر واضح است که هر گونه «طرح گفتمان تک مؤلفه‌ای یا بر پایه آزادی صرف و یا بر پایه نان صرف در حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نمی‌تواند نمایش مطالبات همه کنش‌گران این حرکت عظیم بشوند». لذا در نهایت همین امر باعث می‌گردد تا کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نتوانند گفتمان خودشان را بدل به گفتمان مسلط در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران بکنند. همچنین در این رابطه است که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید بدانند که «به لحاظ ساختاری، هرم کنش‌گران حرکت عظیم ضد استبدادی جاری صورت دو مؤلفه‌ای خیزشی و جنبشی دارد»؛ که معنای دیگر این حرف آن است که «نه تنها به لحاظ جوهر کنش‌گری آن‌ها متفاوت می‌باشند و نه تنها حرکت دینامیک تکوین یافته از پائین آنها صورت متفاوت دارد، بلکه جبهه خیزشی قاعده این حرکت ضد استبدادی جاری جوهر خود به خودی دارد، اما جبهه جنبشی بدنه و رأس هرم ساختاری این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری جوهر خودسازمانده دارد، از همه مهمتر اینکه جبهه خیزشی قاعده هرم کنش‌گران این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری به علت اتمیزه و بی‌سر بودن مستعد حرکت به سمت پوپولیسم فرصت‌طلب راست و چپ‌گرا دارد، در صورتی که خودویژگی خودرهبری به صورت دینامیک و دموکراتیک جبهه جنبشی از این آفت بزرگ دور می‌باشد» و همین خودویژگی کنش‌گران جنبشی (برعکس کنش‌گران خیزشی) است که شرایط برای رهبری دینامیک و دموکراتیک جبهه جنبشی بر جبهه خیزشی حرکت عظیم ضد

استبدادی جاری فراهم کرده است.

۸- در رابطه با این حرکت عظیم خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید بدانند که «تازمانی که در عرصه دیالکتیک نیروهای متضاد جامعه امروز ایران یعنی تضاد بین نیروهای بالائی قدرت با نیروهای پائین قدرت، توازن قدرت به صورت استراتژیک و فراگیر به سود پائینی‌های قدرت تغییر نکند، علاوه بر اینکه جامعه ایران وارد موقعیت انقلابی نمی‌شود و علاوه بر اینکه شرایط برای سرکوب این حرکت ملی ضد استبدادی جاری همچنان وجود دارد، از همه مهمتر اینکه هنوز شرایط برای تکوین شوراها و فراگیر و سراسری دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین جهت نهادینه کردن جامعه عظیم جنبشی مدنی و سیاسی دینامیک و دموکراتیک فراهم نمی‌شود.»

۹- کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید بدانند که «علت اینکه در این حرکت عظیم و ملی ضد استبدادی جاری گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران از زنان، معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران، کارمندان، بازنشستگان، اقلیت‌های قومی و مذهبی وارد پراکسیس عظیم سیاسی - اجتماعی ضد استبدادی فعلی شده‌اند، به خاطر شرایط عینی استخوان‌سوز و خانمان‌سوز فقر و فلاکت و اختناق تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر همه گروه‌های اجتماعی کشور ایران می‌باشد»، به بیان دیگر آنچه که باعث گردیده در این شرایط مردم ایران به عنوان فاعل اجتماعی وارد این حرکت ملی و عظیم ضد استبدادی بشوند، دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی می‌باشد. البته این موضوع اگر چه می‌تواند در عرصه ایجاد حرکت همگانی مردم ایران مثبت باشد، اما در عرصه جبهه خیزشی این حرکت عظیم ضعف شرایط ذهنی

و عقب‌گرد عوامل ذهنی نسبت به عوامل عینی، یک خطر و یک آفت بزرگ برای این حرکت عظیم ضد استبدادی جاری مردم ایران می‌باشد که مسئولیت کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در کادر استراتژی آگاهی‌بخش را دو چندان می‌کند.

۱۰- کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید بدانند که «در تعریف جایگاه آگاهی‌ایدئولوژیک در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود در شرایط امروز تندپیچ جامعه بزرگ ایران، ایدئولوژی مشمول عقایدی می‌شود که معطوف به کنش اجتماعی باشند، نه دستاوردهای نظری مجرد و انتزاعی ذهنی» بنابراین، «مسئولیت کنش‌گران جنبش پیشگامان در این شرایط در رابطه با گفتمان‌سازی به صورت مشخص و کنکرت این است که زمانه امروز جامعه بزرگ ایران را بدل به اندیشه و تئوریک نکنند نه زمانه گذشتگان و نه زمانه دیگر جوامع». از اینجاست که باید خطاب به کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بگوئیم که «وحدت اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران در این ابر حرکت عظیم و ملی ضد استبدادی جاری هرگز تکرار همه با هم جنبش اجتماعی سال ۵۷ مردم ایران (تحت شعار همه باهم پوپولیستی خمینی) نیست»، چرا که در حرکت ملی ضد استبدادی امروز جامعه ایران «این وحدت با حفظ کثرت صورت گرفته است» در صورتی که «در وحدت اجتماعی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ کثرت مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی در پای وحدت قالبی تزریقی از بالا ذبح شده بود». علی‌هذا، از اینجاست که باید بگوئیم که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران موظفند که «در گفتمان‌سازی و آگاهی‌یابی و طرح برنامه و مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی مانند خمینی و حواریونش در سال ۵۷ کثرت را در پای وحدت ذبح نکنند». بدین ترتیب است که باید

داوری کنیم که شعار «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات بین همه جامعه به صورت بالسویه) باطل السحر تمامی گفتمان‌های ارتجاعی و دگماتیستی و انطباقی است که در این شرایط توسط جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ مطرح می‌شود» بنابراین از اینجا است که باید داوری کنیم «در این شرایط هیچکدام از آلترناتیوها و گفتمان‌های برونی و داخل (از راست تا چپ چپ) آن رابطه ارگانیکی لازم با جنبش‌ها و خیزش‌های و حرکت عظیم ضد استبدادی جاری امروز جامعه ایران ندارند.»

۱۱- کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید بدانند که آنچه که در ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی رخ داده است هرگز و هرگز توسعه نبوده و نیست و نخواهد بود، بلکه برعکس رشد فاسدترین و مهار گسیخته‌ترین نوع سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته و فقهاتی است که به قیمت ویرانی اقتصاد و فرهنگ و زیست بوم کشور ایران تمام شده است، بنابراین در این رابطه است که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران وظیفه دارند که «در بستر آگاهی‌یابی ایجابی مانیفست و برنامه‌محور خود، سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته و فقهاتی حاکم را به صورت ساختاری به چالش بکشند.»

۱۲- کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای نوع رویکرد و شیوه و مکانیزم پیوند با کنش‌گران حرکت عظیم و ملی ضد استبدادی جاری تنها و تنها باید «با رویکرد جنبش‌محور دینامیکی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین آن هم به صورت افقی (نه

عمودی) بتوانند به صورت ارگانیک و دموکراتیک و دینامیک از پائین با این حرکت عظیم و ملی پیوند ارگانیک حاصل نمایند نه با رویکرد جریان‌محور و یا حزب‌محور و چریک‌محور و ارتش خلقی محور.»

۱۳- کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در رابطه با این حرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری مردم ایران وظیفه دارند که «دستاوردها و تجارب مربوط به این ابرحرکت ضد استبدادی و دیگر حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته مردم ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) را به صورت مرحله‌ای جمع‌بندی و تئوریزه نمایند و به صورت اصول تجربه شده، در راستای آموزش و آگاهی‌یابی کنش‌گران این حرکت عظیم ضد استبدادی مردم ایران در حال و آینده در آورند». یادمان باشد که «مهم‌ترین ضعف نیروهای جامعه سیاسی ایران در سال ۵۷ این بود که آنها این وظیفه مهم پیشاهنگی و پیشگامی و پیشروی‌ای خودشان نسبت به حرکت توده‌ها به انجام نرساندند». لذا، در این رابطه است که باید داوری کنیم که «این موضوع جزء اصول حرکت پیشگامی کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد». اضافه کنیم که «این جمع‌بندی و تئوریزه کردن باید هم در عرصه تاکتیکی و هم در عرصه استراتژی و هم در عرصه آگاهی‌یابی و سازماندهی توده‌های کنش‌گر حرکت‌های اعتراضی صورت بگیرد»؛ بنابراین لازم است که توجه داشته باشیم که «در عرصه سازماندهی افقی و آگاهی‌یابی ایجابی و راهبری تطبیقی و گفتمان‌سازی مشخص و کنکرت، وظیفه داریم که تجارب مبارزه خود مردم ایران در داخل کشور تئوریزه بکنیم». تکیه انطباقی کردن بر تجارب مبارزه دیگر جوامع آنچنانکه در فرایند ۸۰ سال گذشته مبارزه جامعه سیاسی ایران (از شهریور ۲۰ تا به امروز) توسط رویکرد سه مؤلفه‌ای حزب‌گرایانه و

چریک‌گرایانه و ارتش خلقی صورت گرفته است، یک اشتباه بزرگ و نابخشودنی می‌باشد.

۱۴ - وظیفه اصلی کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «در رابطه با سازماندهی کنش‌گران حرکت عظیم ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری مردم ایران، خودسازماندهی توسط خود جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک این حرکت عظیم ضد استبدادی می‌باشد، نه سازماندهی آنها از طریق جنبش پیشگامان مستضعفین ایران». البته معنای دیگر این حرف آن است که «هرگز در عرصه سازماندهی کنش‌گران حرکت ملی ضد استبدادی جاری مردم ایران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نباید جایگزین خود جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین بشود»؛ به بیان بهتر باید بگوئیم که وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران این است که آنها کاری نکنند تا جنبش‌های خودجوش و دموکراتیک تکوین یافته از پائین از صورت «جنبش‌های در خود» بدل به «جنبش‌های برای خود» بشوند؛ و البته این مهم اتفاق نمی‌افتد، «جز با سازمان‌یابی به صورت خودسازمانده از درون نه سازماندهی از بیرون، زیرا هرگونه سازماندهی از بیرون باعث طفیلی شدن حرکت آنها می‌شود». به صورت مجمل و کپسولی باید بگوئیم «وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تلاش برای «خودسازماندهی» جنبش‌های خودسازمانده و خودجوش و دینامیک تکوین یافته از پائین و مستقل می‌باشد.»

۱۵ - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در رویکرد کلی خود لازم است که توجه داشته باشند که:

الف - باید طرفدار تحول ساختاری سیاسی و اجتماعی در بستر تحول فرهنگی از پائین باشیم.

ب - باید معتقد به امامت و وراثت مستضعفین با عضله خود مستضعفین بالنده جامعه باشیم.

ج - باید معتقد به تحول ساختاری سیاسی و اجتماعی بر پایه جنبشی دینامیک باشیم.

د - باید نان و آزادی را در کنار هم تعریف بکنیم، نه جدای از هم.

ه - باید رویکرد جامعه‌محور و جنبش‌محور داشته باشیم، نه رویکرد دولت‌محور یا حزب‌محور و یا چریک‌محور و یا ارتش خلقی محور و غیره.

و - باید به مبارزه در شکل پیشگامی اعتقاد داشته باشیم، نه مبارزه در شکل پیشاهنگی.

ز - باید در عرصه تعریف دموکراسی معتقد به مهار قدرت در بالا توسط قدرت‌یابی از پائین بر پایه جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک بشویم.

ح - باید به دنبال اسلام و دین به عنوان یک نیروی اجتماعی باشیم، نه به عنوان یک نیروی حکومتی.

ط - باید شعار استراتژیک ما: «آگاهی، آزادی و برابری» باشد.

ی - باید بر این باور باشیم که تنها تحت تأثیر آگاهی کنکرت یا خودآگاهی که از دل دیالکتیک جامعه حاصل می‌شود (نه آگاهی مجرد و انتزاعی) است که می‌توان انرژی جامعه در پراکسیس سیاسی - اجتماعی آزاد کرد.

ک - باید خواهان تغییر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر پایه تغییر سرمایه‌داری باشیم نه در چارچوب سرمایه‌داری. ►

پایان

حرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، با گذشت بیش از یک‌ماه که از عمر آن می‌گذرد، چه درس‌هایی به ما می‌آموزد؟

امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اداری، آموزشی، مقننه و قضائی کشور ایران و انحصار منابع قدرت و ثروت و اطلاعات (در چارچوب اصل ۱۱۰ قانون اساسی ولایت‌مدار موجود) در دست قدرت مطلقه ولی فقیه (غیر پاسخگو و منتخب آسمانی از ازل یا غیر منتخب مردم و مادام‌العمر که مشروعیت خودش را از آسمان‌ها گرفته نه از مردم نگون‌بخت ایران) و پیوند با امپریالیسم‌ها شرق (تحت هژمونی امپریالیسم چین و روسیه) و اداره کشور به شیوه خودکامه و دیکتاتوری فردی و سرکوب مخالفین و منتقدین و تکیه بر گسل‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، جنسیتی، قومیتی بافت بومی و فرهنگی و اقتصادی جامعه بزرگ ایران و تکیه بر گفتمان ارتجاعی بازگشت به گذشته، تحت مدیریت روحانیت دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقهی، توانسته است استبداد فقهاتی خود را در جامعه بزرگ ایران نهادینه بکند.

۲ - حرکت خیزشی - جنبشی عظیم و ملی ضد استبدادی جاری امروز

۱ - حرکت خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری بیش از یک‌ماه که از عمر آن می‌گذرد، نشان داده است که هدف کنش‌گران این حرکت خیزشی جنبشی عبارت است از:

الف - تبدیل قدرت سیاسی خودکامه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به قدرت مقید و مبتنی به اراده جمعی تمامی مردم ایران، فارغ از هر گونه تبعیض جنسیتی، تبعیض مذهبی، تبعیض قومیتی، تبعیض سیاسی و اجتماعی و غیره.

ب - ایجاد تحولات ساختاری و سیاسی و اقتصادی بر پایه جامعه جنبشی فراگیر و سراسری و دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های درونی حکومت و جریان‌های جامعه سیاسی (از راست راست تا چپ چپ) داخل و خارج از کشور که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران (برای جریان خاص خود) هستند.

ج - فراهم آوردن شرایط دموکراتیک در جامعه بزرگ ایران، در راستای مشارکت مستقیم مردم ایران در عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خودشان.

د - جامعه امروز ایران پس از ۴۳ سال به این باور جمعی رسیده است که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی و قانون اساسی ولایت‌مدار این رژیم مطلقه فقهاتی، در تحلیل نهائی اعمال استبداد مطلقه فردی و اداره کشور به شیوه دیکتاتوری می‌باشد» که در طول ۴۳ سال گذشته (در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی، اسلام دگماتیست روایتی، اسلام دگماتیست زیارتی، اسلام دگماتیست ولایتی و اسلام دگماتیست مداحی‌گری) با تکیه بر آپارتاید جنسیتی، آپارتاید مذهبی، آپارتاید قومیتی و تکیه بر مناسبات سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته و فسادزای سیستمی و ساختاری و تکیه بر سرکوب، سرنیزه، جنایات و کشتار، اختناق و شکنجه و اعدام و تاراج و غارت سرمایه‌های اجتماعی، انسانی، فرهنگی و اقتصادی مردم نگون‌بخت ایران و پادگانی کردن تمامی

جامعه بزرگ ایران مولود:

اول - بحران حکومتی بر پایه ناکارآمدی و فساد فراگیر ساختاری و سیستمی.

دوم - بن بست در هزار تویی بحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی و غیره نظم حاکم بر کشور ایران.

سوم - گرایش ضد استبدادی اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری.

چهارم - شکاف دیکتاتوری مطلقه فردی و خواست مشارکت دموکراتیک در قدرت توسط مردم ایران.

پنجم - طغیان لایه‌های فرودست جامعه بزرگ ایران به علت گستردگی فقر مطلق و فقر نسبی و فلاکت خانمان سوز و بیکاری فراگیر و گرانی و تورم و کاهش قدرت خرید روزمره و ساعت‌مره و اقتصاد رکود - تورمی و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و رشد منفی یا نزدیک به صفر اقتصاد و تعطیلی واحدهای تولیدی و ساختار نامناسب.

ششم - شکست پروژه یکدست کردن قدرت در دست خود توسط خامنه‌ای و حزب پادگانی او، در فرایند پس‌سرکوب هولناک آبان‌ماه ۹۸ و به خصوص در طول بیش از یک سالی که از عمر دولت پادگانی ابراهیم رئیسی می‌گذرد.

هفتم - شکست پروژه دست‌ساز جریان اصلاح‌طلبان حکومتی (در رنگ‌های مختلف سفید، سبز، بنفش، کارگزاران و غیره که از خرداد ۷۶ با شعار: بازگشت به دوران طلایی دهه ۶۰ خمینی، توسعه سیاسی از بالا، رفرم در ساخت قدرت از بالا، تکیه بر صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای در عرصه تقسیم بازتقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت) جهت حفظ موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی تعیین شده بود

هشتم - شکست استراتژی حزب پادگانی خامنه‌ای در داخل کشور که بر پایه:

الف - تو، تالیتاریسم.

ب - حکومت‌مداری مطلقه.

ج - باور به کاربست سرکوب و خشونت و امنیتی کردن تمامی امور و تکیه بر تیغ و داغ و درفش در مسائل سیاسی - اجتماعی برای حفظ موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حفظ قدرت مطلقه خودش.

د - تکیه بر نیروی امنیتی - نظامی - پلیسی و پادگانی کردن تمام امور کشور اعم از سیاست و اقتصاد و اجتماع و فرهنگ و قوای مقننه و قضائیه و مجریه یا به عبارت دیگر تکیه بر سرنیزه برای حل هزار تویی بحران‌های حاکم بر نظم حاکم بر کشور ایران.

ه - تکیه استراتژیک بر سپاه و حمایت همه جانبه از آنها جهت تغییر توازن درونی قدرت به نفع آنها و یا چنگ انداختن سپاه و بسیج بر حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی، اداری، اجرائی، مقننه قضائی و حتی فرهنگی کشور.

نهم - پدید آمدن مافیای قدرت و ثروت و اطلاعات در چارچوب راست پادگانی (سپاه و بسیج) تحت هژمونی حزب پادگانی خامه‌ای یا به عبارت دیگر چنگ‌اندازی سپاه و بسیج بر کل اقتصاد کشور.

دهم - تشدید فساد گسترده سیستمی و ساختاری در تمامی ارکان رژیم مطلقه فقهاتی از بالا تا پائین.

یازدهم - وجود نهادهای متعدد و موازی نظامی و امنیتی و صرف بودجه‌های نجومی برای آنها.

دوازدهم - اختصاص بودجه‌های کلان نجومی به نهادهای مذهبی و در رأس آنها حوزه‌های فقهی حکومتی.

سیزدهم - وجود بنیادهای حکومتی اقتصادی و فرهنگی خارج از نظارت دولت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و در خدمت نهادهای روحانیت حوزه‌های فقهی حکومتی.

چهاردهم - انباشت فقر فلاکت مطلق در لایه‌های گسترده جامعه بزرگ ایران تا آنجائیکه طبق آمارهای خود رژیم، گستردگی فقر فلاکت در جامعه بزرگ ایران باعث گردیده که بیش از ۸۰ درصد جمعیت ایران برای تأمین حداقل معیشت زندگی خود نیازمند به کمک‌های صدقه‌ای

حکومتی تحت عنوان یارانه‌های حکومتی باشند. پانزدهم - تعمیق شکاف طبقاتی و تمرکز ثروت‌ها در لایه نازکی (که بنا به گفته محمد باقر قالیباف رئیس مجلس پادگانی یازدهم) یک درصدی‌ها که وابسته به حکومت می‌باشند و باعث گردیده است که در جامعه ایران در یک قطب بزرگ فقر فلاکت مترکم بشود و در قطب دیگر ثروت بیگران در دست لایه نازک یک درصدی‌ها متمرکز بشود که البته حاصل آن تعمیق بی‌سابقه شکاف فقر و ثروت و شکاف طبقاتی می‌باشد.

شانزدهم - شکاف عمیق جنسیتی بر پایه بالا رفتن درصد سواد و تحصیلات در میان جامعه زنان ایران (به طوری که بیش از ۶۸ درصد دانشجویان کشور زنان تشکیل می‌دهند) همراه با ارتقا آگاهی جامعه زنان ایران نسبت به حقوق شهروندی خودشان و ورود جامعه زنان ایران به عرصه اجتماعی و اقتصادی، همه باعث ایجاد شکاف بین موقعیت و منزلت زن ایرانی با فرهنگ مردسالاری و گفتمان زن‌ستیزانه اسلام دگماتیست فقهاتی و قوانین زن‌ستیزانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.

هفدهم - شکاف نسلی که مولود تحول جامعه جوان ایرانی از طریق آگاهی‌یابی و ارتباطات با اینترنت و کانال‌های ماهواره‌ای و شبکه‌های اجتماعی با جهان خارج می‌باشد، در تحلیل نهائی باعث گردیده است که جامعه جوان امروز ایران خواهان دموکراسی و آزادی فردی و اجتماعی در مقایسه با کشورهای پیشرفته بشوند، بنابراین «اختلاف رویکرد جامعه جوان ایران با رویکرد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که به دنبال تحمیل الگوی رفتاری و گفتاری در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی، زیارتی، روایتی، ولایتی و مداحی‌گری می‌باشند، باعث ایجاد شکاف نسلی بین حاکمیت و جامعه بزرگ جوان ایران شده است.»

یادمان باشد که مهسا امینی دختر جوان ۲۲ ساله کرد و سنی، سقزی، هم نماد سرکوب جامعه زنان ایران است و هم نماد سرکوب جامعه بزرگ جوان ایران می‌باشد و هم

نماد مظلومیت حاصل تبعیض اقلیت‌های قومی و مذهبی یا آپارتاید جنسیتی، آپارتاید قومیتی و آپارتاید مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. لذا به همین دلیل است که آنچنانکه بر روی سنگ قبرش هم نوشته شده است (که «مهسا تو نمردی، تو نماد و رمز شدی») قتل او توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نماد و رمزی شد تا باعث طغیان هماهنگ جامعه زنان و جامعه جوانان و جامعه اقلیت‌های قومی و جامعه اقلیت‌های مذهبی در پیوند با هم در جامعه بزرگ ایران بشود. بی‌شک استارت حرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری از روز شنبه ۲۶ شهریور ماه ۱۴۰۱ پس از مراسم تشییع جنازه او در سقز و سنندج مولود و سنتز همین طغیان خیزشی چهار جامعه بزرگ، زنان، جوانان، اقلیت‌های قومی - ملی و اقلیت‌های مذهبی می‌باشد، چراکه «کنش‌گران چهار جامعه فوق (زنان و جوانان و اقلیت‌های قومی - ملی و مذهبی) مهسا امینی را نماد مظلومیت خودشان در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف می‌کنند.»

هیجدهم - شکاف عمیق ملی - قومی یا مرکز - حاشیه در کشور ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به علت اختصاص بخش اعظم بودجه کشور در مناطق مرکزی و بی‌توجهی به توسعه مناطق مرزی کشور و نادیده گرفتن حقوق دموکراتیک اقلیت‌های قومی و مذهبی موجب فعال شدن گسل بزرگ ملی - قومی در جامعه بزرگ ایران شده است.

۳- حرکت ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، یک حرکت عظیم توده‌ای می‌باشد که به لحاظ ساختاری به صورت دو مؤلفه‌ای، خیزشی (در قاعده هرم ساختار این حرکت ملی) و جنبشی (در بدنه و رأس هرم ساختار این حرکت ملی) مادیت پیدا کرده است. در نتیجه «همین پیوند و بافت دو مؤلفه‌ای هرم ساختاری این حرکت ملی (که برای اولین بار در طول سه دهه گذشته

عمر حرکت‌های خیزشی و جنبشی جامعه بزرگ ایران، از نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ الی الان شکل گرفته است) باعث شده تا علاوه بر فراگیر و سراسری و توده‌ای شدن این حرکت ملی، بستر ساز دوام این حرکت نیز بشود». قابل ذکر است که در طول سه دهه گذشته تمامی حرکت‌های سیاسی - اجتماعی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، صورت تک مؤلفه‌ای یا خیزشی و یا جنبشی داشته است، بنابراین، حرکت عظیم و ملی ضد استبدادی جاری، اولین حرکت اعتراضی ملی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد که هم زمان به صورت دو مؤلفه‌ای خیزشی - جنبشی مادیت پیدا کرده است. لهذا «مهم‌ترین فونکسیون ساختار دو مؤلفه‌ای خیزشی - جنبشی این حرکت عظیم ملی، پیوند اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری با پائینی اعماق جامعه از اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از نیروی کار کارگری و نیروی کار کارمندی) تا حاشیه‌نشین‌های شهری می‌باشد.»

۴- هر چند رهبری این حرکت خیزشی - جنبشی عظیم و ملی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در فرایند اول پروسه آن (از تاریخ ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) در دست جنبش زنان ایران بود، اما از نهم مهرماه ۱۴۰۱ تا به امروز با بازگشائی مدارس و دانشگاه‌ها و ورود ۱۶ میلیون دانش‌آموز و بیش از ۴ میلیون دانشجو و بیش از یک میلیون معلم به عرصه حرکت اجتماعی، پروسه این حرکت خیزشی - جنبشی ملی ضد استبدادی مردم ایران، وارد فرایند دوم پروسه حرکت خود شد. در نتیجه همین امر باعث گردید تا جنبش‌های دانشجویی و معلمان و دانش‌آموزی کشور در کنار جنبش زنان ایران وارد دایره رهبری دینامیک و جنبشی و خودجوش و تکوین یافته از پائین بشوند. البته در این فرایند، «جایگاه جنبش دانشجویی در دایره رهبری پر رنگ‌تر از جایگاه دیگر جنبش‌ها چهارگانه فوق بوده است». بدین خاطر همین امر باعث گردید تا «مکانیزم و ساز و کار دایره رهبری دینامیک جنبش‌های چهارگانه (تحت

هژمونی جنبش دانشجویی) از فرایند دوم صورت افقی پیدا کند نه عمودی». اضافه کنیم که در طول بیش از یک ماه گذشته ساختار دو مؤلفه‌ای خیزشی - جنبشی (هرم ساختاری) این حرکت اعتراضی عظیم بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوسته ادامه داشته است. البته با این توضیح که «رابطه بین دو بخش خیزشی و جنبشی این حرکت عظیم اعتراضی (از آغاز الی الان) صورت ژلاتینی داشته است نه ثابت». مع هذا، به همین دلیل است که «به مرور زمان در طول بیش از یک ماه گذشته این خودویژگی باعث کاهش پتانسیل بخش خیزشی و افزایش پتانسیل بخش جنبشی نیز شده است»؛ بنابراین، این موضوع باعث گردیده که حرکت عظیم اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی مردم ایران، آستن استحاله شیوه مبارزه «خیابان» و «اعتصاب» به صورت فراگیر بشود.

پر پیدا است که با پیوند دو شیوه مبارزه «خیابان» و «اعتصاب» شرایط برای ظهور تمام قد طبقه کارگر و گروه بزرگ کارمندان (مانند فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷) فراهم می‌شود. عنایت داشته باشیم که بزرگ‌ترین آفتی که در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زمین‌گیر کرده است، همین موضوع تک مؤلفه‌ای شکل مبارزه آنها به صورت «خیابان» یا «اعتصاب» البته با محوریت شکل مبارزه خیابان بوده است که بستر ساز سرکوب آنها توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است. همچنین همین آفت باعث شده است که در طول سه دهه‌ای که از عمر حرکت‌های خیزشی - جنبشی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا به امروز) کنش‌گران این خیزش‌ها و جنبش‌ها نتوانسته‌اند به صورت استراتژیک توازن قوا به سود پائینی‌های قدرت تغییر بدهند.

۵- پایگاه اجتماعی یا خاستگاه عینی طبقاتی اکثریت

کنش‌گران حرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری می‌باشد که دلیل این امر آن است که:

یک اکثر کنش‌گران این حرکت ملی خیزشی - جنبشی (اعم از زن و مرد) جوان هستند و برخوردار از تحصیلات حتی عالی و دانشگاهی می‌باشند.

دو شعار محوری آنها دموکراسی و آزادی خواهی است (زن، زندگی، آزادی) هر چند شعار قاعده هرم خیزشی این حرکت ملی ضد استبدادی، مبارزه با بی‌عدالتی، نان، معیشتی، مبارزه با گرانی و بیکاری و فقر فلاکت امروز جامعه بزرگ ایران می‌باشد.

سه بحران عمیق طبقاتی که طبقه متوسط شهری را در بر گرفته است، باعث ریزش سراسری آن‌ها به طرف پائینی‌های جامعه و حتی حاشیه‌نشینان شهری شده است.

چهار افزایش سریع تحصیل‌کردگان و روشنفکران طبقه متوسط شهری همراه با رشد عظیم شهرگرایی در کشور ایران باعث بالا رفتن عوامل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و ارتباطات جدید از اینترنت و شبکه‌های اجتماعی تا گوشی‌های همراه و کانال‌های ماهواره‌ای) و باعث ظهور نخبگان جدید و ظهور نیروی عظیم دگرگون‌ساز شده است که به صورت غیر مستقیم همه این‌ها باعث افزایش حجم و نقش طبقه متوسط شهری در جامعه بزرگ ایران شده است.

پنج رشد جمعیت باسواد همراه با افزایش کمی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و افزایش تعداد دانشگاه‌ها و بالا رفتن نرخ جمعیت شهرنشینی و پیشروی ساختارهای مدرن فرهنگی و اجتماعی در مقابل ساختارهای سنتی گذشته همه و همه باعث گردیده است که طبقه متوسط شهری در جامعه ایران رشد و گسترش عظیمی پیدا کند. نباید فراموش کنیم که «طبقه متوسط شهری یکی از پایه‌های اصلی دموکراسی در هر جامعه می‌باشد» بنابراین از اینجاست که باید

داوری کنیم که «رشد طبقه متوسط شهری بیش از آنکه ریشه در عوامل عینی جامعه ایران داشته باشد، معلول عوامل ذهنی - اجتماعی - سیاسی و فرهنگی است». برای این مطلب بیافزائیم که «اکثریت آموزگاران، دانشگاهیان، نویسندگان، پزشکان، مهندسان، وکلا و غیره همه اجزاء اصلی طبقه متوسط شهری هستند.» شش خواست طبقه متوسط شهری امروز جامعه بزرگ ایران عبارت است از:

الف - تأمین آزادی به صورت فردی و اجتماعی و استقرار دموکراسی.

ب - منع ورود روحانیت به ساخت قدرت و ثروت و اطلاعات کشور (عنایت داشته باشیم که در این رابطه بود که شعار دانشجویان دانشگاه شریف پس از بازگشایی دانشگاه در نهم مهرماه ۱۴۰۱ عبارت بود از: «توپ تانک، فشفشه / آخوند باید کشته شه» البته همین شعار جمعی آنها بسترساز حمله هولناک نیروهای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای به دانشگاه صنعتی شریف شد).

هفت طبقه متوسط شهری ایران که بزرگترین گروه اجتماعی جامعه بزرگ ایران می‌باشند، از سه لایه تشکیل می‌شوند که عبارتند از خرده بورژوازی مرفه، خرده بورژوازی نیمه مرفه، خرده بورژوازی غیر مرفه.

۶ - تشدید رویکرد زن‌ستیزانه و آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به خصوص از بعد از حاکمیت دوباره طالبان بر کشور افغانستان (توسط امپریالیسم آمریکا) در چارچوب رقابت اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی شیعی، با اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی تسنن در عربستان سعودی و افغانستان. قابل ذکر است که «زن‌ستیزی و آپارتاید جنسیتی پرچم هویتی اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی و حکومتی شیعی و سنی از طالبان و عربستان گرفته تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». لذا به همین دلیل است که حزب پادگانی خامنه‌ای با استقرار دولت پادگانی ابراهیم رئیسی و پادگانی شدن مجلس یازدهم و قوه قضائیه

در کادر رویکرد یکدست کردن قدرت در قبضه خود، از اردیبهشت ۱۴۰۱ پروژه زن‌ستیزی در جامعه ایران را شدت بخشیده است که از جمله آنها «طرح حجاب و عفاف و قدرت بخشیدن به گشت ارشاد توسط ورود نیروی‌های بسیجی به این عرصه می‌باشد»؛ که بالاخره این «تشدید زن‌ستیزی حزب پادگانی خامنه‌ای باعث گردید که در ۲۲ شهریور ۱۴۰۱ مهسا امینی توسط گشت ارشاد، به بهانه بد حجابی دستگیر بشود و توسط همین نیروها به قتل برسد»؛ که البته آنچنانکه بر روی سنگ قبر مهسا امینی هم نوشته شده است، قتل او توسط نیروهای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی به صورت یک رمز و نمادی شد و طوفانی گردید تا مردم ایران (با شعار: «مهسا امینی بهانه است / اصل رژیم نشانه است») بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشوراند و موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش بکشانند.

۷ - اکثریت کنش‌گران خیزشی قاعده هرم ساختاری حرکت عظیم خیزشی - جنبشی ملی ضد استبدادی جاری، حاشیه‌نشینان شهرها می‌باشند؛ که در این رابطه لازم است که عنایت داشته باشیم که:

یکم - جمعیت حاشیه‌نشینان شهری ایران طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اکنون به بیش از ۲۲ میلیون نفر رسیده است.

دوم - ۲۲ میلیون نفر حاشیه‌نشینان شهری ایران فاقد پیوند اجتماعی می‌باشند و به عنوان پایه اجتماعی توده‌ای به حساب می‌آیند که به علت شکل متمایز آن‌ها بهترین بستر برای حرکت‌های خیزشی هستند.

سوم - رهبری کاریزمائی می‌تواند به سادگی حاشیه‌نشینان شهرها را بسیج نماید.

چهارم - کارتن‌خواب‌ها، زاغه‌نشین‌ها، گورخواب‌ها، کودکان کار، کولبران، دستفروش‌های دوره‌گرد همه جزو حاشیه‌نشینان شهری می‌باشند.

پنجم - حاشیه‌نشینان یا تهیدستان یا فرودستان کسانی هستند که جایگاه مشخصی در سازمان اجتماعی کار

ندارند.

ششم - حاشیه‌نشینان شهری بزرگترین قربانیان مناسبات سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته و فسادزای حاکم بر نظم کشور ایران می‌باشند.

هفتم - خطر مهمی که حاشیه‌نشینان شهری ۲۲ میلیون نفری تهدید می‌نماید اینکه جناح‌های حکومتی و جناح راست خارج‌نشین می‌توانند با شعارهای پوپولیستی خود آنها را در خدمت اهداف خود در آورند.

هشتم - از آنجائیکه حاشیه‌نشینان به علت فقر فلاکت مطلق آنها و اتمیزه و بی‌شکل بودن حرکت آنها در پراکسیس اجتماعی - سیاسی خیزشی در حداقل زمان ممکن به کارهای ماجراجویانه و آنتاگونیستی می‌پردازند، خود همین امر باعث بسترسازی سرکوب حرکت آنها توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود.

۸- در شرایط امروز جامعه ایران رشد تضادهای اقتصادی - اجتماعی - زیست محیطی - سیاسی به نقطه‌ای رسیده است که رژیم در بحران همه جانبه سیاسی ژرف قرار گرفته است، در نتیجه:

اولاً تضادهای نظم حاکم با جامعه بزرگ ایران به درجه‌ای رشد کرده است که ادامه وضع موجود برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ناممکن می‌باشد و خامنه‌ای و حزب پادگانی او که در فرایند پسا سرکوب هولناک خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ فکر می‌کردند که با تشدید سرکوب و سلطه یکپارچه و یک جناحی کردن تمام قدرت حکومت (تحت هژمونی سپاه و بسیج) می‌توانند بر بحران سیاسی فراگیر غلبه کنند و ادامه بقاء رژیم مطلقه فقهاتی را تضمین نمایند، امروز در سومین سالگرد خیزش ملی آبان‌ماه ۱۳۹۸ و پس از گذشت بیش از یکسال از عمر دولت پادگانی ابراهیم رئیسی و گذشت نزدیک به سه سال از عمر مجلس پادگانی یازدهم و گذشت بیش از سه سال از قوه قضائیه پادگانی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با اعتلای حرکت ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی

جاری (از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ الی الان) به این واقعیت مهم دست پیدا کرده‌اند که دیگر با مکانیزم‌های گذشته نمی‌توانند بر مردم ایران حکومت کنند و نمی‌توانند حتی موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به صورت کوتاه‌مدت تضمین نمایند.

ثانیاً برای حزب پادگانی خامنه‌ای بحران‌های فروپاشی اقتصادی و سقوط عمومی سطح زندگی اکثریت عظیم مردم و بحران موجودیت و مشروعیت رژیم و بحران همه‌گیری فساد ساختاری و سیستمی و بحران ناکارآمدی ساختار سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته و بحران ساختار طبقاتی جامعه ایران و بحران نظام حقوقی کشور و بحران عظیم زیست محیطی و غیره به بن‌بست کامل رسیده است؛ و اکنون پس از گذشت بیش از یکسال از منصوب کردن ابراهیم رئیسی (توسط خامنه‌ای و حزب پادگانی او) با اینکه خامنه‌ای دولت پادگانی سیزدهم را به عنوان حلال همه مشکلات خود تعریف می‌کرد، به خوبی آشکار شده است که در دوره دولت پادگانی سیزدهم ابراهیم رئیسی، اوضاع اقتصاد کشور و تورم و گرانی و بیکاری و افزایش قیمت‌ها و کاهش قدرت خرید مردم و کاهش قیمت پول ملی کشور وخیم‌تر شده و نرخ فلاکت مردم افزون‌تر گشته و اقتصاد کشور در آستانه فروپاشی کامل قرار گرفته است؛ زیرا رکود و تورم توأمان همراه با فساد ساختاری و سیستمی و ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، همه و همه ریشه در تضادهای ساختار اقتصاد نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته و فسادزای حاکم بر نظم حاکم بر کشور ایران دارد.

یادمان باشد، حداقل از فردای ورود ابراهیم رئیسی به ساختمان پاستور تا به امروز روزی بدون مبارزه جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین (اعم از جنبش معلمان، جنبش کارگران، جنبش زنان، جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویی در سه مؤلفه صنفی و مدنی و سیاسی

همراه با خیزش کشاورزان و خیزش توده‌های گرسنه و بیکار) نگذشته است. فراموش نکنیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سابقه نداشته است که دولت در سال اول منصوب شدنش (از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی) توسط مردم ایران در سراسر کشور با شعار «مرگ بر...» از او استقبال نکنند. لازم به ذکر است که بزرگ‌ترین موفقیت خامنه‌ای و حزب پادگانی او در دولت پادگانی سیزدهم ابراهیم رئیسی این بوده است که او توانسته است، بدون کشمکش و نزاع‌های رقیب‌های درونی خود، کشور ایران را در اردوگاه قدرت‌های امپریالیستی هار روس و چین جای بدهد. از دیگر دستاوردهای دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در طول یکسال گذشته، تشدید اختناق و بسط ارتجاع فرهنگ دگماتیستی رژیم مطلقه فقهاتی و گسترش سانسور از کتاب و فیلم و تئاتر و موسیقی گرفته تا اینترنت و فشار و دستگیری نویسندگان، شعراء، فیلم‌سازان، هنرمندان و هنرپیشه‌ها و معلمان و غیره می‌باشد. البته در دولت پادگانی رئیسی، زنان و دختران در خیابان‌ها و محل کار و محل تحصیل برای رعایت حجاب تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زیر فشار و سرکوب سراسری توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی قرار گرفتند؛ و از همه محترم اینکه از اردیبهشت ماه سال جاری با حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی همراه با افزایش حجم گسترده نقدینگی و افزایش قیمت بیش از ۵۲ درصدی اقلام ضروری معیشت مردم ایران (که همان مالیاتی می‌باشد که مردم نگون‌بخت ایران به خصوص فقرا و مستمری بگیران به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌پردازند، یعنی همان رژیمی که در طول ۴۳ سال گذشته تنها بابت صادرات نفت این مردم نگون‌بخت، بیش از ۱۳۰۰ میلیارد دلار غارت کرده است و یا صرف بلند پروازی‌های نظامی خود در منطقه کرده‌اند و یا هزینه پروژه‌های بی‌حاصل اتمی و یا در خدمت تعریف عمق استراتژی خود در منطقه و

تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعه در منطقه کرده‌اند) دولت پادگانی ابراهیم رئیسی حتی ته مانده سفره بیش از ۸۰ درصد جمعیت ایران را به تاراج برد.

ثالثاً در طول یک سال گذشته عمر دولت پادگانی ابراهیم رئیسی (در فرایند پیشا اعتلای حرکت ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری) سرمایه‌های اجتماعی به شدت کاهش پیدا کرده است و فرار مغزها از کشور فراگیر شده است و سطح فساد مالی و سرقت‌ها به ۹۳ هزار میلیارد تومان (سرقت در شرکت ملی فولاد ایران) رسیده است و تخریب منابع طبیعی و محیط زیست و زمین‌خواری و جنگل‌خواری و کوه‌خواری و غیره و غیره به اوج تاریخ خود رسیده است. آنچنانکه محیط زیست کشور را در آستانه بحران درازمدت قرار داده است.

رابعاً خامنه‌ای و حزب پادگانی او در این شرایط به عنوان یک رژیم فقهاتی و به اصطلاح مذهبی همچنان مانند گذشته به دنبال استمرار و گسترش رویکرد توتالیتری خود توسط امنیتی و سیاسی کردن کل جامعه و پادگانی کردن تمامی نهادهای سیاسی و اجتماعی و اداری و اقتصادی کشور و بسیج حداقل پایگاه اجتماعی خود در زیر چتر اسلام دگماتیست زیارتی و مداحی‌گری می‌باشد تا (به خیال خودش) با آن بتواند در این شرایط «بحران‌های ساختاری خودش اعم از بحران مشروعیت و بحران عدم مشارکت سیاسی مردم ایران در تعیین سرنوشت خودشان و بحران کالائی و غیره حل نماید.»

۹- درس‌هایی که حرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری تاکنون پس از بیش از یک ماه پراکسیس خونین سیاسی - اجتماعی در دو مؤلفه مختلف خیزشی و جنبشی به ما می‌آموزد اینک:

درس اول - برای آنکه خیزش‌های اتمیزه دینامیک معیشتی تکوین یافته از پائین نتوانند تأثیر منفی بر اعتلای جنبش‌های فراگیر دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین داشته باشند و نتوانند عرصه‌ای برای یارگیری جریان‌های

جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران آن هم برای جریان خاص خود هستند) بشود و نتوانند با آنتاگونیست زودرس در شیوه مبارزه خود و بسترسازی جهت سرکوب آنها توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی هزینه سرانه مبارزه را برای کنش‌گران جنبشی و خیزشی افزایش بدهند و فضای جامعه را امنیتی کنند و نتوانند بستری برای تاخت تاز پوپولیسم داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) فراهم بکنند، تنها راه حل آن است که توسط جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ و تکوین یافته از پائین (اعم از جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش معلمان، جنبش کارگری و غیره) به صورت دموکراتیک و دینامیک راهبری و رهبری و آگاهی‌گری و سازمان‌یابی بشوند.

درس دوم - تغییر ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه بزرگ ایران به صورت دینامیک و دموکراتیک، تنها توسط جنبش‌های تلفیقی دو مؤلفه‌ای خیزشی - جنبشی تحت راهبری و رهبری جنبش‌های دینامیک مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی آن هم در داخل کشور امکان‌پذیر است نه توسط جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین ایرانی (از راست راست تا چپ چپ) که به دنبال کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خودشان از بالای سر مردم ایران می‌باشند و در این رابطه خارج‌نشین‌های سیاسی بعضاً تا آنجا به انحراف و انحطاط کشیده شده‌اند که برای کسب قدرت از بالای سر مردم ایران، حتی به دنبال کسب حمایت جناح‌های هار امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا مثل نئوکان‌ها و کسب حمایت رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم سوپرا رجاعی عربستان سعودی و غیره می‌باشند، بنابراین در این رابطه است که حرکت

ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری مردم ایران به ما می‌آموزد که:

اولاً برای تحول ساختاری باید عامل داخل کشور عمده بکنیم نه عامل یا عوامل خارجی اعم از خارج‌نشین‌ها یا قدرت‌های خارجی.

ثانیاً برای راهبری و رهبری دینامیک و دموکراتیک حرکت‌های اعتراضی خیزشی - جنبشی، باید بر پایه تکیه بر چهار دیالکتیک روشن:

الف - دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی.

ب - دیالکتیک موازنه قدرت بین نیروهای بالائی قدرت و نیروهای پائینی قدرت.

ج - دیالکتیک شیوه مبارزه خیابانی و شیوه مبارزه اعتصابی.

د - دیالکتیک دو مؤلفه ساختاری خیزشی و جنبشی، عمل بکنیم.

درس سوم - حرکت ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری به ما می‌آموزد که کنش‌گران جنبش‌های دینامیک برای اینکه بتوانند در عرصه راهبری و رهبری این حرکت عظیم و ملی ضد استبدادی دچار چپ‌روی و راست‌روی‌های بی‌مورد نشوند، لازم است که به صورت مستمر به بازشناسی و جمع‌بندی از سه دهه (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا به امروز) حرکت‌های جنبشی و خیزشی مردم ایران بپردازند؛ زیرا بزرگ‌ترین معلم و راهنمای ما در این عرصه آسیب‌شناسی و جمع‌بندی ۳۰ سال مبارزه خیزشی و جنبشی مردم ایران می‌باشد.

درس چهارم - بزرگ‌ترین مسئولیت کنش‌گران جنبش‌های دینامیک مطالباتی در این شرایط در عرصه آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری و رهبری کنش‌گران این حرکت عظیم و ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری، آموزش ایجابی نظری و عملی کنش‌گران است، نه تکیه و عمده کردن آموزش‌های سلبی مبارزه. یادمان باشد که مهم‌ترین عاملی که در سال ۵۷ باعث گردید که جامعه جنبشی و خیزشی ایران دنباله‌رو رهبری

و هژمونی خمینی و حواریونش و دنباله‌رو گفتمان استبدادساز ولایت فقیه خمینی بروند، خلاء رویکرد ایجابی در عرصه آلترناتیوسازی و عمده کردن رویکرد سلبی در مبارزه ضد استبدادی با رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بود، بنابراین، برای جلوگیری از انحراف این حرکت عظیم خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری باید به موازات آگاهی‌یابی سلبی در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به آموزش و آگاهی‌یابی ایجابی در عرصه آلترناتیوسازی توجه داشته باشیم.

درس پنجم - اینکه، این حرکت ملی و عظیم خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری به ما می‌آموزد که برای مهار تخریب و خشونت و آنتاگونیست توسط کنش‌گران متمیزه خیزشی، نمی‌توانیم بر توصیه‌های اخلاقی و درس‌آموزی مجرد و انتزاعی تکیه بکنیم، تنها راه مهار کردن مشارکت میدانی کنش‌گران جنبشی دینامیک می‌باشد.

درس ششم - که حرکت اعتراضی ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری به ما آموزد، اینکه تکیه صرف کردن بر فضای مجازی جهت آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی کنش‌گران خیزشی و جنبشی (توسط کنش‌گران جنبش‌های دینامیک سه مؤلفه‌ای مطالباتی) یک اشتباه استراتژیک می‌باشد، زیرا رژیم مطلقه فقهاتی در گام اول جهت مهار و سرکوب این حرکت‌های اعتراضی ملی، به قطع وسایل ارتباطی بین کنش‌گران اعم از اینترنت و شبکه‌های اجتماعی تا تلفن‌های همراه می‌پردازد. بی‌تردید مهم‌ترین عاملی که می‌تواند این ترفند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را بی‌اثر بکند، حضور سازمان‌یافته میدانی کنش‌گران جنبش‌های دینامیک در این حرکت‌های اعتراضی است. ►

پایان